


UTL AT DOWNSVIEW



D RANGE BAY SHLF POS ITEM C  
39 12 08 12 02 026 2





Shah Mina  
Malfuzat-i Shah Mina

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET


---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

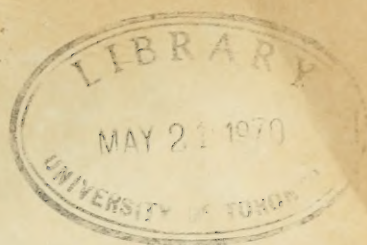
---

BP  
160  
M5  
1800

Minā Lakhnāṡī, Shāh  
Malfūzāt-i Shāh Mīnā



Digitized by the Internet Archive  
in 2011 with funding from  
University of Toronto

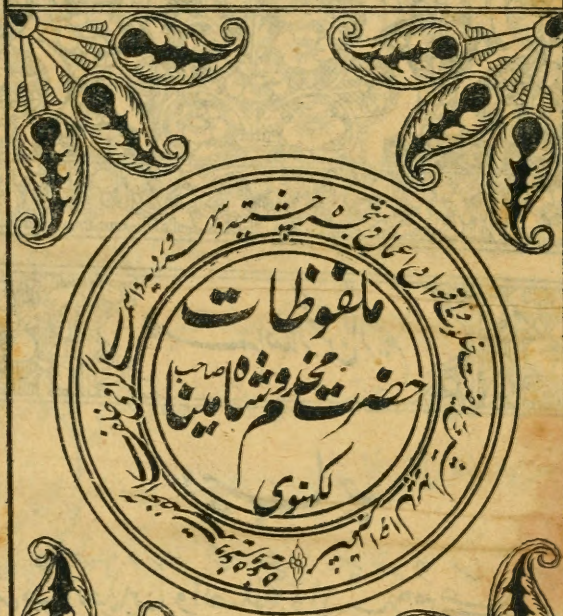


Shāh Mīnā  
Malfūzat-i  
Shāh Mīnā

BP  
160  
M5  
1800



الَا اِنَّ اِيَّاهُ الْاَخْفٰى عَلَيْهِمْ وَاَكْبَرُ



در طبع مرقع عالم دولتی نایاب و نفیس  
عابد علی مصوری





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و مباحہ

DEC 18 1968

UNIVERSITY OF TORONTO

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد  
 وآله وأصحابه وأئمة كرامه وأهل بيته وأهل طاعته  
 أجمعين ھ

أما بعد أحقر العباد عاصي محبته على ابن مولوي سيده مظهر علی

صاحب آنری مجسٹریٹ و مینیسٹرل بورڈ سندھ ضلع ہرودی - کترین مرید از مریدان حضرت  
 قدوة السالکین زبدۃ العارفين مقبول بارگاہ احد جناب مولانا مرشدنا حافظ کرم احمد شاہ



صاحب سندیلوی - قادری چشتی سہروردی قدس سرہ العزیز بجزیت ناظرین والا  
 تکمیل جمعہ کیفیت دوبارہ طبع این نسخہ متبرکہ التماس می نماید کہ از عرصہ دراز  
 این رسالہ بخط قلمی بموسوم بہ **ملفوظات حضرت سلطان الاولیاء الواصلین** درہان  
 الاصفیاء الکاملین شیخ المشایخ محبوب بارگاہ لم یزلی قطب العالم حضرت مخدوم شیخ محمد  
 بن شیخ قطب المعروف بہ شیخ مینا صاحب لکنوی قدس سرہ بنور اللہ مرقدہ  
 بنور الخفی واجلی مرتبہ میر محمد الدین صاحب ابن حسین الرضوی الحسن ایٹھوی کتب خانہ  
 حضرت حافظ صاحب قبلہ مثل دیگر کتب ہائے قلمی بطریق استفادہ تعلیم محفوظ و موجود  
 بود بلکہ بارہا حضرت پرورش برحق **حافظ صاحب قبلہ** رسالک راہ طریقت واقف  
 رموز حقیقت عم پر گوار این خاک حضرت مولانا سید ظہر علی شاہ صاحب قدس سرہ  
 جانشین اول و مولانا حافظ حاجی خلیل الدین احمد صاحب سندیلوی قصد طبع این رسالہ  
 فرمودہ بود لیکن بغواے مصداق **کُلُّ اَکْثَرِ مَرْهُونٍ بِاَوْقَاتِهَا وَتَانِیْدُ**  
 بود صورت ظهور نیافت الحال این خاک را بعد خلافت مولوی حمید حسین صاحب گوباموی  
 جانشین دوم بایاے شریف جناب شاہ حسام الدین صاحب پیرزادہ حضرت مخدوم  
 شاہ مینا صاحب برد مضجعہ و بتحریک دوستان ہمد در فیکان کرم حاجی مشتاق احمد صاحب  
 ولد فشتی حسین احمد صاحب خیر آبادی و شیخ معشوق حسین صاحب ولد شیخ محمد حسن صاحب  
 سندیلوی کہ مریدان حضرت حافظ صاحب قبلہ اند۔

این نسخہ مقدمہ بغرض حصول افادہ برادران دینی و دنیوی بزیور طبع آراستہ گردید - ہر کہ ازین رسالہ



مقدسہ نواید حاصل نماید این عاصی و انزبعاے خیر یاد فرماید۔

اسما کے گرامی سلسلہ بزرگان خاندان جیشیتہ و سہروردیہ

کہ از مخدوم شاہ مینا صاحب قدس سرہ جافظ صاحب بلبرید

حضرت مخدوم شیخ محمد المعروف بہ شاہ مینا صاحب لکھنوی قدس سرہ۔ خلیفہ وے

حضرت مخدوم شیخ سعد صاحب خیر آبادی قدس سرہ۔ خلیفہ وے۔ حضرت مخدوم شاہ

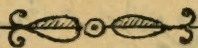
صفی صاحب صفی پوری قدس سرہ۔ خلیفہ وے۔ حضرت مولانا شاہ قدرت اللہ صاحب

صفی پوری قدس سرہ۔ خلیفہ وے۔ حضرت مولانا شاہ عبداللہ صاحب سندیلوی

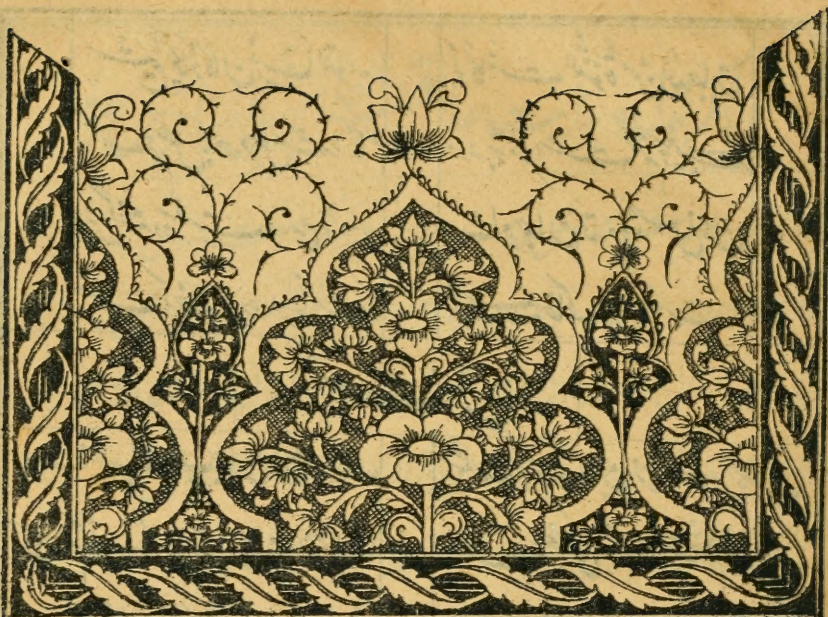
قدس سرہ۔ خلیفہ وے حضرت مولانا محمد فضل شاہ صاحب سندیلوی قدس سرہ۔ خلیفہ وے

حضرت مولانا سید معشوق علی شاہ صفا خیر آبادی قدس سرہ۔ خلیفہ وے۔ حضرت

مولانا و مرشد ناہا فظ اکرم احمد شاہ صاحب سندیلوی قدس سرہ۔







بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بقیاس مصلحتی را که مقالات صاحب دلان سبب هدایت ساخته درود بجز و در سیر  
 که از باب هدایت بطغرائے طفیلش علم ولایت افزاخته و پس روانی لکه شاطبت بزیور  
 شریعت و پیرایه طریقت ظاهر و باطن آراسته و یارانی که طوطی شکر خانی انا انصح بقطاب  
 مستطاب آسمانی کالنجوم نواخته اما بعد میگویی بدیده اسید و ابر حمت پرور دگار محمد بن حسین  
 الرضوی الحسین که براسے پاس خاطر بعضی طالبان شمه احوال و اتوال و اعمال و ریاضات  
 و خوارق عادات و غیر ذلک قدره العرفاء الکاملین اسوة الکبراء العارفين المتوجهين الى الله بالکلیة  
 والداعی الى الله بالانوار الجلیة شیخ الشیخ اهل الاسلام قطب العالم الانام منظر الشریعة  
 کاشف الحقیقة شیخ محمد بن شیخ قطب المعرف به شیخ مینا ادام الله برکاته فینا







## در ذکر تولد و بابت حال قطب العالم شیخ مینا قندس سره

بدانکه قطب العالم شیخ مینا چشتی قدس سره از نسلی پاک حضرت صدیق اکبر اندیشی اندیشه  
 و از ببلده و از خلفه حضرت دهلوی زاد اندیش فرما حضرت شیخ قطب پدر بزرگوار قطب العالم نجف  
 بلده چون بپور انتقال نمودند و بعد از چند گاه بقصبه دلیکو تشریف ارازی داشتند و از آنجا بدور  
 زمان در بلده کلمه تحریره المدلعه عن الآفات بخدمت حضرت رئیس العارفین قدسه  
 السالکین شیخ قوام الدین مشرف شدند و آن حضرت برایشان تلمذت بسیار می  
 نمودند بعد که در وقت نماز میان آن حضرت و شیخ قطب کس را مجال ایستادن  
 نبود بعد از مسوده و دوستی بسیار حضرت رئیس العارفین شیخ قطب را بمناکه مامور ساختند  
 فرمودند که در پشت تو فرزند می بینم که ما را با نسبت خواهند کرد و نام چشتی  
 از دنازه می شود چنانچه الحال ظهور آن مقال میگردد که رئیس العارفین شیخ قوام المله والدین را  
 تعریف میکنند که بپیر قطب العالم شیخ مینا چشتی اند -

نقل است که پسر رئیس العارفین را که شیخ نظام الدین نام داشتند سلطان محمد بن فیروز شاه  
 صاحب علم و دامه ساخته بود ناگاه روزی دامه نواخته اسپ سواره در صحن جماعت خانه  
 رئیس العارفین رسیدند رئیس العارفین فرمودند که نابر خود را بر فرشت قوام الدین  
 اسپ کجا و آن نزدیک آن پسر روزی بشکار رفته بود و از اسپ افتاد و جان بجان بخش و انقض  
 چون خاصه خدا حضرت ربی بی خاصه عارفه زوجیه رئیس العارفین شریفند که حضرت

ایشان کار پس خود ساختند غضب ناک از خانه برآمدند و گفتند ما پس را خورد  
 رئیس العارفین فرمودند که تیر بدست رسید علاج نماز انشاء الله تعالی او شیخ قطب پس  
 متولد شد و مادر این است که همون پسراست -

**نقل است** که رئیس العارفین بی بی خاصه عارفه زوجه خود را فرمودند که چون پسرخ  
 قطب متولد شود تو او را شیر دوی و پرورش اُور و به تمام بجا آوری آخر الامر بعد از فوت  
 رئیس العارفین بعد چهل روز قطب العالم متولد شد حضرت بی بی خاصه پرورش ایشان  
 بجای آورد و ندوگاه است پستان مبارک خود در دهن قطب العالم می نهادند و شیر ایشان نزدیک  
 چهل سال بود که خشک گشته برکت نفس رئیس العارفین بی بی خاصه را شیر پیدا شد  
 تا قطب العالم را گاو سه شیر پیدا نمود چنان تربیت ظاهری و باطنی مینمودند که وقت تجمیع فرمودند  
 که خوراک را بیدار سازید تا عادت بیداری محو شود و حضرت بی بی خاصه چنان تقید داشتند  
 که رئیس العارفین را در هر خیزی از ایشان سبقت نمی شد حضرت بی بی خاصه هر چه نوشته  
 از خانه و کتابها و غیر ذلک همه تملیک بقطب العالم کردند چون قطب العالم بطفلیت رسیدند  
 بحضرت قاضی فریدون قدس سره که فرید رئیس العارفین بودند سپردند تا تربیت نمایند -

## قصه توبه قاضی فریدون

اینست که روزی نظر کیمیا اثر رئیس العارفین بر قاضی فریدون که دائم الشرب بودند و سر  
 در آن مناهج می نمودند و قاضی فریدون رحمه الله علیه چنان در شراب مبتلا بودند که هر چه



حاصل مدد معاشش پیدایمی شد اکثر بخانه خمار می بردند و بخانه خود می آوردند و در عین سکر افتاد  
 فرمودند اے فریدون یک هفته دیگر بر مادم بخوری تا بهیج ارمان تو نماند بعد از آن پیش ما بیایی  
 قاضی فریدون چنانچه مامور بود و ندیج در آوردند بعد هفته غسل کرده پیش رئیس العارفین آمدند آنحضرت  
 که هدایت بخش مذنبان بودند تربیت کردند و اصل سبج ساختند و فرمودند که پسر شیخ قطب  
 شما تربیت خواهم کرد و بنا بر حکم رئیس العارفین قاضی فریدون قطب العالم را می برد و رسیدند و  
 تسلیم علم میکردند چون قطب العالم کافی رسیدند ناگاه گوش هوش قاضی فریدون پیام  
 موت رسید قاضی فریدون بحضرت و اسباب العطیات مناجات کرد دنیا محجوب دعوات  
 المضطربین تا شیخ نینا کافی تمام شد و از مرگ آمان و تهر و عاالیشان بر بدت استیجاب رسید  
 و چون این خبر بقطب العالم رسید یک رشته و از با خود میداشتند هر روز یک گره بر آن رشته میزدند  
 چون کافی تمام شد اگر با شمر دند مدت یک سال گذشت بود و چون موعود قاضی فریدون رسید  
 از اکابر و سائر مخلصان خود و واع شدند و جهان بجان بخش سپردند و قبر مبارک قاضی فریدون  
 در آبادی شهر لکنو در آمده نزدیک است که نابود شود و قطب العالم در تحصیل علم ضروری آویختند  
 و آنچه از چهاره نمودی خواندند بخارے که از عبادات کفر الدقائق کتاب زکوة و نکاح خواندند  
 و فرمودند مال جمیع نیکانم که زکوة بدهم و نکاح بهم خوانیم کرد که احتیاج بمسائل طلاق شود  
 در اشتغال علم غیر ضروری اضافت وقت و حضرت قطب العالم در فرقه معتبر  
 رئیس العارفین ریاضت میکردند و زمانها بخدمت پیر خود ملک العاشقین بدرالسا لکین  
 زائر الحرمین الشریفین شیخ سارنگ قدس سره در سازنگ پوره می رفتند و تربیت می یافتند



تا بشرعت خوانست آن زائر الحرمین شرف شدند چون این خبر حضرت مخدوم ابو الفتح قدس سره  
شنودند قطب العالم را لباس خرقه عنایت شده خوانند ۵

که گوهر سپیدند بگوهر شناس

بهراران درود و هزاران پیاس

## ذکر در ریاضت و خلوت

نقلست که از شرح رساله مکیه که قطب العالم نورالدین قدس سره در ابتدا سال در شهرهای  
درستان که بغایت سرود بود گاهی اگر خواب غلبه کردی پیراهن مبارک خود را یا از آزار باب  
سر در کرده می پوشیدند و در صحن جماعت خانه رئیس العارفین شیخ قیام الماته والدین قدس سره  
می نشستند و از هر طرف یاد بدوی رسید از کمال سرودی دفع خواب میکردند و گاهی کلاه  
مبارک خود را با سبزه در کرده بر محراب می نهادند و گاهی سنگ ریزه را جمع کرده گرد خود می ریختند  
و می نشستند و تمام شب در عبادت خدا بتعالی مشغول می گشتند و چون خواب غلبه می کرد  
بر آن سنگ ریزه می غلطید و معلوم است که بر سنگ ریزه چه خواب خواهد بود و تا از خوف  
افتادن از دیوار خواب نمی افتاد و تمام شب باین کیفیت از ریاضت میگذشت و بعضی اوقات  
در هوا که سرو آب را گرم میکردند تا گاه نفس اندک راحتی از گرمی آتش می یافت  
و هوا که هنوز دمی شتافت و یا بخاطر میگذشت که بعد ساعتی وضو میکنی فی الحال  
بر می خاستند آب گرم را همچنان میگذشتند و آب سرد غسل میکردند و شبها و نماز مشغول  
می بودند و دم طے اکثر و اغلب میداشتند و لعین چوبین می پوشیدند و گاهی با سبزه



پیش پیر خود ملک العاشقین شیخ سارنگ قدس سره ده و دوازده گروه پیاده می رفتند نفس اربعین  
نوع در مجاهده میداشتند از نگاه در طریقت کامل گشتند و بنور حقیقت رسیدند

مردان بسعی و رنج بجای رسیده اند	تو بنجب که بجای رسی از نفس بردی
---------------------------------	---------------------------------

بنجام و شفقت هاست قطب العالم در راه خدا که کجا نوشته شود صد دفتر باید و مثل آن بنجام و شفقت  
که از طاقت بشری دور است جز بنهایت فضل الهی دست ندهد و جانم فدای برادران مبارک  
قطب العالم باد که میفرمود شیخی که خواجہ جنید را قدس سره روضه حاجت غسل واجب شد  
و شب بغایت سرد بود و اندیشید که اگر غسل میکنم هلاک میشوم و شیخ بخت بتاخیر میداد و از  
هلاکت افکندن خود را باز میداد اکنون تاخیر کن تا آب گرم غسل کنم بجز این خطر گذشتن  
سوسه حوض دوید و خود را با مرقع در آب انداخت و چون با ملک و قائل می باشد  
حوض بیرون آمدن مجال نداشتند و از حبله بیرون آمدند که از حوض بهیوش افتادند و سبحانه  
تعالی آهوان و شتی را فرستاد تا برخواجد و گرم می زنند و اندام مبارک خواجہ را گرم میگردد چون  
خواجہ بهیوش آمد نذر خواستند و نماز یاد او گذاردند و بسبب کفایت آن خطره تا شش ماه آن جا  
مرقع را آفتاب نداشتند همچنان در هوا سر مایه قلیل و ملک از تن مبارک نکشیدند -  
نقاست که قطب العالم هنگام ریاضت از طعام چرب استنفر می نمودند و طعام خشک  
چنان عادت کرده بودند تا اگر گاهی بوسه رعن یا چربش دیگر و داغ ایشان می رسید تحمل نمی کردند  
و تنگ می پنداشتند -

نقاست که قطب العالم قدس سره میفرمودند در روضه رئیس العارفین شیخ قوام الدین می بودم



اضطرار ظاهر می بینید و بعضی اوقات که مسافران فرومی آیند طعام اندک بود و پیش  
می آوردم بهانه اصلاح چراغ میخاستم و چراغ میکشتم تا در تاریکی بخورون طعام مشغول میکردم  
من نیز دوست می انداختم اما نمیخوردم تا ایشان سیر شوند و در دست انداختن مصلحت آن بود که  
ایشان را بدانند که من نیز میخورم و از من خورون نبود همچنان که گرسنه می ماندم نیز قطب العالم  
میفرمودند که روزی چند نفر همانان در روضه رئیس العارفین شیخ قوام الدین مسعود آمدند  
والده در صد و حیات بودند عرض کردم که چند نفر سیده اند چه سخن طعام برای ایشان  
می باید و والده فرمودند که طعام خواهد بود بروید مشغول باشید تا چون شب بیاگر گذشت طعام  
نیامد و در تفحص آن رفتم دیدم که آنکه آرد نمیکنند پرسیدم که چون آرد بهین است چندین دنگ  
چه بود و والده فرمودند که فرزند آرد بهین قدر موجود بود تدبیر دیگرند اشتم اما خواهرزادگان تو هم بیدار  
بودند برای ایشان تعطل کردم تا آنکه در خواب شدند بعد آرد خیر کردم و اگر در بیداری ایشان خیر میکردم  
و می بختم ایشان مقدار قوت خودی بودند همانان را بدان طعام اندک کفایت نمی شد درنگی در بختن  
طعام از آن جهت نشد چون طعام موجود شد همان را خورایند اما بسبب گرسنه خفتن آن بچگان  
خاطر بغایت مخزون گشت و قطب العالم بارها میفرمودند که درین وقت که برین فراغ ظاهر می شده است  
گمان دارم که بکرت آن شب است و این روشنائی فقر از دولت خدمت والده است -

**نقست** ذکر افتاده از شیخ ابوعلی دقاق رحمه الله علیه که فوتی صفتی است که نباشد کسی را  
مگر کمال مصطفی اصلی مد علیه وسلم اگر کسی فردا سے قیامت نفسی نفسی گویند مصطفی علیه السلام  
استی استی گویند بنید رحمه الله علیه فرموده است فوت در شام است و زبان در عراق و صدق و خراسان



درین محل قطب العالم فرمودند و در سه درویش با چند صد مردیان برخواجه جنید رحمة الله علیه از  
 دور رسیدند و خواجه رحمة الله خادماً را طلبیدند و فرمودند برو شو شراب و خمر و دیگر کلمات شود و دهم روز پنجم  
 کردند سیوم روز پنجم آن کردند درویش چون دید که خواجه در تکلیف است و دل شد وقت و دواع  
 شدن گفت اگر تو بر من بیای من ترا فوت بیا سوزم خواجه جنید رحمة الله که طالب دین بود اگر چه  
 معنی فوت لغتاً و اصطلاحاً میمانست اما بران درویش رفت آن درویش خادم را گفت  
 مردم که همراه خواجه جنید رحمة الله هستند شما رکن آنقدر برد آب زیاد کن تا چون وقت افطار شد نان  
 و شور با پیش آوردند خواجه جنید رحمة الله چند روز مانند گفتند به حکم وعده آمیم که گفته بودید که چون تو  
 بر من بیای فوت بیا سوزم آن درویش گفت من شما را هم در هنگام آمدن فوت آمیختم که گفته اند  
 فوت و جوامع و اینست و جوامع و اینست و جوامع و اینست و جوامع و اینست و جوامع و اینست و جوامع و اینست  
 نمی آمدید و بر من معناد شور با بر مقدار که گوشت معناده بود همه آن گوشت برعد و مصاحبان  
 شما آب زیاد کردیم تا اگر شما بر من سالها بمانید هیچ فکر و اندیشه نباشد و فوت این است  
 که جوامع و اینست و جوامع و اینست و جوامع و اینست و جوامع و اینست و جوامع و اینست و جوامع و اینست

**نقل است** که حضرت قطب العالم اکثر اوقات صائم می بودند و احوال خود را از مردم می پوشیدند  
 روزی پیش والده تشریف داشتند و والده فرمودند که ما حضرت تناول کن قطب العالم صایم  
 بودند و نخواهند که انظار صوم شود عرض کردند که در میان خان مردم هستند ما حضرت پیش آنها  
 بریم چون ما حضرت پیش آن مردم آمدند ایشان گفتند که شما نیز تناول بکنید فرمودند و والده درون خانه مرا  
 مزاحم بودند و بنوعی ادا سخن کردند که کسی مطلع نشد که ایشان صایم اند یا مفطر نقل است که



قطب العالم قدس سره صوم تطوع داشتند شخصی است عاقل و دیندار و بنزل خود برود پس خورده را است  
 و از صوم قطب العالم خبر نداشت با وجود که وقت نماز عصر بود آنحضرت انظار کردند و پس خورده خود را با واداد عالم  
 ربانی حضرت شیخ سعید قدس سره عرض کردند که در وقت عصر انظار روزی قطیع بخاطر نیز بان جائز نیست آنحضرت فرمود  
 که میان معدوم روزی راقضای است ما و من راقضای است و ما و من خانه کسی مردم خواب کرده است خوب روزی  
 راقضا خواهم کرد ز بهی اخلاق حسنه ایشان و سیر عبادت -

نقل است که قطب العالم قدس سره از بیس ریاضت و صیام طے چنان ضعیف شدند  
 تا روزی پاسبان ایشان تغزیدند و بر زمین افتادند یک شت گرفته برخاستند و فرمودند  
 اے خاصه گان خدا اے باری شت از راه دور کنید تا مردم دانند که شت پاسبان مبارک  
 تغزیده است نه از ضعف صوم -

## در ذکر اقوال و اعمال قطب العالم شیخ مینا قدس سره

و بعضی مشایخ دیگر قدس سره هم

نقل است که قطب العالم شیخ مینا قدس سره بارها می نالیدند و میگفتند که خدا اے دانکه در کدام  
 عصر بزرگی از زمانه خویش بنالید و این ابیات گفته ابیات

نه پیسری برود مسجد همین خالی جهان خالی	نه طفلی برسد یامی نه بر ناس سر کو
مساجد جمله بشکسته سنا بر همچنان خالی	بخالس حلقه روزفته مدارس مند گشته
که ناپیش از قیامت شد ز مردم این جهان خالی	ملاک می کند نوحه که یارب این چه روز آمد

بهیات بهیات زمانه آخر است در توبه استغفار باید بود و از شغل غیر حق احتراز باید نمود و هاشمعلی  
عن الله فهو ضام -

نقل است که ذکر در نوشتن فوائد پیران و در آن مجلس حضرت مرشد کامل شیخ سعد قدس سره  
ذکر میکنند که چون این فقیر در شرح رساله مکیه که از مصنوعات شیخ الاسلام شیخ قطب الدین مفتی  
نورالدین قدس سره بود مضجعه است با فوائد پیر و دستگیر خود قطب العالم بهی بنادم چند روز در رفتن زیارت  
پیر و دستگیر فرغی نماند و شبیه جمال جهان آرا پیر و دستگیر بخواب دیدم و محلی که در حال حیات  
در روز قرائت میکرد غلطیده بودند چون این فقیر را دیدند کرمی و لطفی که داشتند از زبان دربارگشودند  
چه باشد که شما را چند روز است که در روزی بنیم و خاطر من خونی درآمد ناگاه از زبان من برآمد  
که در تصنیف شرح رساله مکیه مشغول می باشم و فوائد که از قطب العالم شنیدم منضم کرده طریق ملفوظ  
میگردانم با مع این کلمات بغایت خوش و خرم شدند خوشی باطن بترسم و بهجت ظاهر نمودند  
و از زیر بالین خوش نشسته عوارف بردست این فقیر بردادند که از ابه سینه دو سیب احپه  
این را بخوانند تا چون بدیدم گفتم که دیباچه این دیباچه رساله مکیه در بعضی محل قریب دارد و فرمودند  
آری همین است که شما میگویید این هم فوائد پیر و دستگیر آری چنانکه شاه جهان و قدوة زبان  
را خوشی نباشد که فضل در علم سلوک که اعلی ترین همه علم است و مقصودترین همه کارهاست از وی  
تمام آوردن نوشتن فوائد که از پیر بشنود و صوابی که شما دارو قطب العالم کرات و مراتب میفرمودند که شیخ  
الاسلام مخدوم شیخ نظام الحق والدین قدس سره از تقریر قطب العالم شیخ قطب الحق در رحمت  
القلوب آورده است نه سعادتی آن مدید که هر چه از زبان پیر خود بشنود گوش هوش آن



بر آن متعلق می شود و آن را بنویسد زیرا چه در آثار او لیا آمده است چون مریدان نیز خود بشنود و آن را بنویسد بعد و هر نسخه که در قلم آرد ثواب طاعت و زما و اعمال او ثبت فرمایند و بعد از آن بجا آورد علی بن باشد -

**فی فصوص الایواب** - اگر کسی از نادانی خود بکمال اهل بیعت یا بکسی که در و  
انک صورت یعنی باشد متابعت کرده و یا او را روت آورده یا از دست او خرقة باطل پوشیده  
باشد باید که باز بخدمت شیخ رود و تجدید ارادت کند و از ارادت او خرقة پوشد تا گمراه نشود و در  
هلاکت و ضلالت نیفتد و در ارشاد رئیس درویشان محسوب عارفان شیخ توام الحق و الدین قدس  
سره مطور است علماء شریعت که هدی الحق الی الحق اند میفرمایند اگر مقتدیان اقتدا بر امامی  
کنند بدین گمان که او متوضی است بعد از او اقتدا بر او متحقق شد که اهل حدیث بود  
و اجابت بر مقتدیان که نماز را عادت کنند و بفتوای علماء بر امام مقتدیان که بطن کمال متابعت  
و اقتدا بر بطریق کرده بودند چون بعلا مات و معالمان متابعت علماء طریقت و مشغول  
بغیر سنن ایشان معلوم شد که اهل اقتدا بودند کما قال الشیخ فی العوارف من یوهل  
بالاقتدای و من لا یوهل واجب است از روی طریقت که از اقتدا بر ایشان  
بیرون آیند و شیخ حقانی متوجه شوند تا حق تعالی کمال روزی کند و اگر کسی بهرین نقصان بنده  
و بدان شیخ بنده کند و طالب کمال نشود و طریقه مغضیه او یا رخصه را اختیار نکند خاسراً بدی گردد  
و اعتراض از طریقه او لیا رخصه منصرف کند -

**انقل است** که ذکر در شرح رساله مکیه افتاد و بعضی مشایخ بعد از نماز دیگر یا الله یا رحمن یا رحیم

تا غروب آفتاب گویند فضیلت سه روز است که هر خدایر است و بدعوات اما مسطوره جویند  
در آن محل قطب العالم قدس سره فرمودند که در فوائدا میگویند اگر کسی بر پنج دیوار  
نشود چنانچه به هیچ علاج دفع نکرد و بعد از نماز دیگر روز آویزند تا وقت غروب پنج شغل نشود مگر بذر این  
کلمات یا الله یا رحمن یا رحیم یا قطع از آن پنج خلاص یابد -

**نقل است** ذکر و طعام سائل افتاد آن محل قطب العالم قدس سره فرمودند که کافران  
از منتر ابراهیم صلوٰه الله علیه طعام خواست منتر ابراهیم علیه السلام در عطا طعام با دو رنگ داشت  
رب العزت وحی فرستاد که ما را باشد ما اورا روز سه میدم تو بیک وقت از طعام او رنگ  
آمدی ابراهیم علیه السلام در پی او تا وقت تا اورا بیافت و ضیافت او بجا آورد کافر گفت  
مَنْ اَذْبَكَ قَالَ اَبْرَاهِيْمُ اَدْبَى اللّٰهُ فَاَسْلَمَ الْكَافِرُ وَقَالَ لِقَمِ الرَّبِّكَ  
سرنگا عاتب خلیله بسبب عدوت یعنی ترا ادب که آموخت ابراهیم علیه السلام گفت خدایا  
این ادب مرا موخت بس کافر مسلمان گفت نیکو پروردگار است پروردگاری که یگانه را بر یگانه  
عتاب میکند -

**نقل است** ذکر افتاد که خدا تعالی چندین بار بارگشت و ما را از شر نشان بکرم بفضل  
نگاه داشت و نفس و شیطان را بیکار و چنانچه ایشان میخوانند بکرم و سه بار راه نمی یابند  
در آن محل قطب العالم قدس سره فرمودند یک ساله عمر طاعت صحت کرده بود روز  
از امر و نهی تجاوز ننموده ناگاه بمحضیت افتاد خواست بدرگاه ارحم الراحمین روزه بطاعت آورد  
شیطان بعین گفت شرم نداری که بدین آبودگی قدم بر بساط خداوند پاک نمی خواست که از راه نبرد



و پے در پیر ہنہ سپرد اوصی اللہ الی نبی ذلک الزمان فقل لہ یا فلاں اطعنا  
فشکروناک وترکناک فان عدت الینا قبلناک انت لی وانا لک قل  
للغضوی من انت المبین سلطان العارضین شیخ قوام الحق والدین میفرماید

اگر مضمحل من زان او در مصلحت من ان	اوزان من من زان او تو در میان لکستی
------------------------------------	-------------------------------------

نقل است ذکر او فتاد کہ وقتے حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ برین است از پدر و  
مادر شفیق و مہربان تر است مناجات کردہ کہ خداوند از دوا بر قیامت حساب است من بدست  
من وہ زیر کہ امتی دارم و رعایت جو رد جفا باشد کہ ایشان پیش انبیار دیگر فضیحت نشود  
بارے ہم پیش من فضیحت نشوند زمان شد فردا کے قیامت حساب است تو پیش خود خواہم  
کرد تا ایشان پیش تو ہم فضیحت نشوند اگر ترا امتانہ مرا بندگانہ بندگان خود را پیش تو  
فضیحت شدن رواندارم مصحح

اگر کراست عام شد رفت ز برہان عذاب
-----------------------------------

ہم برین است کہ گفته اند حق سبحانہ تعالیٰ چون بکبری و جہمی تشریف پناہی را فرمان دہد تا ندا کند  
ان من کان مسیئاً نبی من کلامہ من بین المومنین قد دخل الجنة وان  
محل قطب العالم قدس فرمودند قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سبنا  
سمی وکان فی اسمہ حرف من حروف اسمی فهو مغفور ثم کلامہ و فی  
متغرات الظہویۃ حق سبحانہ تعالیٰ در وقت محاسبہ بندگان ہر گاہ کہ گناہان بندہ را  
چنانچہ بیند پس از کذب آتش برون اورا پستہ بجزیر میل علیہ السلام فرمان دہد و ریاب بندہ مارا

و پیرس از حساب او تا آنکه اگر موافق شود نام او بنام عالمی در دنیا پس سنجیدم من آن برنده  
از جمله موافقت اسلام با اسم عالم و بعد از ظهیری می آرد که در بعضی روایات آمده است که حق سبحانه  
تعالی مر جبریل علیه السلام را گوید که بگیر دست آن بنده را و در بهشت در آرد دست میداشت  
مردی را و آن مرد دست میداشت عالمی را پس مغفور با ختم من بنده را از ان سبب -

**فصل** نقل است از توحید افتاده قال بایزید رحمه الله علیه فی میدان  
التوحید حتی انصل لی دار التفرید حتی تلحق بولادی المعرفة فان عطشت سقا  
الله تعالی لا تطماء بعد هاهنا ابداً بعضه محققان گفته اند التوحید بحی لا ساحل له  
و هر که غرق این بحر عمیق گشت هر روز تشش عطش او زیاده بود چنانکه آن ست ساقی شیخ  
فخرالدین عساقی میگوید ۵

ما چنین تشنه و زلال وصال	همی گزیده که گرفته مالا مال
غرق آبیم و آب می جویم	در وصالیم و خنجر وصال
قال بعضهم التوحید سقاط الاضافات یعنی توحید اینست که هیچ چیز را بغیر حق اضافات نکند قطب لدر شیخ فرید عطار درین معنی فرماید ۵	
انما گویی نگو گفت است و ذوات	که التوحید سقاط الاضافات
بزرگوار رسیدند از توحید گفت ازین سوال که معنی لازم می آید وجود توحید و وجود موحده و وجود موجود و این سخن با سوال ثالث نشانه مشابست دارد که در معنی منافی توحید است و همین منصوص است ازین معنی گفت اَبْرَأَكَ عَمَّا يُوحَدُ لَكَ الْوَحْدُونَ ۵	



پاک زبانها که سافلان گفتند | پاکست ز آنکه سافلان گفتند

امام فخرالدین رازی رحمه الله علیه در توحید سخن میگفت پیرزنی حاضر بود گفت ترا شرم از سوره اخلاص نمی آید که در توحید سخن میگوید و در راه بیگانه می پویی امام گفت ازین پیرزن آموختم مصرعه

### توحید صحیح قل الله سب است

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که امام فخرالدین رازی چند کتب در توحید نوشته بودند  
گفت اے امام نوشتن تو در توحید بعد عرفان است یا پیش از عرفان اگر گوی که بعد  
عرفان است یکی بگوید بعد عرفان چه جای گفتار است و اگر گوی که پیش عرفان بارے بگو  
این چه رفتار است **تحریر** بزرگه گفت که علامت توحید نسیان توحید است  
یعنی موجود در مقام مشاهد چنان بود حدانیت حق مستغرق گردد که احساس و سلب نشود  
و خبر مشاهده حق دیگر نبوده ازین است که قطب العالم قدس سره فرمودند که دم توحید کسی رازید که  
از زبان او تلخ و شیرین نغیزد.

فصل ذکر افتاد در نزول این آیه **اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَكْبَهْتَ وَلَكِنَّكَ**

**اَللّٰهُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ** که در شان ابی طالب است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰه و السلام  
برایان آوردن ابوطالب تمام کلی داشت در آن محل قطب العالم شیخ مینا قدس سره فرمودند چون  
بالاین آیه نشیند سوے قبض و وجد شافت و نواے جوش در هدایت خویش نواخت  
که آنحضرت هدایت بر خود داشت و حواله غیر ساخت چه اگر هدایت بر دست محمد صلعم که ابوطالب  
عمر و ناصر و حین دیت می بودی ویرا گذاشته بهجونی حبشی را اختیار نمودی همدرین محل

نیز قطب العالم قدس سره العزیز فرمودند که روزی رئیس العارفین شیخ قیام الحق والدین قدس  
 سره سماع می شنودند و گنج معنی اشنانی می نمودند حاضر حضرت قاضی سمار الدین  
 بجلوری رحمة الله علیه می آوردند و در گریه بود و شکستگی او ظاهر می نمود حضرت مخدوم که رئیس درویشان  
 و محتسب عارفان بودند و پرورش حال او التزم نموده کلامی عزیز ازین مقام چه فهم کردی و بر خود این  
 حال چه پیدا آوردی آن بزرگ گفت اے شیخ از حال شما ذره فهم ندارم و خود را در زمره صاحبان  
 حال نمی شمارم لیک در خاطر مظهر میگردد و در شک چشم هم برین میروند که سبحان الله پیش از  
 وجود او چه زانو که عاصی گرد آیند و طاعی خوانند و پیش از وجود بندگی مخدوم از مخدوم چه زانو که عارف  
 کامل گرد آیند از محبان خوانند حضرت رئیس العارفین را وقت تولد و تواجید و ازین گفتار ذوق  
 زیاده تر شد و بر آن بزرگ شفقت فرمود و آن فرمودند بکنار گرفته و ده پای بگرستند  
 و هر بار زبان مبارک خود میزدند که اگر ذوق بود ترا بوده است دیگر ریو قیام الدین را بطفیل تو رو  
 نمودن آیت را تا دیر بگذرا میخواندند و در دلهما حاضران ذوق می نشانند و مالک الله تعالی  
 لو کاهدنا الله بهم درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند مشهور است که ابوطالب  
 بشریف ایمان و مغفرت مشرف نشد و وی از اهل عذاب است ولیکن از بکرت آنکه اعانت  
 حضرت رسالت پناه علی علیه وسلم داشت حق سبحانه تعالی در تخفیف عذاب نکاشت  
 این است که دو نعل تشین در پای او بکنند که بدان دماغ او بخشد و عذاب دیگر برو نباشد  
 اما سید محمد حسینی از تفاسیر نقل میکند که ابوطالب و والدین حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة و السلام  
 بعد فوت بشریف ایمان مشرف شدند و مغفرت مخصوص گشتند عجبی نباشد که از خواهرش خلاصه گشتن



و سرور دارین ایشان مغفور باشند و در بهشت رودند بهین محل حضرت شیخ سید بهاری فرمودند  
 که عبد الله پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم در عذاب تخفیف است از ابوطالب زیرا که عبد الله را  
 دعوت رسول الله سید ابوطالب را دعوت کرده فاما ایشان قبول نکرد حضرت شیخ سعد  
 بدو مضحجه درین محل در شرح رساله یکیه می آورند که چون این فقیر بلفظ استیغاثه و دید و رونوشت  
 یافت در اُم المعانی می نویسد که رسول علیه السلام در حج و اعراس و تقی اعلی کرم الله وجهه را  
 بجای فرستاده بودند چون آن شخصت مراجعت نمودند رسول الله علیه السلام فرمودند که یا علی  
 شنیدی که خدا تعالی بامن و دوش چه کرامت اگر گفت نشنیدم یا رسول الله رسول  
 علیه السلام فرمودند که دوش حلقه گرفته و ابوطالب و والدین خویش را مغفرت خواستم  
 فرمان شد که ختم مقضی نیست بر من آنکه بیگانه گلی من و بی نبوت تو ایمان نیار و بتا را باطل نداند  
 او را بهشت ندهم و خلاص از دوزخ نکنم برو بر فلان شعب یعنی بلندی زمین والدین خویش و  
 ابوطالب را اندا کن تا زنده شوند و پیش تو آیند و تو دعوت کن تا ایمان بآوردند ایشان را از  
 عذاب خلاص بدهم همچنان که دیم و بر بلندی رفتم و فریاد کردیم یا اباکاه یا احمکه یا عماکاه هر  
 سه تن خاک از سر افشانند و بر خاستند گفتند شما را به آنچه من معونم حقیقت آن معلوم شد  
 و حمدانیت خدا بشما محقق معلوم شد و طبلان جان پیش شما ثابت گشت گفتند آری ما را  
 محقق و معلوم شد که خدا سبکی است و بتان بر باطل اند و تو پیغامبری بر حق ایشان را مغفرت  
 و کرامت شد نه خوش و غم و باز بوق خویش رفتند و هم در اُم المعانی دیدم که این سخن غریب است  
 و در کتابی دیگر دیدم و این ایمان مغفرت مخصوص هم در باب ایشان باشد کسی را بدین قیاس

نمی توان کرد این از نتائج علو همت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت حق تعالی و تقدس نیست.

**فصل** ذکر افتاد که در مصابیح فرموده است من صلی علی صلوٰة صلی الله علیه و آله عشر احوطت عنده عشر خطیئات و سرفت له عشر درجات درین محل قطب العالم فرموده قال علیه السلام من صلی علی مرة لم یبق من الذنوب ذرّة بعد ان محل قطب العالم قدس فرموده که این حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم طریق شعر واقع شد و قرآن مجید آمده است و ما علمنا الا الشعر و ما ینبغی له یعنی تعلیم نکردیم ما شعر را شعر نباید دانست و او را این کار که فایده آن اندک است و شقت بسیار و خود جواب فرمود که حدیث مذکور بصورت نظم و شعر بقصد رسول الله واقع نشد چنانچه علیه السلام فرمود انا انبئی لا اکتذب و انا ابن عبد الله المطلب توقفا لاهله یا آنکه بگویم در کتب فقه شعر را بر وجهی است و حکمت یاد حضرت اسلام یاد ثنائی حضرت علام چایز میدانند پس حدیث مذکور بطریق شعر از رسول الله علیه الصلوة و السلام نیز بر وجهی است باشد و بر وجهی است گفتن در فن شاعری داخل نشود.

**نقل است** که امام شافعی رحمه الله علیه را بعد نماز بخواب دیدند از حال و پرسیدند که نعمان تو بچه شیر و حق سبحانہ تعالی ترا چو بخت میگفت ما نفعی علم و لا عمل کما نفعی خمس و لا صلوٰة فقد غفر لی الی بهذه الصلوة التي صلی علیہ و ان خمس الصلوة نیست اللهم صلی علی محمد بعدد من صلی علیہ و صل علی محمد بعدد من لم



یصلی علیه و صل علی محمد کما تحب و ترضی ان یصلی علیه و صل علی محمد کما  
امر تباراً لصلوة علیه و صل علی محمد کما یغنی لصلوة علیه -

درین محل حضرت شیخ سعدی و منجمه ذکر کرده اند که شبی از خواب بیدار شدم و بعد از ادا  
تجود و مطالعه سبق استغاث نمودم و بعد از آن حین غنودگی چشمم حاصل شد و ناگاه دو کس را  
دیدم که یک یک بسوی دیگر می اشارت کرد و بشارت داد و گفت این محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
است هم در خواب جمال جهان آرا را سعادت و این دانسته رو به حقیر خود را برپا  
سپارند آنسر در الیدم و بوسیدن پاد مبارک را دولت کوین انکاشتم حضرت مصطفی علیه السلام  
ببشارت فارسی گفت و این در سبقت که تو این پنج در و در انجوانی اللهم صل علی محمد  
بعد از من صلی علیه تا آنرا بکمال نعمت را بل فحادث نوشتن و گفتن این بشارت  
و احسب و دید که طالبان آن در و در انجوانند و سلف را عادت است که ترغیباً للطالبین و حقیقات  
غیبی را کشایند و طالبان را بسوی حضرت خدای ربانید -

چنانچه امام احمد حنبل رحمه الله گفته است که دیدم پروردگار خود را هزار مرتبه پرسیدم بچه نجات باشد  
از عذاب و شدت خدایتعالی در هر برای بخواندن قرآن بحضرت را زبان فرمود پس پرسیدم که فهم  
او بغیر فهم گفت خدایتعالی فهمی و غیر فهم

نیز حضرت ممشا و دیوری رحمه الله علیه گفت بدیدم رسول الله علیه السلام را در خواب  
گفتم یا رسول الله که انکار میکنی از سماع صوفیان رسول الله علیه السلام فرمود هیچ انکار  
ندارم ولیکن بگو صوفیان را که پیش از سماع آغاز کنند بقرآن کلام ربانی و ختم کنند بعد از سماع

فقلت یا رسول الله یوذوننی ووسطین علی فقال احتملهم -

**نقل است** ذکر افتاد که مصاحب همواره کسی می باشد که مال و دار و آن را در پی به با جمعی بازو  
در آن محل قطب العالم قدم نهاده فرمودند که روزی حضرت مصطفی علیه السلام فرموده بودند که قتی  
از من که بیداریم هجرت خواهم کرد چون آن سرور علیه السلام قصد بیرون آمدن از منکند صدیق اکبر  
رضی الله عنه را پیش در استاده دیدند فرمودند اے ابوبکر ترا که خبر کرد از بیرون آمدن من ابوبکر  
رضی الله عنه گفت یا رسول الله روزی فرموده بودند که قتی که هجرت خواهم کرد و اذان است  
در انتظارم هر شبی ساعت قناعت پیش درت می آیم و تفحص حال تو میکنم تا بدین سعادت  
رسیدم که در کاب تو می باشم

عشق او جز رنگش نیست

هر که او را بهرنگ یار خویش نیست

**فصل نقل است** ذکر در زهد افتاد که یکی از تابعین انگور میخورد و پرسیدندش که انگور را چرا  
نمی خوری حضرت مصطفی علیه السلام خورده است و حق سبحانه تعالی بنندگان در خوردن انگور  
تمامی منت می نهاده و تقاضای فایده آنها را حبا و عیناً گفت میفرماید پیغمبر علیه السلام خور  
اند لیکن نمی دانم که شفعاً یا دتر خورده اند مادام که طریق خودن تحقیق نشود چگونه خورم بناید که مخالف  
منت افتد

در آن محل قطب العالم فرمودند که امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله را معتاد بوده است که در هر شبی  
سیصد رکعت نماز با شریط و آداب حضور تمام میکرد از ندانگاه روزی شنیدند که مردی به  
یکی میگویی که این مرد در شب پانصد رکعت نماز میکند از امام اعظم علیه الرحمة اذان وقت پانصد



رکعت پر خود التزم نمودند و فرمودند که صحابہ را رضی اللہ عنہم طریق بوده است اگر کسی ایشان را مثل  
 این گمان میکرد اگرچہ ایشان را آن افعال نہ باقوال نبودی خود را در گمان و سے ثابت  
 میکرد تا تحت مجبوتان یحیون ان یحیدوا بکمالہم لعلوا داخل نکردند بار دیگر خورد سالی در راه  
 گذرے گفت کہ این مرد در ہر شب ہزار رکعت نماز میکند و از ان وقت ہزار رکعت التعمیم نمودند  
 و باز وقتے در را ہے میکند شتند کہ شخصے گفت کہ این مرد تا شب قیام دارد پہلو بر است  
 اصلا نمی آرد امام سلمان عہد کردند کہ بعد ازین شب خواب نگویم از ان روز تا سہ سال نماز  
 فجر ہر ہفتاد و عشر اوامیکردند۔

یزقرب العالمین سرہ میفرمودند کہ امام داؤد طائی رحمۃ اللہ علیہ از اتباع صحابہ نہ یاد بودند  
 رضی اللہ عنہم و ہم از ان خانہ خراب داشت نمی سایہ دینی در آفتاب می بودی چون آفتاب  
 بلند می شد والدہ مشفقہ ایشان سایہ میکردند و امام داؤد در اشتغال بحق بچنان مشغول بودی  
 کہ اگر می سودی شعور نہ داشت تا روزے قضاء والدہ بکارے مشغول شدند و بر امام  
 سایہ کردند امام داؤد بچنان در آفتاب مشغول بحق مانند والدہ گفت اے پسر چرا بسوے  
 سایہ میل نکردی و در آفتاب می سوزی امام گفت اے مادر مشفقہ بحق چنان مشغولم کہ اگر می  
 آفتاب بنزدارم۔

تا ذوق در دلم خیر میدہد از دوست	از طعنہ دشمن بخدا اگر خیر ہستم
---------------------------------	--------------------------------

یزقرب العالمین سرہ فرمودند کہ نزدیک الہم داؤد طائی رحمۃ اللہ علیہ جاعت نماز فرض است  
 و چون امام بسے جاعت نماز میردن آمدی خلق براے ملاقات اومی شافعی تا از حمام می شد

وامام مشوش می شد بدحضرت خدا عزوجل تضرع و زاری نمودند اے بار خدا نے در  
اجتماعین جماعت نماز فرض افتاده است و خلق مرا امام مزاحمت میداد از او حاکم ایشان  
خوش ندادم مرا ببلای مبتلاکن که جماعت از من ساقط شود تا بیرون خانه نیایم از او حاکم خلاص  
یایم و در کنج خانه بنی تشویش مشغول باشم ما شغلاک عن الحق فهو ضمه و الشهرة افة  
والخموله سراحه خدا تبارک و تعالی و عمار او استجاب کرد و بادی را مسلط ساخته که امام جامانده گشتند  
و بیرون آمدن نتوانستند -

و نیز قطب العالم قدس سره فرمودند که در حسرت نامه مولانا ضیاء الدین برنی آورده است  
که هارون رشید خلیفه بغداد که عمر زاده مصطفی علیه السلام بود شبها بزیارت امام داود رحمه الله  
وزاهدان دیگر رفتی و ایشان با هارون رشید ملاقات میکردند بعضی توالیع او ملاست میکردند که  
اولا لام عمر زاده مصطفی علیه السلام باشی رفتن تو بر زاهدان و گدایان نیک نمی نماید هارون  
جواب داد اگر چه ایشان ملاقات نمیکنند اما رفتن من محض برای خداست تا یکد ساعت  
عمر خویش را بخواری بدل میکنم که کفارت دنیا داری گردد و چشم ثواب هم دارم و ایشان دنیا را  
از دوستی خدا اے تعالی دشمن گرفته اند از آن جهت که او درون نمی طلبند و نمی بینند و نمی بیند هارون رسانید  
که امام داود شبها اے جمعه بر در همسایه خود یکاسب و تارک دنیا است میرود اگر خلیفه او را واسطه  
سازد شاید که با او ملاقات میسر گردد شب خلیفه پیاده بر در همسایه داود طالحی رفت آنروز بعد از  
پیش آمدن که من مردی مسکین ام از کسب اوقات اهل و عیال میگذازم پیش چون من گدا اے  
خلیفه رو اے زمین آید که من غرض ایدر المومنین از من کشاید و اگر اهل بغداد شنودند که خلیفه پیاده پیش



پیش آمده بود بر باجم نمایند از غایت تعلیم ایشان از کسب بازمانده نفقه فرزندان من از کجا شود  
 خلیفه چون آن مرد و اورغایت صدق و بیچارگی دید معذرت او را شنید و دوسره وینار زیر پیش  
 او نهاد آن مرد ناگفت که مدتی است که در کنج خانه خود چند رکعت نماز میگذارم و از رو قبول خبر  
 ندارم و خبر این اندک طاعت مالی ندارم که صدقه کنم و قوت ندارم که بجای آورم و ترک عیال نمی توانم  
 که صحیح گذارم و علم چنان ندارم که بدیگران رسانم این دو مقرر خلیفه را بچشم بگردانیدم قوت قرب خدا  
 بیت المال را بستانم و چگونه فردا قیامت جواب این دو مقرر را بگویم زاهد این کلمات  
 میگفت خلیفه زار میگرایست بخندم خود میفرمود تا هر دو مقرر را برداشتند و بعد تمام گفت اے زاهد  
 تو حاجت آبرده ام توانی که حاجت من بر آری زاهد گفت اگر ممکن بود تقصیر نمیکنم خلیفه گفت شنیدم  
 که شبهای جمعه او در تومی آید و از من بگوید اولاد و قریشی ام و از بنی هاشم و عم زاده رسول خدای هاشم بر تو می آید  
 مرا عظمی کنی تا بران عمل کنم زاهدان و غلط بسیار است رسول الله و انفع رس ملاقات خود را چرا از ما دریغ میداری ناهید قبول کرد  
 که اگر شب جمعه او در پیش من آید پیغام خلیفه را باورسانم خلیفه بسلاست باز کرد و بعد ازین بر دوش نیاید اگر بار دیگر خلیفه بدین  
 بیاید بعد او را ترک میدهم خلیفه گفت که چه تو پیشش مانیای و مرا پیش خود نگذاری جواب داد و طاعتی  
 را بر من که رساند زاهد گفت بیک از خدا و انفس را بید تا در شب جمعه وقت سحر پیش من آید جواب  
 داد و رحمة الله بر خلیفه باز گشت چون او در شب جمعه پیش زاهد آمد پیغام خلیفه را با گذراند او  
 از استماع پیغام خلیفه زار زار گریست و گفت من هیچ نمیدانم که خلیفه از ملاقات من چه میخواهد  
 بعد ازین بعد او بسیار زاهدان از من بپرسیدند که زهدی در زنداگر من مشهور نبودی خلیفه متوجه  
 ملاقات من نکردی و باز گفت خلیفه برسان که من میدانم که تو اولاد و عم زاده رسول خدا  
 اے

از ان جهت بملاقات نیکنم و از توجیه نمیگیریم که کیف کان در میان خلق نیز مشهور نشود  
 اگر با خلیفه ملاقات گردانم و او چه بگوید بنم بپرس که بعد از ما زهد اختیار کند یا بداند که از ملاقات  
 با دشمنان در رستیدن از ایشان زهد باطل نمی شود زیرا که دو اوطالی ملاقات کرده است و رسته  
 است اما اگر خلیفه بدین از برای آن می آید که در قیامت او را حساب دنیا داری نپرسند  
 پس بگو که دامن عاشقی از عاشقان خداست باید گرفت و در حمایت او خرد را باید انداخت تا از ان  
 رخ کمی ترس خلاص باید و اندر زاهدان این عرصه حاصل نشود و آنچه دانستم بخلیفه رهنمونی  
 کردم حتی آنکه او بدین می آید گذارم خلیفه این پند من خواهد شنید و نخواهد نشنود و او را ندان چون خادم  
 خلیفه سحرش زاهد آمد جواب داد و در باب گفت تا بخلیفه رساند.

و قطب العالم سیفر مودند که روزی هارون رشید خلیفه از امام ابویوسف رحمه الله فراموش شد که  
 بوسیله ایشان با امام داود و طالی ملاقات کند امام ابی یوسف رحمه الله قبول کرد و دند و یکدیگر همراه  
 بدر خانه داود رسیدند و خبر کردند والد داود و بیرون آمدند امام ابی یوسف رحمه الله گفتند که پسر  
 خود را بگو که خلیفه میخواهد که زیارت کند اگر اذن باشد من خلیفه و اکیم امام داود جواب دادند که ای  
 امام بخلیفه بگو که در کار است که دیر ابرتر نماید مشغول باشد و من مشغولم بکار است که مرا برتر می نماید  
 كل حزب بما له امهم فرحون وللناس بما یعشقون مذاهب با امام ابی یوسف  
 یوالله امام داود گفتند که بپرسد خود بگو حق علی که تو از من آموختی از بی بد که خلیفه بر تو بیاید تا از خلیفه نشنود  
 نشوم امام داود جواب دادند که ای امام همین علم تو مرا باز میدهد از ملاقات خلیفه و از تو خواجه امام  
 سر و وجه الظالمه سیود القلب ولی را که سالها بنر محبت بنور گردانیدم رواندارم که بدین



ظالم بیا که در آنم از من بگذر امام ابی یوسف از والده امام داود گفتند من از خلیفه قول کردیم  
 که از تو ملاقات مسکنم هیچ حیلده باشد که او ملاقات خلیفه قبول کند تا ازو شتر سنده  
 نشوم والده داود گفت بختی شیک که من تراداده ام با خلیفه ملاقات کن و ازو سنیکی مدار  
 امام داود بحضرت خدا سے تعالی بنالید و تضرع بسیار نمود که خدایا تو مرا فرمودی که مراعات  
 اصحاب حقوق باید کرد و اصحاب حقوق مزاحم اند مرا معذور داری و درین کار مرا معذب نگردانی  
 امام داود گفته اصحاب حقوق قبول کرو بشه طآنکه خلیفه در شب تنها بیا و چون شب شد  
 امام ابی یوسف و خلیفه هر دو پیشین امام داود رفتند امام داود علیه الرحمه چراغ را گشتند تا  
 روئے خلیفه دیده نشود که سرویه وجه الظالم سید القلوب امام ابی یوسف دست دراز  
 کردند که مصافحه کنند امام داود دست خود باز گشتند امام ابی یوسف گفتند که اے داود چرا از  
 مصافحه من شرم میکنی گفت اے امام دانم که دست تو بطعام خلیفه آوده شده است و طعام  
 او از شبهات حرام خالی نخواهد بود و لاجرم دست خود را کشیدم بعد ساعتی خلیفه نیز اوینا پیشین  
 امام داود نهاد و گفت این مال از میراث پدر بیا رسیده است قبول کن امام داود گفت  
 اگر از تو قبول کنم از امام اعظم استادم که از خاصه کسب خود چهار صد و مآم و رده بود چرا قبول نکنم  
 هر یه خلیفه را داود قبول نکرد چون امام ابی یوسف و خلیفه از مجلس برخاستند امام ابو یوسف از  
 والده امام داود پرسیدند که داود را قوت از کجای می شود مادرش گفت درمی چند از پدرش  
 میراث یافته بود معاشش خود را از ان می سازد و او را به بقال سپرده است هر روز دانی از ان  
 قوت می سازد و هیچ کس نمی برد ازو و همیشه دعا میکند که بار خدایا روزی که ان مال

چیسے کرنا دواؤ اور از میان برداری امام ابی یوسف از بقال استفسار ال او کردند و درمی  
چند مانده بود و در خاطر خود حساب کردند که چرخ چند روزه امانده است دانستند که بعد تا می خسب  
و او و بحیات جاودانی خواهد رسید و زکے که چرخ و او تمام شد امام ابی یوسف شاگرد یاز ستاد  
که حال دواؤ را در باید که زنده است چون شاگردیش در خانه دواؤ رسید خبر یافت که دواؤ و سحر ازین  
سراے فانی و گرد زشت و بکک جادوئی پیوست رحمه الله تعالی رحمه واسعة تعالی  
در شرح تریف می آرد که امام دواؤ شاگرد ابو حنیفه رحمه الله تعالی بود و فقیه ترین اصحاب  
وے بود چنانچه امام ابی یوسف و امام محمد را از سلسله اختلاف شدی و دواؤ در احکم کردند  
چون آن بزرگوار آن پیشی آدمی آمدند بجانب امام ابی یوسف ایستاد و در وے سے  
امام محمد آوردی و با امام ابی یوسف سخنی گفتی و فرمودی که استاد ما را تا زیانه زد تا حکومت  
تقصا قبول کنند راضی نشدند و بر زخم تازیانه پلاک گشتند و ابو یوسف قاضی شدند کسی که  
طریق استاد خود خلافت کند من با وے سخن نیکویم و چون ازان سلسله مختلف فیها پرسید  
اگر قول امام محمد درست تر بودے گفتی قول نیست که محمد گفته است اگر قول امام ابی یوسف درست  
بودے گفتی قول نیست و نام امام ابی یوسف بزرگان تاندی رحمهم الله رحمة واسعة

**فصل** نقل است ذکر متابعت بزرگان افاده که رحمت خداے بر پیر وے نیکی  
کنندگان است و تاقیاست یکے دو گیرے را متابعت خواهد بود و تاجمان است چنین  
خواهد بود پس رحمت خداے بر کسی که پیروی متبوع خویش بنماید و رضایوے بجا آرد و عمر عزیز هم  
در آن صفت کند و آن محل می آید چنانچه فقیر حقیر متابعت پیر دستگیر طلب عالم شیخ مینا



قدس سره می و قدیمی نیز حسب وسع دارد و محبت پیر عمر خود را بسجود امید تمام است که بطیف  
محبتی و الفتی که بایر دارم فردا قیامت در حضرت جل و علا شمرنده نامم میسر عه

چونم دیو اراست را که دارد چو تپش تیان

و این خاک را گنجه گاه در مانده نفس باره اگر چه شایان مقام پیران بود لیکن چون پیر و سنگی قبول حضرت معلما خویش گردانید  
جامه خلافت در بر نهاد هزار در هزار بطیف پیر و سنگی را می دارم لا تقنطوا من رحمة الله همیشه زبان دارم و  
پیر و سنگی قطب العالی شیخ مینا قدس سره را ارادت و خلافت از سلطان العاشقین ایرا الحرمین الشریفین شیخ ساناگ  
قدس سره بوده است و همیشه پیر و سنگی قطب العالم در اتباع پیر خود تولا و فعلا می بودند و چهر  
پیر خود بدیگر تو جه اصلا ندانستند می فرمودند که مرید اگر در حال حیات بدیگر  
اتباع و تلقین توجه کند او را بهر نبود و با وجود پیر از دیگر کلاه محبت بدن و خلافت قبول  
کردن جایز نبود و اگر از پیر و سنگی قطب العالم غیر یک کلاه محبت می طلبیدی می پرسیدند که پیر تو  
زنده است اگر می گفتی زنده است کلاه محبت نمیدادند می فرمودند که این قدر محبت هم بایر خود  
پس ندکن هر چه که محبت در بطول ما پیر بسیار بود ترقی زیاد تر شود و میفرمودند که خواجہ کریم الدین  
نویسنده سلطان ابراهیم که عم من بودند ارادت از حضرت محمد و م جہانیاں جلال الدین  
قدس سره داشتند و قتی ملاقات خدمت شیخ نور رسید خدمت شیخ نور کلاه محبت پیش  
آورد و خواجہ کریم گفتند که بزرگی نمودم را اعتقاد بسیار دارم لیکن با وجود محبت پیر با دیگر  
محبت کردن نمی توانم که محبت و د و چیز دیگر کیل نمی گنجد و آن قدر محبت که بایندی نمودم کم نهان  
قدیر جلال الدین چرا انکم خدمت شیخ نور برین گفتار انجا خوش شدند و فرمودند یا ران طریق اعتقاد

و سندی از خواجہ کریم الدین بیاموزید که از مائیکه توجیه بدید که جائز گفته اند هر توجیه ندارد  
 نه است اعتقاد و کمال در سبب ارادت حال بعد از خدمت شیخ نور بنیاستند خواجہ را کنار گرفتن و  
 دستار از سر فرو آوردند و خواجہ عطا فرمودند خواجہ قبول کردند و لب خود بستند و گفتند که دستار قبول  
 توانم کرد اما کلاه محبت با وجود غیرت پیر که بر من حاضر و ناظر است قبول کردن چگونه توانم -

بعد ازین محل پیر دستگیر قطب العالم میفرمودند که روزی قطب العالم شیخ بهار الدین ذکر یاقین  
 بالکی سوار میفرماید که ما را نشد که بالکی نمی توانست برداشت یاران و مریدان بحسن اعتقاد  
 بنوبت بالکی مخدوم احمی داشتند تا آنکه قلندی که مرید بنگی مخدوم بود پیدا شد بالکی مخدوم را بر پشت  
 همراه کناران دیگر بنزل رسانید بنگی مخدوم را غنوی حاصل شده بود یاران و مریدان بنگی مخدوم  
 آن قلندر را یاری دادند چون بنزل فرود آمد بنگی مخدوم را معلوم شد که از راه دو قلندر بالکی بر پشت  
 آورده است بنگی خوشش حال شد و نزدیک خود طلبیدند لعاب مبارک خود در دهن آن انداختند  
 قلندر را حالتی دیگر پیدا آمد و یکس از اصلمان حق گشت ۵

و اگر کردند خوبان شیوه حسن	حسن را هر سخن طعنی و گشت
<p>قلندر از غایت خوشی قص میگرد و میگفت که پیر من مرا نعمت اشیاء کرد و از راه غفلت در راه حقیقت          برد یاران و مریدان بنگی مخدوم زبان عصبه کشادند که اے قلندر قلندری بگذار حالیا ترا بنگی          مخدوم نیا نعمت کردند پیر و اینجا کجاست قلندر گفت اے عزیزان تا آنکه پیر من مرا قبول نمیکردی          بنگی مخدوم قبول نمیکردند و گفته اند که قبول اهل ولی مقبول جهان باشند بنگی مخدوم بر آن قلندر از          راه انصاف بغایت مفسر شد و نعمت بر نعمت اشیاء کردند و نمودن باران شیوه رختها</p>	



پیش از او ازین قلندر بیاموزید که کارهای حنین باشد بجز اعتقاد و ربط و بال با پیر کار بر نیاید آری  
اعتقاد چیز نیست البتة بجا میسر ماند.

قطب العالم همدین محل فرزند وقت حضرت مجتبی صلی الله علیه و سلم را بالشکر کفار جنگ واقع شد  
کافران علم خود را می آوردند و میان نمی داشتند اهل سلام اگر چه بسیار بودند علم ایشان گرفتن نمی توانستند  
و فتح پیر نمی شد بلکه کفار غلبه میکردند و مسلمانان منزه میشدند تا آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه گفتند  
و علم چیز نیست که ازان علم بایشان یک قدم پیشتر کردن نمی توانم اگر میسر باشد و این کثرت همان علم را بدست  
آری امیر المومنین علی کرم الله وجهه بالشکر مسلمانان حمله کردند علم را بدست آوردند تا کفار منزه گشتند و بعضی امیر  
گشتند و بعد از آن جنگ علم آشوند و درون علم آیه شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ  
وَالْوَالِدُ الْعَزِيزُ بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ  
بچند تاجه تعظیم تمام تحسین پیدا یافتند یکی از اسیران ازان حمله پرسیدند گفت با همه در پناه این  
آیه بودیم و بر شما غلبه میکردیم گفتند شش مائتم قرآن داشتیم و غالب نمی شدیم در پناه یک آیه چگونه  
شما غالب می شدید گفت اعتبار با اعتقاد است اگر چه شما تمام قرآن با خود داشتید کم اعتقاد بودید و بر ما  
یک آیه بود و اعتقاد بسیار بود.

فصل ششم شیخ سعدی که در نزد سلطان العاشقین زائر الحرمین الشریفین بنگ شیخ  
سارنگ راجه بر روی تکیه قطب العالم شیخ مینا قدس سره و فی دوم مولانا حسام الدین صوفی خلیفه  
بنو دینی صاحب سجاده شیخ محمد جوادی خاچه بر روی تکیه قطب العالم شیخ مینا قدس سره راجه بر این  
سعدی یعنی در برادرزاده صاحب سجاده شیخ قطب الدین دیگر خلیفه بنو دینی آن هر که از خلفاء

پیر و سنگی گویانند کاذب و مفتری باشد از جمله متابعان و صاوتان بود و بهره دینی نیامیزد صریح

### چهارم کذب را بنویس و غنی

افس هزار افسوس که در کذب و افتراء باولیا خدا و دیر می نمی نماید و خلقی را به عیب بازی که از ایشان سود دینی نباشد می ربایند قال الله تعالی یوم القیمه قال الذین کذبوا علی الله وجوههم مسوجه ای کذبوا علی اولیاء الله یعنی انکسان که بر اولیا خدا کذب و افتراء میکنند فردا قیامت حق سبحانه تعالی در برابر ایشان راه سیاه گرداند و در مقام خوار دارد و نوحه بباله منها باشد که حق سبحانه تعالی چنین کسانی را توبه نصیب کننده از کذب و افتراء اولیا خدا ناته بخشد.

۱- عین بعضی بزرگان دین صاحبان راه یقین با آنکه مرشدان کامل خلافت عطا میکردند امتناع آوردند دست خود را نه آورده اند و بعضی با آنکه اجازت خلافت صحیح داشتند دست بدعوت نکشادند درین محل چون قطب العالم ارفقت قوت نزدیک رسیده بود شش ماه با کسی سخن نیکو کردند و اکثر در حجره می بودند شخصی در آید یک پیراهن پوشیده برآمد و گفت که قطب العالم را خرقة عنایت فرستد و آن قطب العالم ظاهر کردند که خلافت و شیخ قادن قنوجی هم دعوی خلافت کرده بودند خلافت واقع بود.

درین محل قطب العالم شیخ مینا قدس سره فرمودند که بندگان تقاضی فخر الدین بجلوری قدس سره مرید بندگان شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره بودند خلافت از بندگان مخدومند داشتند بعد فوت بندگان مخدوم شیخ نظام الدین مخدوم تقاضی فخر الدین بلافاصله بندگان شیخ نصیر الدین محمد فرستند



بندگان قاضی فخر الدین بعضی صوفیان را که در خانقاه مخدوم شیخ نصیر الدین مشغول بودند گفتند  
 کردند که چه باشد که ایشان را عطاء جامه خلافت شود بندگان شیخ نصیر الدین امتناع آوردند  
 فرمودند که هیچ کی که لائق نیست و خلافت و امانت پیران است و غیر محل ندهند از محل در بی نذر  
 قال الله تعالی ان الله یا مکرهم ان قومکما هانکما الی اهلها لیکن اگر شما اختیار  
 کنید بهتر باشد مخدوم قاضی فخر الدین گفتند من نیز لائق آن نیستم اگر لائق می بودم شیخ  
 الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره را خلافت عظامی فرمودند مخدوم شیخ نصیر الدین گفتند آن زمان  
 لائق نبودید الحال لائق آن باشد قاضی فخر الدین فرمودند که عجب است فرمایند پیران آن نظر بوده که مبتدا  
 و منتها را معلوم بوده است هر چند که مخدوم شیخ نصیر الدین بگوشتید بندگان قاضی فخر الدین قبول کردند  
 تجمل پیش آیدند.

و نیز **قطب العالم** فرمودند که روزی خواهر بخت مخدوم شیخ عبدالعزیز ساکن قصبه بکر موکه خلیفه بندگان  
 شیخ نظام الدین قدس سره را دیدند که التماس نمود تا در اوت در آید مخدوم عبدالعزیز امتناع  
 آورد و گفادند و ندانند و آنچه گفت که چند روز در میان دوکان دارند و گفاد که باید بندگان مخدوم با وجود  
 خلافت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین و چندین کمال چاروکان قرار نیکند عبدالعزیز تبسم  
 کردند و فرمودند آری من این است فقیر اسباب دوکان داری دارو لیکن ترار کردن دوکان نیست  
 نمی آید **الشهره افته و الخمولة ترلحه** شیخ نظام الدین نیز معات خواهند کرد و سبحان  
 العزیزگان و صادقان بگویند احترام می نمودند و با آنکه خلافت صحیح از مقام رفیع داشتند دست  
 بیست نیکو بودند مگر کلامه.

عجب تر آنکه مردمان خود را بدروغ و دغا منسوب بخلافت پیغمبر سازند و عمر عزیز خود را بنهم  
 بدغا و کذب بازند آری آن عزیز جهان از مقتریان و کاذبان در عصر کمالی نبوده  
 و نخواهد بود چنانچه بر بندگی سلطان العاشقین شیخ سارنگ و دو نفر نسبت بخلافت بدروغ کردند و  
 عمر را همه بکذب بسب بردند و بعضی از بزرگان سلف نیز بسیاران بهمین نوع خاستند  
 و بایزگان دغا باختی که نامهاست ایشان نوشتن فائده ندارد و الله اعلم بما ملتزم بعضی بودند  
 و هستی که ثبوت خلافت در حال خواب کردند که پیر من مراد حال خواب خلافت و او معلوم است  
 که خواب حکم از احکام شریعت ثابت نمیشود ثبوت خلافت بتعلیق بحیات زندگی دارد چگونه  
 ثابت شود و شخصی که بر بندگی قطب العالم نسبت خلافت بدروغ کرد نام و نوشتن فائده  
 ندارد و کذب و دغا بازی و بر خاص و عام من الشمس و القمر ظاهراست آن عزیز فردا معلوم  
 شود تا پردا کیان دریده شود و بریشان چه حکم رود

سوف تری اذ التجلی الغبار	افرس كان تحتك اوحا
آن عزیزان اگر بنظر انصاف ببینید بالیقین بدانید که همین کلاه میدان حجاب راه نمیشوند و از راه ثواب براه بطالت می برند	
راه را با حجاب امیرش بدان	جاه جزو زرقع جاه نیست
چند گوی راه را همه راه کو	آن پیر این راه را همه راه نیست
بلند هست باید تا همه بندهاست نفسانی و شرعی بگسلد و متوجه بجناب الهی گردد در رئیس عارفان و محتسب درویشان پیر قطب العالم شیخ توام الحق والدین فرامید قدس سره	



فرمان شد نظر دیا خلق ساختم	مردی اگر خلق زمانی بکن زار
آفرید ز نداد و زنجیر می نصیب	اے عالم زمانه تو شمر می ز حق مدار
حاصل نشد وصول و تعب نداد و	باجی انگار بریم ز عصیان آشکار
و ترک خلق گیر چو فرمان قبل است	بے انقطاع و قرب محال است بر خشار
چنین هزار مردم و بسیار حاضر اند	زین مجمع عظیم تو یک منقطع بسیار

و درین چنین زمانه که رسوم دین باقی مانده است و اولیای راهادی و داعیان همدی روز نقاب آورده اند و در اشل بوم نشان ساخته اند و هر گوشه و محلتی با این چنین کثرت خلافت که امروزه ظاهر شده است اعتماد چگونه توان کرد و یا وجود تفرقه باطنی و بی جمیعتی که خود را اشل جتید و شبلی رحمهم الله میدانند و پیش خلق همچنان نمایند مخصوص ضلالت و خطا است عیاذ بالله محبتهم و سورتهم ۵

دو رخ آسان میبند ایشان و اینها کالان	این سگان را که توان هم رنگ ایشان شدند
--------------------------------------	---------------------------------------

و بدانکه سلطان العاشقین زائر الحرمین شیخ سارنگ قدس سره از اوقات بندگی رئیس العارفین شیخ قوام الحق والدین بود و خلافت بجناب حجت و سهر دروازه السادات سید ابوجاری بوده است و بندگی سلطان العاشقین شیخ سارنگ همیشه در اتباع هر دو بزرگوار قولا و فعلا بوده است و دره از اتباع شان تجاوز نمی نمودند چنانچه قطب العالم قدس سره میفرمودند روزی سلطان العاشقین شیخ سارنگ قدس سره بهانچه طریق بارانی که پوشش علما سے دنیا است پوشیده بودند عرض کرد که تحقیق است که بندگی شیخ قوام الدین ابانچه رابط طریق بارانی پوشیده اند

فرمودند که مرا فراموش شد خیاط را بفرمان زمان طلبیدند که بپایانچه را آورند گنایندند طبعی  
پیشوا ساختند.

پادشاه محمل قطب العالم فرموده اند که روزی خواجه جنید رحمه الله علیه در حجره خویش مشغول  
بودند خواجه حسین منصور آهسته از طرف در نظر میفرمودند خواجه جنید دریا فتنه فرمودند که  
طریق در نظر میکنند آنم که پوش دارد از در دزد باشد که بزد را بخوابند نهاد و خواجه حسین منصور فرمود  
گفتند که روزی که ما برادر را بخوابانند و ترا ازین جامه خواهند کشاند و این جامه از تو پیردن خواهد  
افتاد و تا چون وقت آن رسید خواجه حسین منصور نعره انا الحق بر آورد متعلمان ظاهری که ایشان را  
جز رعایت شرع کاری دیگر نیاید که برگشتن و در اندادن حسین منصور کتبه کردند بعد کتبه متعلمان  
استفتا بر آن کتبه پیش خواجه جنید بردند خواجه جنید که اهل باطن بودند در کتبه درنگ نمود چون  
شب شد بحضرت خداوند تعالی در مناجات شدند بار خدا یا چه حکمت است که حسین منصور را  
برین نوع میکشانی تو قادری و تخلص او میتوانی در سر خواجه جنید فرو خوانند اے جنید  
ترا خوش نمی آید که دست بپای بند آر که همچنین است هر که سر ما را آشکارا کند و در صحرای  
افکنند لاجرم ما در صحرای ابراهیم که افشار بر آید بپایه کفر و چون با ما داشت متعلمان با جمیع شدند  
و از خواجه جنید رحمه الله علیه بر آن کتبه مزاحم گشتند خواجه حسین که مست است بود نیز رسید  
و دشمن خود را شایع نمود خواجه جنید در کتبه درنگ میکرد خواجه حسین منصور گفتند اے جنید چرا  
در کتبه درنگ مینمائی بی بی نام شب کاغذی فرمائی زود باش بد آنچه فرمان شده است نگه دار و در  
کتبه کردن درنگ نه انکار خواجه جنید علیه الرحمه درون خانه فتنه که جامه صوفیان پوشیده بودند



بیرون آوردند بارانی که خاصه متعلمان روزگار و مفتیان اهل قاراست پوشیده بیرون آمدند  
 قلم بر دست گرفتند هر چند که میخواستند که کتبه کنند اشک چشم فرصت نمیداد باسے های برگزینند  
 و نعره ها برآوردند و بد آنجه مامور بودند بضرورت بجای آوردند و در پشت بن منصور کتبه کردند-

بدانکه رئیس العارفین شیخ قوام الدین را از شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمد و ادوپی قدس  
 سره بود و خلافت از قطب العالم بندگی مخدوم جهانیان سید جلال الدین قدس سره بوده است  
 و قطب العالم سید ارجو را نیز از بندگی مخدوم جهانیان برادر کلان خود بوده است و بندگی مخدوم  
 جهانیان را خلافت از شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمد و ادوپی معلما س و دیگر بسیار بود چنانچه از  
 جانب حضرت شیخ ذکر یا قدس سره بوده است لیکن چون ولایت هند ولایت چشت  
 است اغلب و اکثر کلاه چشت میدادند و از شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمد و ادوپی دیگر تا  
 بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم خلافت هر کسی معروف و مشهور است چنانچه در شجره چشت  
 و سهروردی مسطور است هر یک بزرگان یکی دیگر سے متابعت داشتند و فوزه از رضای  
 شان بنمادند اشتند هر که متابعت پیر با صدق و اخلاص بود گوی دولت و ارین بود-

**فصل** ذکر افتاد که مرید صادق آن باشد کلام حمله توجیه بخدا س آورد و دوام دل  
 باشیخ دارد و از سر ارادت تمام روحانیت شیخ را حاضر دارند و همه احوال و ائزاه باطن از وی استمداد  
 کنند و در وقت ظهور شیاطین و صفات نفس اماره و ظلمات او گریزد و خود را پیش شیخ کاملیت  
 تحت یدی التعال گردانند غفلت جوانی و تغافل بالاینی تا یکی دس همچنان دامن در همچین درینا  
 من استوی کوماه فمؤمنون و وقت غنیمت است اهل در کین قیامت در سنا پاک

برہم نے وہاں اس ساعت کلا کھجے بالبحر و توہم چنان خواب غفلت مغرور  
 بقریب وزینت دنیا سرور و بزرگان صادقان از جہان نفس گردند شتے طالبان  
 دنیا و غافلان عقبے بمانند روز بروز کار و نیا مهم تر میگردد و دوا و دین قیل و قالے اندہ  
 بود امر و نہ آنہم نمی نماید و کلی مندر گشتہ قطب العالم قدس سرہ بارہامی نالیدند و این  
 بیت میخوانند

نہ طفلے بر سر بامی نہ بر تاسر کوی	نہ پیرے بر سر مسجد ہمین خالی ہاں جان
<p>عزیز من تا از غیر لکلی اجتناب نہ نماید طہارت باطن حاصل نشود قال بعض المتألیفین من              عبد اللہ بلا علاۃ مستقی اللہ لہ شرباً با من سلسبیل المحبت شیخ الاسلام              نصیر الحق والدین قدس سرہ می فرماید</p>	

این رہ بابوی عدم سے زند	کیست درین رہ کہ قدم می زند
ہر کہ درین را مجبور و رواست	بر سر کونین علم سے زند
در دل محمود اثر نیست زان	لاف محبت بہ ستم سے زند

ریس درویشان جمعیست عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سرہ میفرماید

میران سمند وحدت با مال کن دو کون	اسے شہسوار قرب چہ زیبا صفا
<p>اے عزیز نری از طہارت باطن قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ بر جہت اہم صلوٰۃ اللہ              علیہ کہ خلیل اللہ بود ملائک طہرے میگردد کہ ہاں نعمت و گوشتدان بسیار و دل و بے بدن شہول              است خلیل صدیکو نہ بود حق سبحانہ تعالیٰ جبریل البصورت آدمی فرستاد تا کہ کرامت حق سبحانہ تعالیٰ</p>	



یا در گرفت یا قدوس مال نعمت گو سفندان همه را ایتاری کرد خداوند تعالی بملایک خطاب  
 کرد که ابراهیم دل بهال گو سفندان ندارد ملائک گفتند دل ابراهیم بر بنده نماند است حق سبحان  
 بقربان کردن فرزند جگر گشته او امر کرد مطیع و متقاد گشته فرزند را بقربانی بزملائکه را معلوم شد  
 که دل با فرزند ان هم ندارد و گاهی گفتند ابراهیم خود را دوست می دارد حق سبحان تعالی  
 چنان تعذیر کرد که فرمود لعین او را در منجیق نهاده تا در آتش اندازد از برای دفع ظلم ملائکه  
 حق تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد که خلیل را در یثت گفت یا ابراهیم چه حاجت  
 داری تا در اگر او ام گفت اما الیک فلا التفات بجزیریل نکرد و تن در رضا ایزدی  
 نهاد ملائکه چون حال دیر اسماعیل کردند اقرار نمودند که دل ابراهیم بر فرزند ان مال گو سفندان نیست  
 سزا و خلعت است و براد حق قائم است پس که دو دو دوستی و طهارت باطن کند باید که تا خلعت  
 خلیل بدینایه ترک مال و فرزند ان گویند ففر و الی الله بر خواند بلکه ترک خود کرد تا منزه و ار  
 خلعت گردد -

**نقل است** که در افتاد اس عزیز اس المحدثین خواجه ابراهیم علیه الرحمه چون دل بر طاعت  
 نهاد و مخالفت با زمانه مشهور است که ملک و جاه و سروری مردانه خاست و محبت غیر بی پر خست  
 جیفه مردار را یکبارگی بگوش انداخت -

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که خواجه ابراهیم او هم رحمة الله علیه را چون وقت آن رسید  
 که از مخالفت با زمانه قدم در طاعت و محبت نهد روزی بر شکارگاه می رفته بود و در بنال صید

اسب میراند صید دی سوی ابراهیم آورد و گفت الهذا خلقت یا ابراهیم یعنی برابر  
 این صید افکنی آفریده شدی تو ابراهیم فرمود و خنجره برابر ابراهیم غلگشت پیش کوه بن فریاد  
 میگرد بعد آنکه پیش آمد تا گشت ته دل بر طاعت و محبت حق تعالی انما و سلطان عارفان گشته و  
 جان عزیز خود را بهرین محبت داده

بسوزان لشکر و خانه سرای دباغ بستان هم	کسی کو آنس حق جوید مقام اوست ویرانی
زمین زن تاج خنجره بر آنکه ترک عالم گو	کسی کو قرب حق جوید نخواست عالم فانی

و روایت دیگر مشهور است -

و نیز قطب العالم قدس سره فرمودند که مفصل عیاض قدس سره در وجه اگر چه قطع الطریق بود  
 لیکن بن هر چه ترس خدا و داشت روزی اصحاب او کاروانی را تا خنجره و اشیای ایشان  
 بسیار برداشتند بعد از فراغ غنیمت بطعام خوردن شروع نمود غذا گاه یکی از کاروانیان از آنها  
 پرسید که هر شما کیست گفتند که همراه ما نیست و اشارت بسوی درختی نمودند که زیر آن درخت  
 نماز میگذارد گفت وقت نماز نیست گفتند بوافل می برد از گدگفت با شما طعام نمی خورد گفتند که روزه است  
 است گفت ماه رمضان نیست گفتند روزه تطوع میدارد کاروانی را تعجب شده بر فضیل آمده دید  
 که نماز میگذارد با خضوع و خشوع تمام ساعتی ایستاد و مفصل از نماز فارغ شد گفت اے عزیز  
 الضلّان لایحتمل ان شئینم که روزه میداری و دزدی میکنی و نماز میگذاری و مسلمانان  
 را یکیشی نماز گذاردن و مسلمانان را کشتن چگونه بود فضیل از پرسید که قرآن خواندن میدانی -  
 گفت میدانم و این آیه را بخواند و آخر و اعتراف بذنوبهم و خلطوا عملا صالحا و



آخر سبباً عسله ان يتوب عليهم ايزوتعالیٰ فیض الاعانتیٰ کرد هدایت بخشید تا توبه کرد  
و بحضرت خدا ب بازگشت -

قطب العالم درین محل فرمودند که فیض عیاض قطع طریق میکرد و از هر چیزی میگرفت نام او سکون نسبت بهج و اشیا را داده  
و ترمیمی نوشت بعد توین خصمان را خشنود میساخت قتی و قتر سطله میکرد و نظر تر آنکه از فلان جهود نیسایری چهل هزار دینار  
ز در فلان زمین چندین سال است که گرفته ام و او را خشنود کرده ام پیش آن جهود رفت گفت من فیض را از تو میبخشم ازین روز گرفته ام  
و اکنون توبه کردم و خصمان را خشنود گردانیدم مگر ترا و درین وقت چه چیز ندارم بخدایت تو آمدم  
تا هر چه خواهی بکنی خواهی غزوری زمانی خواهی بخششی جهود گفت حق من بن برده که از تو خوشنود شوم و تو هم فیض  
ما را از در خانه جهود شد او را در توریست خوانده بود که از نامت مصطفیٰ اصلی السد علیہ وسلم هر که  
بصدق توبه کند اگر خاک بدست آرد ز گرد و اکنون من آفرام امتحان کنم جهود درون خانه رفت  
و همیان پرا خاک کرده در طاق نموده و بیرون آمد و گفت من بگویند خورده ام که از تو زبستانم فاما  
حیدر سیکم برود درون خانه من که در فلان طاق همیان تراست بیار و دو مرابره تا از تو خشنود شوم  
فیض درون خانه جهود رفت همیان از طاق بیرون آورده پیش جهود بخت آنقدر زد که فیض از  
جهود لرنفته بود همان قدر شد جهود گفت مس کفر من ز خالص گردانیدی مرا اسلام عرض کن که دین شما  
چین است در حال جهود با هفتاد تن مسلمان شد -

نقل است ذکر افتاد که اعانت قاضی بمنبر لاص کرده است معلوم است که از اعانت  
خدا کما تا کجا کشد به بینی که توفیق است که از حد بشریت خارج اند بخیر اعانت آوردی ننماید و بجز  
توفیق و نه نکشاید -

و رین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که وقتی سلطان ابراهیم شکر کرد مخدوم تاضی  
 شهاب الدین رحمة الله علیه همراه بودند براس قضای حاجت صحرای متوجه شدند ناگاه گذر ایشان  
 در راه طربا باد افتاد و از خیمه فاحشه آواز گریه شنیدند متعجب شدند که در طربا با گریه و حزن چه مناسبت  
 دارد و بی طاقت شده از اسب فرو آمدند و زمانی متعادل ایستادند و از خوف گمان فاسد خلق  
 از درآمدن در آن خیمه ملاحظه نمودند چون گریه بسیار شد و درون خیمه آواز فتنه و دیدند فاحشه تنهاست  
 و میگردد چون فاحشه مخدوم را بدید گفت اے عزیز معذوم که حیض دارم هر حرفی که آید است  
 باز گردانیده ام تو هم باز گرد مخدوم گفت نمی بینی و دے متعلم و کسوت صلی دارم و از حرفیان نیستم عرض  
 کرد که موجب آمدن شما چیست فرمودند که گریه تو مرا آورده است بگو که گریه تو چیست جواب نداد  
 چون مخدوم بجد شدند براس کشف آن راز گفت اے عزیز امروزد در خاطر ام که شست که مرا  
 فاحشه میگویند می ترسم نباید که خداے مرا سبب این نام فرداے قیامت عذاب کند  
 مخدوم گفتند از تو فعل قبیح نمی شود و گفت لغو باد منافع فصل قبیح از من صادر نمی شود هر حرفی که  
 می آید چنانکه بر شما عذر گفتم و این نیز بعد از پیش می آیم باین حیل باز میگردد مخدوم فرمودند  
 اے ولایت حره هستی یا اینک گفت کینک شخصی هستم فرموده و اورا بجای آرم و در پیچای  
 نشینم تمام روز بر مقام عبادت خداے تعالی مشغول بم باشم و چون طالع می شود چهار بیتل  
 که مولی بر من مطلقه معینه گردانیده است زیر مصلا می یابم و اورا بمولای خود می دهم باز مخدوم پرسیدند  
 که اگر شب حرفی می آید و مولای زبان حریت می سپارد چه میکنی گفت در خانه که می رودم همان لفظ  
 مراتب محرق چنان میگردد که خبر از جهان جهان نمی ماند۔



قطب العالم قدس سره میفرمودند تا آنکه بشر حافی بعد از توبه زندگی داشت سر و پا برهنه  
 میبود و میگفت روزی که اعانت خدایتعالی بمن در سید و تو چه کردم هم چنین گویند بودم حتی  
 سبحانه تعالی چار پایان را فرمان داد تا در آن مقام که بشهر بود سرگین نه اندازند و نه در راه  
 گذر سرگین دید بکنند مگر بشهر رحمة اللہ علیہ در جهان نماز چون نیک تفحص کردند دانستند که بشر حافی  
 ازین سرای فانی در گذشته بود و جهان بختی تعالی در سیرده رحمة اللہ علیہ میبود.

**فصل نقلت** ذکر افتاد که این عزیز سالک و طالب را در و محبت باید که سیر درین  
 راه ببرد و عشق بیشتر شود و کاینکه بنقد نماز و روزه خرسند گشتند از شوق مقامات و علو حالات  
 بنجیب رفتند غریزی گوید رباعی

آن کو بسند ارجان گرفتار تو نیست	و آن کو بسند اردل خریدار تو نیست
از برده بردن آئی بکوبیش ز نهام	رو باز کن که عاشقی کار تو نیست

و در آن محل قطب العالم قدس سره فرمودند که بسیار نماز گذاردن و روزه بیشمار داشتن و  
 تلاوت قرآن کردن هر کس تواند حاصل کردن در و محبت که سالک را اصلی عظیم است اندازند  
 هر کس نیست اصل درین راه در دستند در و درین پرورد است و این بیت خوانند

مارا نسرد در و خوان مے باید	نہ زاپہ نہ حافظ قرآن می باید
صاحب دروی سوخته جان می باید	آتش زده بخانمان مے باید

و این مثنوی نیز بخوانند مثنوی

رسینہ چو در دیار دارم	صلک ازین دیار دارم
-----------------------	--------------------

ای که در دوزخ سینه بسوزد	زنی که با تو کار دارد
و علامت در عشق آنست که صحبت کردن با صاحب دین از هر قاتل نماید و از طلب دنیا و جاه مروی و مال و منال هرگز در دوزخ از او بجای نماند شود و خواجسته نهای گوید رحمة الله علیه	
کعبه عشق نفس زنده قبول	نکبت باز موش مرده شکار
و این غم زده باشد بکعبه احزان چنانکه عارفی گوید	
هر غم زده قاست محبوب که دیدم	حقا که بسوزد آتش دست بگرها
کار سلوک و امر تصدیق کار نبوت نیست که فلان جامه کونا می پوشد من نیز پوشم یا فلان ساز لبس یار گذارد ما هم گذاریم این راه کسان نیست که از همه بجز اند شب روز بجا گفت نفس با نفس سینه دور و دوزخ بر دست آرد پس عشق با صدق باز ندامت خیزد	
ایوان مراد بس بلند است	انجام بوس رسیده توان
این شربت عاشقی است خمر	جو خون جگر چشیده توان
بریس درویشان محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سره فرمایند	
این کار نیست که خیزند ز مر و جان	این خانه خرابی ره هر لوا کوس نیست
بهر رخ تو اندک کف خانه گاه قات	این شیوه همون داند کار گمنیست
ازین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که مولانا عید بدانی داشتند در عهد شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره اهل جاه بودند سالها شبانی اشتغال داشتند روزی عنایت ازلی در رسید همه را ترک داده راه ملاست اختیار نمودند جامه و پیرایه زمانه پوشیده و یک رخسار صبح	



و یکے سب سے پہلے شیخ الاسلام شیخ نظام الدین آمدند و انہوں نے فرمایا کہ تم نے شیخ نظام الدین  
نظام الدین از تو اتنا قدر شو کہ من کردہ ام تو ہمیشہ بر سجدہ بکمر نہما چہ رعوت میانی خود را از طلب  
و سالکان و صادقان میخونی شیخ الاسلام ساکت بودند تا دو سہ بار تکرار کردی گفتند  
چرا جواب نئی و ہی شیخ الاسلام فرمودند کہ اگرے کہ تو کردی سہل است شیوہ بیوہ زنان و  
مختلانت و کار مردان خداے دیگر است مولانا عید شجیبہ نے فرمود کہ گفتند ان کا حلیت  
شیخ الاسلام فرمودند کہ مردان خداے نیست کہ ہمیشہ بد و عشق لبو زند و پاسبان دل  
باشند تا خطہ را بدوزند۔

قطب العالم قدس سرہ فرمودند کہ درویشے بخدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سرہ  
آمدند کہ بر ساخت کہ فلان بزرگوار کشف چنین دار و در کہ است چنان شیخ فرمودند کہ آن دار یعنی  
عشق و در صراط صوفیان عشق را آن میگویند۔

ہمدردین محل نقل کردند کہ مدیسے بخدمت شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین قدس سرہ عرض داشت  
کہ کہ پیچ و دے باشد کہ بخواندن آن محبت خداے روزی شود فرمودند بعد نماز عصر سورۃ النساء  
بخواند اسیر محبت خدا تعالیٰ اگر دوزخ فرمودند کہ از خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین شنیدم  
ہر کہ بعد سبغات عشرت بہت با این دعا بخواند اللہم احببنی فی حبک و احببک فی حبی  
فحببک لک و احشر فی یوم القیامۃ فی تحت اقدام صلاب احبابک۔

و بعد دو گانہ تحفہ الوضو ہم دعا کردند کہ بخواند حق سبحانہ تعالیٰ اور اسیر محبت خود گردانند و میان سالکان  
محبت و عشق فرستے گفتند کہ عشق نہایت محبت را گویند و بہایت محبت تو انقت بعد میل است

بعدہ موافقت بعدہ مودت بعدہ ہوا بعدہ خلعت بعدہ محبت بعدہ شفقت بعدہ تمجید و تہلیل بعدہ عشق  
 اما موافقت آنست کہ دشمنان حق را چنانچہ دنیا و شیطان و نفس را دشمن داری و دروستان  
 حق را دوست داری بایشان محبت کنی و فرمان ایشان را عزیز داری تا در دل ایشان  
 جاے یابی چہر کہے کہ در دل صاحب دوستے جاے یافت و منظور دے گشت  
 صاحب دولت شد و بر خود اری یافت ۵

تا یافت بر تو مودت نظر	از وجود خویش کے یابی خبر
------------------------	--------------------------

و موافقت وسیل آنست کہ از ہمہ گریزان باشی و حق را ہمہ وقت جویان باشی من انس  
 با اللہ است و حش عن غیر اللہ -

و مودت آنست کہ در خلوت دل مشغول باشی بجزواری با نایت اشتیاق و پیروی -  
 و ہوا آنست کہ دل را ہمیشہ در مجاہدہ داری و آب گردانی چنانکہ مصطفیٰ علیہ السلام شہداء و مریدان  
 می ایستادی و پاے مبارک و آس گرفتہ -

و خلعت آنست کہ پر کنی جملہ اعضاے خود را بدوست خالی گردانی از غیر دوست -  
 و محبت آنست کہ از اوصاف ذمیمہ پاک گردی و با اوصاف حمیدہ موصوف شوی دہر چند از اوصاف  
 ذمیمہ پاک نشود روح بجا ذیہ محبت کشیدہ بود با خلاق حمیدہ موصوف گردد -

و شفقت آنست کہ از غایت حرارت شوق حجاب دل را پارہ گردانی و آبدیدہ دنیا داری تا  
 محبت را کسی نداند کہ محبت ستر بہ بیت است و نشانے ستر را بوی بکثیر مگر تجلیہ حال کہ  
 طاقت نماند بے اختیار شود ۵



خواهم کنم ناله و یسکن درون  
هم ناخواسته می برآید ریاد

و محرم نیست که خود را بنده محبت و اسیر او گردانی و به حبس برید ظاهری و تفرید باطنی به موجب اگر می-  
دو له آنست که آینه دل را برابر جمال دوستداری و دست شراب جمال گردی و درین میدان باشی -  
و عشق آنست که خود را گم گردانی و به قرار شوی چنانکه مصطفی علیه السلام هم از آن گاه گفتی کلینی یا  
حجیر! و گاه گفتی اُسر فی یا بلال!

قطب العالم قدس هو میفرموده که در فوائد مسطور است که در زنی پیش بندگی شیخ الاسلام شیخ نظام الدین  
قدس سرخون بر سر کوفته بود و فرمود که رنده روی یکمان از دینی را که اندک از آنست بگذران که آنست بعد از آن خود که آنست و وقت  
و راجع اما سالک آنست که او را هر دو واقف آنست که او را واقعه افتد رنده عرضداشت کرد که  
سالک را واقعه می باشد فرمود آری هر گاه که سالک را در طاعت مشغول است و چنانکه اثری  
ذوق طاعت نماند او را واقعه باشد اگر نزد کار در یابد و با ناسب پیروز و باز سالک تواند بود اگر عبادت با ناسب  
هم بران بماند راجع شود -

نقل است ذکر افتاده سالک را اول محافزه است بعد مکاشفه بعد رها شده  
فَأَمَّا الْحَاضِرَةُ لِأَرْبَابِ السُّلُوكِ وَالْمُتَّهَدَةُ لِأَرْبَابِ الْإِيمَانِ وَالْمُكْتَشِفَةُ  
بَيْنَهُمَا إِلَى أَنْ يَسْتَقَرَّ لِمُتَّهَدَةٍ وَالْحَاضِرَةُ لِأَهْلِ عِلْمِ الْيَقِينِ وَالْمُكْتَشِفَةُ لِأَهْلِ  
عِلْمِ الْيَقِينِ وَالْمُتَّهَدَةُ لِأَهْلِ حَقِّ الْيَقِينِ -

در آن محل قطب العالم قدس این را آورده و بنوع حقیقی و تجلی ذال رسید و میفرموده که  
میان مشابه و مکاشفه فرقی سخت باریک است و بارها این بیت میخواند -

در آن حسن بر دو تو چو یک است      که کس آنرا نداند چه نام است .

تجلی عبارت از ظهور ذات و صفات الوهیت است لاجرم مشابه بے تجلی نبود .

و در لفظ آورده است الما هداة هی سرویه الحن من غیر تهمت یعنی دیدن خلایق  
بصیرت قلب بفرشک شبیه کانه سراه بالعلن .

سید محمد حسینی میگوید رحمه الله خدا را بداند که هدرین دنیا بچشم دل خدا را ببیند و همین  
چشمین که بر او است منکس میشود و چشم دل بگیرد و هدرین چشم می بیند .

و در قنای سر اخی آورده است سرویه الله فی المناظر جائز و آنچه مردم در خواب می بیند  
از چشم دل می بیند و همین چشم منکس میشود و در دل هر چه که را خواب می بیند .

و در عقده حافظیه آنست که رو با خدا که خدای را در خواب می بیند زیرا چه سلف خدا را  
در خواب دیده اند .

نقل است ذکر افاده که در زمان آورده است علامات استقامت تو به آنست که ترک صحبت  
یارانی که در حال فسق و فجور بودند گیر و در مکانی که فسق از او در وجود آمده باشد در آن مکان نرود و از لایق  
گفتن و شنیدن خود را نگاهدارد .

قال علیه السلام من حسن إسلامه ترك ما لا يعنيه

درین محل قطب العالم فرمودند بعضی گویند هر چه در آن فرض و واجب و سنت و مستحب راحت  
اصحاب است همان لایق است .

بعضی گویند هر کاری گفتار که بے نیت خالص در وجود آید لایق است .



بعضی گویند هر چه از خدا باز دار خیر او و کان شکر همان کایعنی است۔

مردی بتدی راسخایکه با بناے دنیا معرفت و آشنائی نگذران معرفت هم سهم قائل  
نقل است ذکر افتاد که هر سه از ملاحد لغنهم الله گویند که خدمت چندان باید کرد که بنده  
ولی حق گردد چون ولی حق شود احکام بندگی از او زائل گردد و این ضلالت است نه بهی که  
صطفی علیه السلام که بوضوح بجه معانی و کمالات بود از او احکام بندگی ساقط نشد بلکه  
فرمان شد و بعد بر باری حق یا تبارک الملقین ای لموت از دیگرے کے ساقط شود  
هر چند رتب زیاد تر بندگی زیاد تر لیکن چون در مقام جبریت و ولایت رسد و بموجب در تجلی حضور باشد  
کلفت تکلیف از او ساقط میشود و آنکه نفس تکلیف ساقط گردد و در عبادت مشقت نباشد بلکه  
راحت بود بعبادت مانند تواند۔

و بعضی گویند کاشکے در بهشت نماز بودے۔

و بعضی گویند کاشکے در بهشت ذکر دوام بودے۔

درین محل قطب العالم فرمودند که امام شعیب رحمة الله در عرض موت یکے را فرمود که مرا وضو کنیانی  
چون او وضو کنانین گرفت و اذکار و شهادت و مستحب آداب و غیره بمقتدا معمول ساخت مگر تخلیل  
محاسن مبارک امام فرمودش که امام شعیب دست او را گرفت و محاسن خورشید آورده این بهشت را هم در آن  
حالت بجا آورد و الحامیه نه پایة العزیزیه هر چند که مردم را عبرت نمایند و در حریت نهایت  
کمال مردی بندگی بزر و آزا به بندگی نشود و مصرع

من از ان روز که در بند توانم از دام

فصل نوکرا قضاوه هر که خواهد راه حقیقت برو کشاید بلکه حق حقیقت بدو نمایند گو حق شریعت  
نگار دوزخ را دور و نواهی فرنگگذار و تعظیم شریعت از اقامه و نواهی بواجبی بجا آورد -

درین محل قطب عالم قدس سره فرمودند الشریعة کما السفینة فی البحر والطریقة  
کما البحر والحقیقة کالدهر فمن اراد الدهر رکب فی السفینة ثم سارع  
فی البحر ثم یصل الی الدهر فمن ترک هذا الترتیب لم یصل الی الدهر یعنی  
شریعت مثل کشتی است در دریا و طریقت مثل دریاست و حقیقت مثل دریاست  
پس کسی که در باغ خواهد کشتی سوار شود و پسر در دریا را ندانست برسد بسوی دریا پس کسی که این ترتیب  
را ترک دهد در دهر رسد نیز فرمودند اگر یک راه بینی که در بوائی بود یا آب می رود و فرست  
از فواض یا ستنه از من فرستگار و فاعلم انه کذاب و لیس فیہ کو امة بل هو شیطان  
او استدراج -

و شرح آورده گفته است اول مرتبه سالک را شریعت است و باید که بر شریعت  
شریعت موطئت نماید فی استمرار المعانی ۵

شریعت حکم قول مصطفی است	طریقت فعلما - مجتبی است
حقیقت جمالی احوال اویست	از من روی هر این راه هم اندوخت
خیالت آنکه بے شرع طریقت	کشاید نت بهین راه طریقت
طریقت بے شریعت نیست واصل	حقیقت بے طریقت نیست حاصل
بیکدیگر تعلق بهر دوازده	که نشان تفقیر کردن نیاز



طریقت را ضرورت شامل آئی	اگر تو در شریعت کامل آئی
عیان گردد بتو نور حقیقت	تمام آئی اگر اندر طریقت
حقیقت بے شریعت کس نماید	طریقت بے شریعت راست نماید
طریقت در جهاد اندر فنودن	شریعت در نماز و زهد بودن
نظر اندر جمال یار کردن	حقیقت روی در دلدار کردن

### عارفی گوید

ره فرمان روی اینک شریعت	ره رویا روی اینک طبیعت
چو در باطن رسی اینک حقیقت	ره باطن روی اینک طریقت

**فصل اول افتاده سالک تضرع وقت نکند و دامانی تفرقه مشغول باشد چنانچه قطب العالم**  
 سیفر نمایند قدس سره که راجعه بر رجمها اندر خانه داشت در بند گفتندش خانه را و پیدا  
 کن تا شب بفرغ خاطر باشی در بند را موجود گرد تا شبی بر در نهاده با دعا و آن دور ساخت  
 پر سیدش که چرا در بند را دور کردی گفت چون در بند باشد تفرقه بستن و کشادن بخاطر راه می یابد  
 و در بستن و کشادن تضرع وقتست -

و راجعه در مناجات گفتی ملکای هر چه نصیب راجعه است از دنیا بدو بر نماند خود بدیده و هر چه نصیب راجعه است  
 از بهشت بدو بر نماند خود بدیده و راجعه را در دنیا اندوه تو غمگسار پس است و در بهشت نام تو یادگار پس است  
**نقل است** ذکر افتاد که هر منزله و مقامی را بدایت و نهایت است چنانکه توبه و امانت  
 را در عبادتی و نهایتی دارند نهایت توبه بدایت امانت است و نهایت امانت بدایت و رنج است

همچنین باقی مقالات بدایت و نهایت دارند پس سالک را باید که از مقامی بمقامی دیگر انتقال نکند  
مگر بعد از دست کردن مقامی که در هست -

درین محل قطب العالم نور الهدی مرقده میفرمودند که سالکان گفته اند که انتقال از مقامی بمقامی  
نکند مگر آنکه در مقامی که سالک هست استوار گردد و اندک سندان راه است و این در حق کسی است  
که ویرا در محبت بر کمال نبود اما چون یکی را بفضل اله درود و عشق یکایک بگیرد و اگر چندی  
بود پیران ما ویرایش از استقامت توبه و درود و زهد و تقوی تملقین ذکر و مراقبه کند و ربط قلوب باشیخ  
آموزند و شایطان نیز بیا موزند تا او بدان مشغول باشد و ویرا خسته و دشوار نباشد که این  
مقالات ویرا بدست آید و این همه سخن را خبر این طائفه نماند و خبر عاشقان این را تصدیق ندارند  
آری آن عزیز پرگاه که عشق باید زهد را که مقام و درع را که اصل عشق آتش است که بیک  
وقت همه عوالم و موانع را یکبارگی خاک تیر گرداند مصراع

هـ چرا که سلطان خمیه زدوغا نماند عام

نقل است ذکر افتاد و خواجه جنید رحمه الله فرمودند که یکی از اصول خمس صوفیه و اتم روزنه است  
و روزنه تساوت قلبی و رکن و مقصود از صوم تجویع نفس است تا قهوی حاصل آید و قهر نفس چنانچه تجویع  
شود هیچ چیز نشود درین راه اگر سنگی اصلی عظیم است و هم ازین است که مصطفی علیه السلام فرمود  
ضحاك الجائع خیر من بكاء الشبعان

قطب العالم قدس سره بارنا این بیت را میخواندند

جوع طعام خوش کن تا که قبول حق شوی	چونکه قبول حق شدی با همه خلق ناز کن
-----------------------------------	-------------------------------------



همداران محل قطب العالم قدس سره فرمودند روزی شخصی بلباس صوفیان بر در صوفی بیاید  
 و از دفترش آب طلبید وی گمان برد که دے بر اے وضو می طلبید چون آب آن صوفی بآید  
 رسید آنرا کشید دفتر صوفی با مضطرب تمام پیش پد آمد و گفت اے پدر ساخته نشو که قیامت  
 رسید پدرش گفت اے عجز چه میگویی و قیامت را از کجا تحقیق شد که بهیست تمام مے آئی  
 گفت شخصی را دیدم که جامه صوفیان پوشیده روزانه آب میخورد و عجب است که صوفی در روز آب  
 خورد و قیامت قائم نشود -

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که صوم ایام بعضی را ثواب بسیار است و خواجگان بار  
 اصلاح رخصت افطار بنود و اشعاع الاسلام شیخ نصیر الدین محمود رحمه الله رخصت افطار شده از هر کج که اکثر  
 مردمان ایشان پابیان بودند فعلا للحاج بعد الصوم رخصت افطار هم میکردند چنانچه من  
 هم رخصت میدهم و هم باز فرمودند قدس سره سالک را شاید که محبت بلند دارد و بصوم ایام بعضی  
 بسند کنند اگر سال تمام خیر ایام منبیه روزه دارد بهتر بود اگر سال تمام نتواند ماه رجب و شعبان بے روزه  
 نگذارد و روزه جمعه و پنجشنبه و دو شنبه و سه شنبه التزام گیرد که این نشان طالبان و علامت محبان است  
 و صوم عاشوره در روزهای دیگر که در اول و نیکو است نگذارد که فضل بسیار بود -

**نقل است** ذکر افطاده است چون صیام را طعام پیش از وقت افطار چیر بخیر برسد تا وقت  
 افطار نخابد و در رمضان خدا تعالی خرج کند باز چون وقت افطار چیر برسد افطار کند  
 و اوصایر باشد -

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که در وقت شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره و صوم

صوفی بود از صبح تا شام آنچه فتوح رسیده بخرج میکرد و فقر او مستحقان میرساند و خود صائم بود۔  
 چون کسی ذکر و پیش شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سرہ میکرد میفرمودند که نام آن نجیل پیش من  
 گویند مردم ازین سخن تعجب میکردند چون کرات و قرات بدین نوع واقع شد یکے از اہل اختصاص  
 عرضداشتند کہ حضرت مرقوم ہر بار میفرمایند کہ نام آن نجیل پیش من گویند دوے از صبح تا شام  
 ہر بیچ گاہ نیندارد فرمودند کہ ہمچنین است لیکن چون اول فتوح اورا سے رسد و زمان باد جہ  
 و نام برائے انظار خود گاہ میدارد و این قدر اعتماد ندارد و کسی کہ چندے میرساند وقت انظار  
 و زمان رساندن نمیتواند و او از دومان برخاستن نمی تواند ضرورت اورا نجیل میگویی۔

**نقل است** ذکر اخلاصہ است کہ قیام اللیل اصل و دوم از اصول خمسہ این طائفہ است  
**قال دُوَّ الثُّقُلَ اِذَا اسْرَدَتْ اَنْ تَذْهَبَ فَسَادَةٌ فَلَبَّاتُ فَاَدِمِ**  
**الْقِيَامَ** و نیز قیام شب محبت را باز آورد و دعوی محبت بے قیام شب کذب نماید چه قیام شب علامت  
 محبت و شوق است۔

درین محل قطب العالم قدس سرہ میفرمودند وقتے رویشے جوانی را دید کہ تمام شب در کوچه ایستاده  
 بود پرسیدش استاد تمام شب براس چیست گفت محبوب من و عدہ بهصال کرده بود و از آن  
 منتظر استادم رویش متبہ شد کسی کہ دعا محبت مجازی دارد تمام شب بخپد حیف باشد دعوی محبت  
 حق سبحانہ تعالیٰ کسی کند تمام شب بخپد اشعار

عَجَبًا لِّلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ	كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْحُبِّ حَرَامٌ
قَدْ قُوعِيَ جَسَدِي عَنْ نَامٍ	وَيَا طَالِبَ الرَّبِّ لَا يَنَامُ



## رباعی

و آن را که غنی یار بود چون خبید

آنکس که گنه گار بود چون خسید

چشمه که در رخسار بود چون خبید

اے دیده که میبکشی و منم خبید

**نقل است** ذکر افتاد هرگاه که احیاء بین العتائین کند بذر یا بتلوات قرآن یا بنماز یا براقبته در آن  
که بسبب ختلاط با خلق گفتن و شنیدن کلام ایشان در وجود آمده باشد خدا تعالی بکرم خویش  
محو گرداند و گذاردن نماز تجدید و آسان گردود و تلاوت نماز طاعت بیاید.

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که در ایشان احیاء بین العتائین نگاه میدارند اگر کسی در احیاء بین  
العتائین کامیابی کند قیام کند شب و روز و این سر نشود و اگر شب هم بخیزد و تلاوت مناجات نیاید.

**نقل است** ذکر افتاد اصل مضمون از اصول خمس این طائفه اخلاص عمل است یعنی هر عملی که کند مقصود  
از تقرب الی الله تعالی باشد قال الله تعالی وما أمروا الا لیعبدا الله فخلصنا  
له الدین

چهارم از اصول خمس این طائفه زهد و زینت و زینت و زینت است بطول رعایت کردن در  
هر کفنی تا از هیچ کفنی غافل نشود و با آویزانه آداب غافل نباشد و عمل نکند و گفته اند من  
تَهَكُّونَ بِالْأَدَبِ عَوْدٌ بِحَسَبِ مَا السُّنَنِ وَمِنْ تَهَكُّونَ بِالسُّنَنِ عَوْدٌ بِحَسَبِ مَا  
الْفَرَائِضِ وَمِنْ تَهَكُّونَ بِالْفَرَائِضِ عَوْدٌ بِحَسَبِ مَا السُّنَنِ التَّوْحِيدِ و رعایت اعمال  
کردن حسن آداب نمودن دلیل بر حسن باطن است نه بر عیب که در نزد مصطفی علیه السلام موی را دید  
که نماز میکند و در اینجا بازی میکند گفت لو خشع قلبه لخشعت جوارحه اگر دل او خاشع بودی در

نماز اعضا و اعضاء خاشع بودی آرے کل اناء یتراشح بعاغیه در دلی که بخوت خدا  
غالب تر رعایت اعمال و حسن آداب اذینکوتر۔

**اصل پنجم** از اصول خمس این طائفه توکل کردن بر اے خدا عزوجل در هر حال و در پنج  
و نیت و بلا و سخت فقر و غنیت و قبض و بسط و صد توکل احوال شتی است سبب اختصار مذکور نشد  
و یکو از ان جمله مذکور میگردد که توکل آن بود که بدل و جوارح قلن باشد و بدل و جوارح بغیر حق وکیل التفات نکند  
انگاه در زمره متوکلان در آید۔

**قطب العالم قدس سره** بار این بیت میخوانند

شیر ز نو سببها مرقن را قدم	ماده سگ خایه بندان پای مودیری
----------------------------	-------------------------------

و میفرمودند قدس سره حقیقت توکل در بیان هاشمستن است و خواها بودن بهر علت و خلوت تمام  
و به ترک تجربه کلی گوشت گرفتن و از اختلاط خلق صورت و معنی دست داشتن و ترک حیل و چاره و تود و تحیت  
کردن است تم لفظه اما گذشته گفتن و بطاعت و عبادت مشغول شدن اندر آبادی مادر شهر یا سکونت  
کردن نیز از توکل گفته اند لیکن بشرط آنکه شهرت و کثرت اختلاط و جاه و منزلت و سری و سحروری  
و بزرگی در دل نباشد **لله فی الله** بگزیند از خلق و از اختلاط او دل را منقطع دارد و اگر یکیک ترک  
کسب میکند و در خانه مشغول میشود و در دل او در خانه مصطفی میشود و آمان هر دامن و آوردن ایشان را  
چشم میدارد ویرا کسب کردن بهتر بود زیرا که التفات دل سوی خواستن و بدل باشد و  
گذشتن آن هم ترا گذشتن کسب بود و اما یکیک را کسب مشوش وقت بود و بگذشتن  
کسب در ذکر و فکر و استغراق از آبادی و ترقی باشد و یقین او مع ذلک بر آمدن فرمان و



آردن چیسز چشم ندارد بل قوی دل باشد و صبر و اعتماد بر خداست تعالی و بر آشتن و خاند  
توکل کردن و ترک کسب کردن اولی تر و بهتر باشد و هستی و توکل علی الله فهو حسبه اینچنین  
کسے را اگر از محلی چیسز برسد و خرج کردن در مصارف خیر جایز و نافع بود -

**قطب العالم** قدس سره فرمودند که فتوح گرفتن این طایفه را وقتی درست باشد که از هوا نفس  
و هوا خوردن و پوشیدن بکلی بیرون آمده باشد بمقام اخلاص که نازکترین مقام هست ترقی کرده باشد  
که نزد و سبوح و ذم کیسان نماید بلکه در ذم خوشتر از مدح باشد و غنی و فقیر را یک نظر بنید بلکه  
فقیر را عند الله صد چند غنی تصور نماید و نینا و جا غنی ظاهر و باطن انفسات نماید ازنده فتوح و فتوح  
را اصلا واسطه نداند چنانکه علی الاطلاق حق بنید تا هر چه گوید از حق گوید و هر چه بگوید از حق بگوید و هر چه بخورد  
بحق بخورد و هر چه بستاند بحق بستاند -

**و فتوح گیرنده** باید که کریم الطبع بود و بوجدلی و سخاوت طبعی آراسته باشد و بهمت عالیه  
که فتوح آورنده را اضعاف آن باشد و آنکه تواند از باطن خود بدو عار کند از حق مکافات  
او بکند و هر که بان مقامات نرسیده باشد و بطن شیخی خود که میل مردمان و کثرت عوام بخاطر خود  
جاسد دهد و برافزد فتوح و لیر می نماید و آنرا در خطه طاف نفس خود وزن و وزن و قربت و توابع زیادت  
از قدر حاجت خرج کند یا لجام دهنه ایشان را بفرماید و معتقدان خود را نکند یا جمع کند که ذخیره سازد  
بجز خیال و مدعی نباشد نمود باند منما بلکه هر چه از عالم غیب بقصد رساند ایشان را جان گرداند و ذخیره  
صوره و معنی سازد از جاسد بپاید و بجاسد رود

بیکه دست بپاید بگوت رود

دست خاقانی بدو لایب روان می ماند

و ترک ذخیره در حق کسی است که دل و سینه مضطرب و شوش نشود و نفس او سوسه مردمان  
و آوردن ایشان نباشد بلکه دل او بجز حق و کیلے ملتفت نبود اگر در نفس اضطرابی دارد که دل  
او از عبادت و فکر مشغول گرداند ذخیره کردن دیر اولى است از هر آنکه چون توکل صحیحست و ذخیره  
کردن زبان ندارد و لیکن ترک ذخیره صواب است چنانکه به ضعیف یقین و ضعیف دل  
را بصواب آنست که قدر حاجت ذخیره کند و این حکم در منفرد است و اما معیل به ذخیره  
تو یکسال بر عیال خود نه بهواسطه نفس از حد توکل بیرون نیاید زیادت از یکسال  
مبطل توکل است -

**قطب العالم قدس** که میفرمودند چون کسی برین طائفه ظلم کند و یا دزدی مالی کالائی را  
به بدنگوید و اگر بدگوید توکل باطل شود بلکه چون دزدی مال و را ببرد یا کم شود شاگرد و غمناک نشود  
اگر تواند کسی نگوید که در آن خیریت و دجانی تصور کند و قته مریدی آنچه را بهای قطب العالم  
آورد ناگاه او را دزدان بردند و چون آنرا معلوم گشت که اسپ قطب العالم بوده است پیام  
فرستادند که با چیه بخیر بدهند و اسپ را ببرند قطب العالم فرمودند قدس سره که اراوت خدایتعالی  
برین رفته بود که اسپ را دزدان برند خیریت همدین است اما چیه بخیر داون و اسپ آوردن  
خلاف این راه است از اسپ گدشیتم بفروشید و بخورید که شمار بخشیم -

**قطب العالم این بیت می خوانند در باغی**

هر که مار یا بر نبود ایزد او یار باد	هر که مار یا بر بخ دارد چشمش بسیار باد
هر که اندر راه ما خار سهند و شمشیر	هر گلی که باغ عمرش شش شنگی بنی خار باد



یقیناً قطب العالم قدس سره فرمودند که در جنگ زرینیه سینه شیخ الاسلام شیخ مبارک الدین ذریا  
 قدس سره که شش چوبن بجفرت میخیزد و میگوید گفتند الحمد لله بعد از چند نگاه آن در جنگ زرینیه را باز یافتند باز حضرت میفرمودند  
 الحمد لله بخاطر حضار مجلس سید که از بار فتن در جنگ که حطام دنیاوی است حضرت میفرمودند چگونه میگردید حضرت  
 میفرمودند از نوباطین و یافتند فرمودند که یا مان الحمد گفتند در آن آخر سبب فتن آمدن حطام دنیاوی نبود بلکه سبب قرار  
 بوده است تا چون جز کم شدن و جنگ بین رسانند دل را محزون و متروک نمایند گفتند الحمد لله و چون  
 باز یافتند دل خود را خرم و شادمان نیافتیم بلکه بر حال و قرار خویش نیافتیم گفتند الحمد لله -  
 قطب العالم میفرمودند قدس سره که متوکل را ترک دارد و عزیمت است و دارد کردن و مرضی  
 که طبیبان گویند رخصت ناقص توکل نباشد زیرا که حضرت مصطفی علیه السلام دارد کردند  
 و فرمودند که مَا مِنْ دَاعٍ إِلَّا وَكَهُ دَوَاعٍ إِلَّا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ عَرَفَهُ وَجَّهَهُ  
 مَنْ جَهِلَهُ وَنَزَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند قُلْ وَوَعَايَا اللَّهِ نَزَّ وَجَّهَهُ مشهور است  
 ما من من الملائكة الا قالوا آمين امتنا بالحجامة -

**فصل** ذکر افتاد قال سهل التستري رحمه الله عليه اصولنا سبعة اشياء  
 التمسك بكتاب الله تعالى گفت امام مهمل تستری رحمه الله عليه اصول ما هفت چیز  
 است یکی از ان اصول سبعة جنگ زدن بقرآن است تا هیچ کاره مخالف کتاب نکند  
 قال الله تعالى و اعصموا الجبال لله جميعا -

و ویم از اصول سبعة الاقتدار بر رسول الله است صلی الله علیه و سلم یعنی اقتدا کردن بر رسول خدا  
 علیه السلام تا هیچ کاره مخالف قول و فعل مصطفی نکند علیه السلام و پس روی کردن بر رسول

خدا را شرط محبت خداست قال الله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني  
 يحبكم الله پس هر که دعوی محبت خداست بگوید که رسول خدا کند کاذب بود از راه راست  
 بعید رود

امریست حکم شرع تو ذوبال بے غلات	ذوبال را غلات ریاضت بود و بال
مقبول باب لطف تو هادی و ممدی	مردود آستان قبولیت فضل و ضال

قال النبي عليه السلام من أحدث في أمرنا هذا ما ليس مني فهو سدا  
 فالمحدث مردود و کلا یقتدی به المحدث مردود و کلا یجاء بذلک -  
 سیوم از اصول سبعة اکل الحلال است یعنی حلال خورن تا هر چه خورد از حلال بخورد از حرام  
 و شبهات دور بود -

اے عزیز تا آنکه توانی کوشش کنی تا حلال بخوری و از حرام و شبهات احتراز نمایی که از  
 صوم و صلوة کاری نکشاید تا اکل حلال و صدق مقال نباشد -  
 قال الله تعالى کلو امن طیبات و اعملوا صالحا اکل حلال را بر عمل صالح  
 مقدم کرد پس اکل حلال باید انگاه عمل صالح نماید -

ابن مسعود و رضی الله عنه روایت میکند طلب الحلال فریضة نیز گفته اند من اکل الحلال  
 اربعین یوما نفوس الله قلبه و اجرى نیایع الحکمة من قلبه و لسانه  
 درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند که در فوائد القوادی گویند جوانی بخدشت خواجہ ابوالہریرہ  
 آمد و میپرسد اکثر الطاعة بود خواجہ ابوالہریرہ از بسیار طاعت و عبادت او عجب آمد بانفس خود



عتاب کرد که این جوان تو در آمد و چندین طاعت دارد و ترا چندان نیست بعد از آن نور باطن روشن  
 صحیح کرده که این همیشه طاعت نیست و اولقمه ناوچه می خورد و شیطان او را بر اطاعت میداشت  
 ابراهیم علیه الرحمة آن جوان را گفت ازین طعام که من میخورم تو هم ازین طعام قوت خود را از جوان  
 همچنان که در طعام درویشان که ابراهیم از وجه نیز می خورد و شیطان می خورد و جوان هم بخورد و جوان از خوردن آن  
 غلبه طاعتی اصل فریشت و باندک عبادت باز آید چنانکه نماز و روزه را بجمید گذاردن گرفت  
 تا آنکه کار جوان ساخته شود باصل باز آمد.

چهارم از اصول سبعة باز ماندن است از این از مسلمانان بدست زبان و همه اعضا  
 یعنی بیچکس را هیچ وجهی مضرتی نرساند و زبان غیبت نکند که در آن رنجانیده شود که این همه  
 موجب نقصانی و خشم خدا باشد و مصطفی علیه السلام فرموده است **أَكْمَلُكُمْ كَلِمَةُ الْمُسْلِمِ مِنْ لِسَانِهِ**  
 و دیده یعنی مسلم کسی است که سالم ماند مسلمانان از رنجانیدن دست و پا و غیبت گفتن  
 زبان و -

**قال** علیه السلام الغيبة أشد من الترافية ازناشد تراست از آن جهت که  
 کسی چون زنا کند بعد تو بر حق تعالی و ابرایم زد و صاحب غیبت را خدا می بخشد تا آنکه  
 خصم او خشنود و دشو و عقوبت کند.

و پنجم از اصول سبعة **الاجتناب عن الكلام** یعنی پرهیزیدن از گناهانست تا هیچ  
 گناهی از صفات و بکار نکند که گناه دل بوسن را تا یک میگردد و اندک در ظاهر نیز سیاهی و بیغیرتی  
 پدید آید و ذوق طاعت و عبادت بر می دارد و اثر گناه شاید در دکان در دل می نشیند و از

معرفت و مشاهدت حق جل و علا حجاب میگردد اعاذ بالله من ذلك رباعی

شرم نداری که گنه می کنی	نامه خود را چه سیئه می کنی
سگ نکند با سگ بیگانه گمان	انچه تو با حضرت رفته می کنی

ششم از اصول سبعه التوبه یعنی توبه کردن است که توبه اول مقام است مر طالب را بمنزله زمین مر بنا است ضمن الارض له لا بناؤه ومن لا توبه له لا حال له و مقام له قال الله تعالى توبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون لعلكم تفلحون و مصطفی فرمود عليه السلام التائب جيبك لله غير تكف التائب من الذنب كمن لا ذنب له -

نقل است دینی اسرائیل جوانی بود عبادت کرد بیت سال پس بیت سال معصیت کرد روزی در آئینه نگاه کرد و در هر روز خود پیدای بدید غمناک شد و گفت الهی بیت سال طاعت کردم پس بیت سال معصیت ورزیدم اگر باز کردم مرا قبول کنی آوازی شنید میگوید آنرا ندیدی که دوستی ماگزیدی من نیز ترا دوست داشتم چون بگذاشتی ما را نیز ترا بگذاشتم و معصیت ما ارتکاب نمودی منعت و اویم اگر بارجوع کنی قبول فرمایم -

قال السري السقطي رحمه الله التوبة ان لا تنسى ذنبك -

قال الجنيدي رحمه الله التوبة ان تنسى ذنبك -

قطب العالم قدس سره فرمودند میان قولین بظاهر ضد می نماید و لیکن ضد نیست زیرا که سری مطلق در حق مبتدیان است که مبتدی را شاید که گناه را فراموش نکند تا داخل عجب و طاعت نشود و شیخ جنید قدس سره در حق منتهی کامل فرموده است تا چون یکی



را حق سبحانه تعالى بکرم خویش بمقام انتی رساند ویرا شاید که گناه را فراموش کند و لا ینک  
ذکر الجفاء فی الوفاء جفاء

اے عزیز ما و ام که روح بخلقوم فرسیده است یہ تو یہ بشتابید کہ عجلوا الصلوة قبل الموت  
وعجلوا التوبة قبل الموت

قطب العالم قدس سرہ بارہا این بیت میخواند

بشتاب گر تو عاقلی دریا بگر صاحبی	باشد کہ نتوان یافتن دیگر چنین ایام
----------------------------------	------------------------------------

مہر قسم از اصول سبب اداع الحقوق است یعنی گذاردن حقوق است یعنی حق الله  
و حق العباد را بجا آورد و هیچ حقے را اہل نگذارد۔

حقوق الله انیت کہ زبان و بجا آری و آنچه فرمودہ است ہمہ را برابر پاس داری و از تو  
بازمانی و حق خدا سے تعالی اصلی بر بندہ انت کہ عمر خود در عشق و محبت بگذرانی کہ دوست داشتن  
بندہ مر خدا سے تعالی را خدا بسیار بخواد و رسول الله علیہ السلام سے فرماید منی حبیب الله احب  
الله لقاء عارفی گوید

ما عاشق کس بخوب روی نشویم	ما عاشق آنکسیم کہ او عاشق ما است
---------------------------	----------------------------------

عشق سودائی است کہ سودا این بود اجز ذات او دیگر نباشد ہر کہ عاشق نیست او مجنون بے حاصل است  
و ہر کہ عاشق نیست او خود بین و خود پرست است۔ رباعی

عشق از ازل است تا ابد خواهد بود	جو بندہ عشق بے عدو خواهد بود
فردا چو قیامت آشکارا گردد	اے ہر کہ نہ عاشق است رو خواہد پند

العشوق نأرقع فی القلب فیحرق ما سوى المحبوب بعضه گفته اند العشق  
 احراق و قتل بعده بعباء الله حیوة کافا عله و بعضه گفته اند العشق جنون ما  
 ليجز البلاء و بعضی گفته اند العشق جنون الهی رقص بناء العقل و بعضی گفته اند  
 العشق قیام القلب مع المعشوق بلا واسطة قطب العالم قدس سره میفرمودند که عشق  
 از عشقه گرفته اند عشقه گاهی است بر تنه هر دختی که بچیدار اشتک گرداند و خود تر تازده باشد  
 پس عشق بر تنه که در آید غیر محسوب را محو گرداند آن تن را ضعیف و نحیف سازد و دل  
 و روح را منور گرداند

تا مردیه تیغ عشق بے سر نشود	در مذهب عاشقان طهر نشود
هم عشق طلب کنی و هم سر خواهی	آرے خواهی و لے میسر نشود

اما حقوق عباد بسیار است مادر و پدر و استاد و حقوق دارند و قرابتان و خویشان آن  
 همه حقوق دارند و همسایه و همسایه نیز حقوق دارد و غلامان و کنیزکان نیز بر وی حقوق دارند و مسلم  
 بر مسلم نیز حق دارد -

فی حق الوالدین قال علیه السلام بی الوالدین افضل من الصلوة والصوم  
 والحج والعمرة والجهاد فی سبیل الله

وفی حق الاستا قال علیه السلام من احقر استادة ابتلاؤه الله به ثلث  
 بلیات اوله نسی ما تعلم منه والثانی ضیق رزقه والثالث الخرج  
 من الدینا بلا ایمان -



مشایخ گفته اند حقوق الاستادین لا توفیه عنها وقال سهل الصعلکی من قال  
لا استاده لم یفح ابداً -

و حقوق مادر و پدر و پیر آنست که ایشان را تعظیم دارد و از خدمت و بندگی ایشان تقصیر نکند  
و هر چه ایشان بفرمایند اگر خاص شخصی یا امری مباح باشد با احتلاص و غیبت دل سجا آرد  
بطاهر و باطن ازام ایشان عدول نکند و پیش ایشان آواز بلند نکند و حق پدر و نزدیک  
است اما اگر یک بزرگات و دیگری بر خند دین محل جاس که مقام تعظیم باشد حق پدر را ترجیح  
دهد و جاس که مقام انعام و خدمت باشد حق مادر را ترجیح دهد تا اگر مادر و پدر هر دو بیابند بسبب پدر  
استاده شود اگر هر دو پسر طلمیند آغاز از مادر کند اول مادر و بعد پدر و اگر هر دو مادر و پدر را  
بنام گرفته نخواهد چون به سینه که مادر و پدر خلاف شرع میکنند تا بتواند آهسته بآهسته تمام ام معروف بکند  
اگر بشنود فبما ذکره ساکت بماند و بدعا و استغفار ایشان مشغول گردد -

رئیس العارفین شیخ قوام الملة والدین در ارشاد المریدین می آرند که بر مرید واجب است  
که نگاهداشت حق شیخ خود بکند و ترک آرد اعتراض بر و حمل کند افعال و اقوال او را بر وجه جمیل  
بدانچه نمک گردد پس هر که در صحبت شیخی از مشایخ باشد و اعتراض کند بر بدستی که عقد صحبت  
شکسته باشد تو بگردن برود واجب است و حقوق قیابات اینست که مرعات تعظیم  
ایشان نیاورد و گاهی به ملاقات و زیارت ایشان رود اگر قریب قطع کند قریب دوم را شاید  
که تو اصل کند بقطع و زود -

و حق مسلم بر مسلم نیست که دوستی آرد و بخشایش یا بکند گیر نماید چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم

موده اند و استمان مومنان در دوستی و بخشایش با یکدیگر و چون دانستنیست چون یک عضو  
از آن تن دردمند شود عضوهای دیگر در آن موافقت نمایند و تن را بخورگردد پس چنانکه همه عضوها  
یک تن است همه مومنان یک دل و یک عقیده باشند و مسلمان را امرزش خواهی و در دکان  
ایشان را دعا گوئی تا بسایه ایشان اوستاری و عیادت و عیاض کنی پس بی جزا و اجابت دعوت شیه العاطس کنی  
و چون مسلم را ببینی سلام گوی و حقوق دیگر بسیار است در مختصر نمی گنجد.

و حقوق همسایه بر همسایه هست پیغام بر علیه السلام فرموده است اگر یک سیر خور و همسایه  
بگر سگی بگذرانند و از او یوم القیامت آن همسایه حاضر شود و بگوید یا رب سل هذا لعمری  
بأک شبعانا و انا جائع یا رب ایا و عطا یا از همسایه دریغ نذر و ویشادی  
اوشا و شود و بغم و غمگین گردانید و مضررتی بدو نرساند و بخوابد بلکه در نفع و راحت او  
کوشش نماید و از احوال و پیرسان باشد.

حقوق غلامان و کنیزکان بر بولی مقطفه است علیه السلام اقموا الصلوة و  
ما ملککم ایها النکر یعنی نماز بر پا و دارید و بندگان را امرعات کنید و آخر وصیت رسول علیه السلام  
بود که تبرید از خدای و حق مملوکان و طعام و هیل ایشان را بچیز که شما خورید و بپوشانید ایشان را چیزی که  
شما پوشید و عملی که توانید بدان تکلیف نکنید و مملوکی را که دوست دارد و خوش گشت در نگاهدارند مملو که  
را که دوست ندارد بدفروشد و عذاب نمکند خلق خدا را زیرا که خدا را مالک گردانیده است  
شمار ابر ایشان اگر بخوابد خدا را هر آئینه مالک گردانند ایشان را بر شما و عضو کند و مقداری که او را  
صلوة بدو جایز بود قرآن را بخود بیاورد و چون بنده در بیض شود مولا و ضو کند و آنچه بخورد و بپوشد



همان ایشان را بخورند و بپوشانند تا اگر خونیکه خرد و نیکو بپوشند و ایشان را روی دهد و شروع  
 کند به دست اما نفس نفقه که سوسه بر مولی واجب است تا اگر ایشان را نفقه و کسوت روی دهد  
 تبارک و عجب نباشد دور روز ایشان را بحسب طاقت کار فرماید و در شب بعد عشا ایشان را  
 نگیرد و کار فرماید تا در خواب شوند و راحت و آسایش گیرند النهار لکھ و اللیل لهم  
 اگر از ایشان به نیان کاری بخواند و ضایع مولی صادر شود یا غلطی نکند نزد بی گناه هم نبرد  
 و اگر گناه کند عفو نمزد اگر بزم از سه ضرب تجاوز نکند.

و کفری مفتاح المسائل ضرب لبعید و الا مء جائز للتادیب اذ العتقاد بها  
 بالکلام القلیق الا بضرر فلیکن الضرب لمرکهم فرضا من فرائض  
 الله تعالی و خلاف سنته و العفو عنهم اولی.

**فصل** ذکر احوال و که الاحوال مواسریت الاعمال و لا یرث الاحوال  
 من صحیح الاعمال حصول احوال بعد و جود اعمال است و وارث نمی شود حال را یعنی  
 نیاید حال را اگر کسی که درست دارد و اعمال را درست کردن اعمال اقامت شریعت است تا اگر  
 کسی را معاملات پاک نباشد احوال باطنش درست نباشد چنانچه قطب عالم قدس سره  
 میفرمودند اگر یک کسی را بینی بر آب میزد یا بر هوا میزد پر دروزه از شریعت تجاوز میکند  
 و در میگذازد و فاعلم انه ساجد و کذا ابی.

و در خزانة خیالی مبطور است که خدمت سید الشاد است فرمودند هیچ کس را که بر او تقرب  
 الی الله نیست بهیچ شغلی بجا نرفته و نیز فرمودند که حدیث نبوی است علیه السلام و ارادت

که یک مسئله که میان مردمان واقع نخواهد شد خواندن او بهتر است از مفتاح حج و عمره و این  
بشارت است از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بخواندن مسائل و اقامت در ساینده  
بندگان خایه را تا عمل کنند چه مقدار ثواب است -

در خلاصه آرد النظر فی الفقه افضل من عبادات التقلید -

در فتاوی ابی الیث گفته است ان مذاکرة العلم ساعة خیر من احياء ليلة -

و عوارف آورده است فقیه و احداث شد علی الشیطان من الف عابد یعنی  
بر شیطان آسان تر باشد که هزار عابد بے علم را از راه بیراهه آنکه فقیهی را اضلال کند و خدمت  
سید السادات فرموده است در ویشے که علم ندارد باید که در صحبت پیر خود باشد و یا در صحبت  
دانشمندان صالح باشد تا از راه بے راه نشود - و تفضی علی رضی الله عنه گفته است چون عالم  
بے عمل بود آن علم نفع نکند و بیاد نه غیر دیرا اگر چه جمع کند علم نیز در باطن بن فضل فرموده است رحمه الله  
علامت بدینقیسه چیز است یکی اینست که داده شود در علم دوم کرده شود از عمل -  
دوم اینست داده شود در عمل دوم کرده شود از اخلاص سوم اینست که داده شود در عمل  
از صحبت صلحاء و محروم کرده شود از خدمت و تنظیم ایشان -

قطب العالم قدس سره درین محل فرمودند که وقتی ابراهیم او هم قدس سره در گفته رفت  
خبر بابی حنیفه رضی الله عنه رسید از زبان ابو حنیفه برآمد بایستی که علم خواندی دوم روز با یکدیگر  
قصه ملاقات کردند و اثنا سه راه طاقی شدند ابراهیم علیه الرحمة از علم با یک حدیثی که  
ترک الدنیا را سبب کل عبادة بمن رسیده بدان کار کردم چندی علم تورسنیده است



بدان عمل کردی ابوحنیفه رحمه الله با سماع آن بهیوش افتاد و چون بهوش باز آمدند از ماضی ناام  
و مستغذرتش نه خواجہ نشای گوید رحمه الله بایات

علم کن تو ترانه بستاند	جمل ازان علم یہ پودہ بار
نه بدان لعنت است بر ابلیس	که نداند بهین یمین دیار
زان بر لعنت است کاندزین	علم داند بعلم کند کار

فی العوارف أجهل للناس من ترك العلم بما علمه وأعلم الناس من عمل  
بما يعلم وأفضل الناس أخشاهم الله ثم لفظه وتصحيح الأعمال معرفة  
علومها وهو علم الفقه من الصلوة والصيام وسائر الفرائض وسنن  
الزوايد فاول ما يجب على العبد بعد علم المعرفة والتوحيد الاجتهاد  
في هذا العلم على قدر ما أمكنه على طريقي الكتاب والسنة واجتماع  
المسالك الصالحة

قال بعضهم العمل بغير علم سقيم والعلم بغير عمل عقيم والعمل بالعلم  
صراط المستقيم ولهذا فرض طلب العلم -

قال عليه السلام طلب العلم فریضة على كل مسلم ومسلمة -  
و در بعضی روایات آمده است اطلبوا العلم ولو بالسنین طلب کند علم اگر چه آن علم  
بسیار شدن زیرا که طلب علم فرض است قطب العالم قدس سره فرمودند پسین را دو معنی گفت اند  
یکی آنکه پسین چنین را گویند و پسین مقامی بعید است و رفتن در آن مقام بعد عبور شلاید است

پس معنی چنین باشد که طلب کند علم را اگر چه آن علم درین چنین مقام است و دوم آنکه سین  
سرون شیر را گویند که رسیدن بسرون شیر محل هلاکت و جان باختن است یعنی طلب کنند  
علم را اگر چه آن علم در چنین محل خوف و هلاک بود پس درست گشت که از علم چاره نیست تا عمل  
درست گردد و لیکن علم بسیار است و عمر کوتاه و آموختن جمله فرض نیست مگر آن مقدار که بشر بعیت  
تعلیم دارد و معاشرت بدان درست گردد و -

و بعضی علم حال را فرض گویند یعنی حکم حاله الذی بینہ و بین الله فی الدنیا و الاخره  
و بعضی علم حلال را فرض گویند و بعضی علم باطن را فرض گویند و هوما یزاد العبد به  
یقیناً و بعضی مثل علم پنج و شش و اطلاق را فرض گویند هر کسی را که درین کار ببرد آید و بعضی  
علم توحید را فرض گویند و بعضی علم کتاب و سنت را فرض گویند و بعضی علم فقه را فرض گویند  
اما تاویل مختار است که شیخ ابوطالب کنی رحمه الله و قوت القلوب گفت است و آن دانستن  
پنج رکن است که بنا بر اسلام بر آن پنج رکن نهاده اند چنانکه در خبر است بنی که اسلام  
على خمسة شهادة ان لا اله الا الله و اقام الصلوة و اتیاء الزکوة و صوم  
شهر رمضان و حج البيت من استطاع الیه سبیلاً اما تاویل دیگر گذشته  
است اکثر مسلمانان اذین عاجز اند پس برایشان فرض بگویم اکثر خلق عاجز شوند الا ما شاء  
الله نه نمایی که علم حال و علم حلال و مثل آن با جمیع وجوه آن اکثر مسلمانان ازان عاجز اند  
و اما شیخ الاسلام شیخ قطب الدین الدمشقی رحمه الله صفت رساله میگوید العلم الذی  
فرض طلبه هو الذی به یصح اعتقاده و ایمانه و توحیده و عمله و معرفته و ما یلا شیه



جهله یعنی علم آنکه فرض کرده شده است طلب آن علم بر مسلم آنست که بدان علم درست گردد  
اعتقاد او و ایمان او توحید او و عمل او و معرفت او و چپیسر که روان باشد او را جهل آن علم چنانکه بر یک  
نماز و روزه فرض شد بعد بلاغت دانستن علم آن برود فرض کرد چنانکه یکی بر بیع و شتر آید  
یا در نخل و طلاق آید دانستن علم آن برود فرض شود و صاحب یکت میگوید کل علم  
لا یكون طریق التوحید فهو باطل یعنی هر علمی که نباشد راه آن توحید که حق است  
پس آن علم باطل است قطب العالم قدس سره درین محل این بیت میفرمودند ۵

سعدی بشوی لوح دل از نقش غیر او	علمی که ره بحق نه نماید جہالت است
--------------------------------	-----------------------------------

نقل است ذکر افتاده که عبادت فقیر نفی الخواطر و عند النفاس و اثبات خواطر حق است تا  
ساک بجای رسد که جز خطر حق دیگر نماید و اینجا نیز التَّوَلُّوة حجاب العاشقین ظاهر گردد  
قطب العالم قدس سره درین محل فرمودند و منقح الکفوف مفسر است چهار هزار پیران طریقت  
اجماع کردند که نهایت ریاضت اینست که هر وقت دل خلشش را بجوی ملازم حق  
سبحانه تعالی بیابی ۵

آن بود که دست بیجا میچ	جز غنیم حق در دنیا بی هیچ
------------------------	---------------------------

آری اگر بر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری گسی باشی دل بدست آرزو کسی باشی -  
چنانکه گفته اند نماز گذاردن کار بیهوشان است و روزه داشتن صرفه نمان است و حج کردن تماشای  
جهانست دل بدست آمدن کار مردان است -

نقل است که ذکر افتاده است در سالک مکته قال النبی علیه السلام انی ترکْتُ فیکو

ما ان تصکوبه لن تضلوا و هو کتاب الله و عترتی بدستی که گذارستم من در بیان  
 شما چنانکه اگر تمسک کنید شما بدان چیز هرگز گمراه نگردید آن دو چیز قرآن و عترت است  
 و من لم يبلغ هذه الرتبة فلا بد له من شيخ كامل يد له على الطائفتين  
 و یرشدک الی الله یعنی هرگز رسد بدین مرتبه که از قرآن و احادیث مصطفی علیه السلام رشدی  
 و هدایتی بیاید پس چاره نیست مگر از شیخ کامل که راه نمونی کند و راه را بر طریقت و حقیقت و  
 ارشاد کند و لایسوا سے خداوند تعالیٰ کے کہ آن ہمہ انوار مشاہدہ است بعضی گفته اند از اشارت  
 این کلام معلوم میشود کہ ہرگز را از قرآن و احادیث رشدی حاصل نشود ویرا واجب نیست اقتدای  
 شیخ و اگر ہم بدان پسند کند روا باشد و قولہم من کاشیخ لہ فالشیطان شیخہ  
 در حق سالکے است کہ از لطائف قرآن و حقائق و احادیث محروم است بگویم ضایعہ سالکے  
 قادر و توانا است کہ یکے را ہم بقرآن و احادیث بے اقتدا شیخے رشدی و هدایتی چنانکہ بایا  
 روزے گرداند بلکہ قادر است کہ بے توسل بقرآن و احادیث یکے را بتمام علی سبیل  
 مالک الملک یتصرف فی ملکہ کیف یشاء لیکن نادر است و این چنین کسی دیگری  
 را مرشد نشود و آحاد عالم حکمت عملی کا براعن کا بر چنانکہ سند و طریق می آید  
 بے اقتدای شیخی کامل تو حیدر یقینی و معرفت شہودی و علم باطن و احوال و مکاشفہ و مشاہدہ کہ تعلق  
 بحضور شیخ تربیت دارد حاصل نمیشود۔

اے عزیز علم بصوفت بخواندن آیات و احادیث حاصل نمیشود تا شیخ کامل کہ راہ را دیدہ باشد  
 اقتدا نکند بمقصود کامل کہ کاملان بدان رسیده اند رسد



روشن تر از آفتاب بایر اس      تا بشناسی رزاق هر سودا

قطب العالم قدس سره درین محل فرمودند که بزرگی در عهد شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین بن محمود  
قدس سره تا که دنیا گشته بعبادت خداست تعالی مشغول شد عوارف و مصابیح را پیش گرفته  
مطالعه میکرد و آنچه در آن دو کتاب بود بعمل می آورد و مدتی بر آن گذشت مقصود از صلیبش  
دست نمی داد و معرفت حقیقی نمی رسید چون بزرگوار دید که کار نمی کشاید شیخ الاسلام شیخ  
نصیر الدین قدس سره توجه آورد و بخدمت آنحضرت پیوست و این بیت خواند

من که در کوهستان پانهدم هرگز      چون بدیدم رخ زیبای تو سر بنهادم  
و مرید شد و اقتدای بدان قطب جهان گردنا در اندک روزها و در اندک حقی رساند و از دواصلان  
و مقربان گردانید.

نقل است خواجہ ابوالعلی دقاق گوید رحمة اللہ علیہ درختی که خود روید برگ دارد و لیکن میوه ندارد  
و اگر هم میوه بدیده میوه بود همچنین مرید کسی که او را پیرو استاد نبود پیوست باشد و از وی  
شیخ نیاید ریس در دیشان و محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین فرماید قدس سره که دل  
شیخ آئینه مصقول است مجاری فیض حضرت عزت به تجلیات ذاتی و صفاتی و اسمائے  
و افعالی متجلی شده و هر لحظه بباطن غلبی آراسته میگردد و چون مرید صادق بارادت تمام دل  
خود را مقابل این چنین دلی دارد دل شیخ ببل مرید چون نور اندازد تا دل مرید صفا از کدورت غیرت  
و رنگ طبیعت گردد و این معنی بزبان و جد بر قدر استعداد مرید دست دهد که هر چه بجا آید در ریاضت  
نماده باشد.

در رساله مکیه ذکر نموده که الصوفیه را و اطلب العلم افضل الاعمال لتوقفها علیه  
فان الجاهل قلما یعتقد ما لیس بقربة کبدع المبتدع عنه بافعالهم فخلق الله  
والتطوق باطواق الحديد و غیر ذلک مما اخترعه الجهلة یعنی صوفیان عتقا  
کردند و گفتند که طلب علم فاضله ترین علمهاست از جهت توقف اعمال بر علم یعنی تا علم نماند عمل  
کردن نتواند پس اول علم باید تا عمل درست آید چنانکه شاید زیرا که جاهل که نداند دین را  
اندک اعتقاد کند و قربت چیز کمزیرا که قربت و عبادت نباشد چنانکه بدعتها سببه عان باغیا  
ایشان مانند تراشیدن ریشها و طوқта آئین در گردن و دست و پای کردن چنین چیزها  
که اختراع کرده اند جاهلان و قربت و عبادت شمرده اند و را مانند جواهری که سار غلیظ پوشیده اند و طلبها  
برود و ایشان و صلحاء و علماء و امار و ملوک زدن و سماع بے ذوق و بی آیتی خواندن و نظر  
بر امار و صمیمه الوجهه کردن و گفتن ما نظر بر صانع خدای میکنم و غیر این افعال که نقص و احادیث در باب  
شان و ارنیت همه بدعت و حرام و ضلالت است -

و ران محل قطب العالم فرمودند قدس سره بعض جاهلان حلق الحیة را متابعت بزرگی تصور  
میکند و آن بزرگوار در غلبه حال روزی میگفت که این ریش مرا بچه کار آید فی اعیال  
دست بر ریش انداخت مویا ریش تمام رختند باز وقتی بعضی خادمان گفتند که حلق عیب  
میکند که تا ک سنّت صطفی است علیه السلام که ریش دو کرده است باز گفت که ریش من  
بر من وجود است بر سر چه را میگوند دوست بروی خود انداخت ریش چنانکه بود  
همچنان شد باز روزی در غلبه حال بود گفت این ریش مرا بچه کار آید باز دست بر ریش انداخت



میں یہ تمام پختہ پس عمل آن بزرگوار خلق اللہ نبی نہ یا آنکہ مثل این افعال کہ وہ غلبہ حال  
ازیکے صادر شود متابعت نباید کرد و مانند این افعال ہم بران بزرگ باید گذشت۔

وکر فی جنایات الهدایة وکراهیة التجیس وآنمذید قال علیه السلام اترکوا اللیحة  
کماهی ولا تقطعوا ولا تحلقوها۔

فی نصاب الاحتساب هل يجوز لبس الحديد لبین  
الجواب لا يجوز لانه یروی ان رسول علیه السلام ساری رجلا لبس خاتم  
حديد فقال ما لی امری علیک حلقة اهل النار۔

وکر الفقیه ابو اللیث فی بستانه هل يجوز لهم وللحیدرین لبس الجواهر و  
الکساء الغلیظ الجواب ویرد فی الخزانة فی عن الشهریتین فی اللباس لا  
الارفع والغلیظ القوی لانه اشهر ارباب الذلت وامتیاز عن المسلمین به  
قال علیه السلام کن فی الناس کو احد من الناس فان قیل لبس المرقع  
محمود لانه لباس الانبیاء و الصلحاء وانه لباس شهرة فنقول المرقع  
اذا کان للزهد محمود۔

و نیز در بستان است کہ طبل زون رویت مگر براب جنگ و براب سفر۔  
در نصاب میگوید قراة القرآن فی المجالس یکرا لانه یقرء طمعا فی الدنیا و لانه  
اذ لم یقصد بالقراة السؤال لولا یجلس فی بینه و یقرء القرآن سطورا است یکی  
از علما ان وفات یافت اور اور خواب دیدند کہ روئے سیاہ گشته است از حال روئے

پرسیدند جواب داد که غلامی را دیدم در محفل و نظر بر آن غلام کردم از شامت آن رو به مرا  
سوخته و سیاه گردانیدند۔

و نیز در خمیر است یکے از عابدان را بعد نماز در خواب دیدند پرسیدند ما فعلی لله بک  
عابد گفت بگرنا ہے کہ از خدا کے امزش خواستم بخشید لایک گناہ کہ از امزش خواستن  
آن شرم داشتیم بسبب آن گناہ در خدا گم گفته شد چیت آن گناہ گفت نظر رت  
الی غلام بشوہ۔

و قتاوی حالی میگوید امام محمد رحمۃ اللہ علیہ صبح الوجه بود امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ بان قوت  
کمال بخون خیانت چشم امام محمد را در هنگام سبق گفتن پس پشت یا پس ستون سے نشانید  
بعده سبق سے گفتند۔

رئیس درویشان محتسب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سرہ در اساس الطریقتہ  
گفته است یکی از عجمان در مکاشفہ چیل تن حور البشت بدید جامہ از زر و نقرہ و جواہر پوشیدہ  
برایشان یک نظر کرد چیل روز در عقوبت افتاد بعد از آن در شاہدہ بنیاد تن از حور البشت  
بدید کہ در حسن و جمال از آن چیل تن الطیف و احسن بودند اورا گفتند در ایشان نظر کن ان  
مکاشف در سجدہ افتاد و چشم پر ہم نہاد تا نظر بر ایشان نیفتد و گفت اعود بک عما سواک  
جو افراد اجائے کہ جمال حورا مکشوفہ بسبب حجاب و عقاب گرد و جمال امار و عورت  
اجنبیہ صبیحۃ الوجہہ چگونہ مرا اہل نفوس را بحق رساند و مغلطہ عظیم است کہ اہل ہوا گویند کہ  
مار جمال مقید جمال مطلق مشاہدہ میکنم۔



**نقل است** در مکیه ذکر افتاده است لا یقبل الله من العمل الا من کان صواباً یا خالصاً قبول نکند خدایتعالی از عمل بندگان مگر عملی که صواب خالص باشد و عمل صواب چیز نیست که بر دو قسم شریعت پاک باشد و عمل خالص چیز نیست که خواسته شود بدان محض ذات خداوند تعالی که در دشایه غیر نبود.

و درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند که یکے را یعنی که بواسطه پر دیا در آب کی شتی بود و ذره از شمع تجاوز دارد و فاعلم انه ساحر کذاب ضال مضل.

و غیر فرمودند قدس سره اگر نماز بنی اخلاص مشغول است و مان می شود و لغوا صلواته و التوا علی وجهه به جمیع این نماز را بر رویش نریند که مانچنین نماز را قبول نکنند و خالص نباشد.

**نقل است** ذکر افتاده است که نیست مقام هر بنده را که ساقط شود از او اباها شریعت که در آداب حرمت و تعظیم است و حرمت و تعظیم قرب بار آورده شده نیز همچنین است که هر که با ملک با آداب است او زیبا تر است و هر که بے آداب است دور تر است.

و درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند اعمال و اصلاح بنده را به پشت رساند و آداب بنده را به پشت رساند یعنی آدم صلوات الله علیه اگر چه ذلت داشت به بجا آوردن آداب که گفت ما بنا ظلمنا انفسنا قبول گشت و بوصلت پیوست و البیس لعین اگر چه طاعت داشت به ترک ارباب که گفت انا خیر من مرد و گشت شاخ رضوان الله علیکم گفتند که توحید واجب ایمان است پس هر که را ایمان نیست توحید نیست ایمان موجب علم شریعت است هر که را شریعت نیست ایمان نیست و توحید نیست و شریعت موجب ادب است پس هر که را ادب نیست شریعت نیست

ایان نیست و توحید نیست -

قطب العالم قدس سره فرمودند که تمامان نمایند در آداب عقوبت کرده شود بجهان نیست و هر که تمامان نمایند نیست  
عقوبت کرده شود بجهان فرایض هر که تمامان نمایند فرایض عقوبت کرده شود بجهان معرفت نعوذ بالله منها  
در خزانه جلالی مسطور است که خدمت سید السادات فرموده است یکی از علامات قیامت  
اینست که علمای فاسق گردند و صوفیان جاہل باشند عاذا بالله من ذلک  
اے عزیز این روزنهان روز است که بعائن دیده میشود که سیکه علم ربی تربیت طریقها  
و روشها - نوایه پیدا آید و تلقین ذکر خیا که از مصطفی علیه السلام در کتب صوفیه آورده میگردد  
از بهر معتقد گردانیدن خلق را گویند دیگر پیدا کنند دعوا و طالبان را در صیرت اندازند از راه راست  
دور گردانند -

رئیس درویشان و محتب عارفان شیخ قوام الحق والدین فرماید قدس سره

نادیده رخ دوست وزن لالت تجلی	این بر زمین است تو این گنبد گمدار
بے نور رخ حسن جمالش توان دید	بی تابش خورشید توان دید سرخ یار

در رساله مکیه ذکر میکند غایت جمیع العلوم الی علم الحقائق یعنی نهایت بر علمای علم  
است که علمای دیگر روزها و عباد ویرا از پیش علمای حقائق محله و منزلتی نبوده حنائت الابرار ریاض  
المقربین عزیز در وصف ایشان گوید

از کمال حال ایشان بے خبر باشد فلک	و از سکوت نطق ایشان بے اثر باشد ملک
-----------------------------------	-------------------------------------

رئیس العارفین شیخ قوام الملّه والدین پیر قطب العالم قدس سره میگوید ایشان در داند



که در متابعت سید رسل بیکدم زدن از خاک و ملک درگذشتند و بگویند و نعمت های شان  
نه گریستند بلکه قدم بر قباب تو سین نهادند و بیاو ادنی رسیدند و عمل ثقلین سرفرو نیارند  
که نفس من انفاست المشتاقین خیر من عبادة الثقلین بزرگی گوید علیه الرحمه رباعی

نات افلا سوختگان دریا بید

اسے خلق جهان کجلی بشتا بید

صد قافله بگذشت و نهاد و خوابید

اسے اہل مناجات کہ در بحر ابید

و علم حقائق علم دماست و علم معارف اسرار است کہ این راہ علم اشارت گویند۔

قطب العالم قدس سرہ کہ اہل دل بودند در معارف اسرار الہی دانستند بارہا بنوا اسے  
خوش می خواستند

کیست کہ پروم کند عدم تماشای دل

عالم دل عالمی است ہر دو جهان اندر

فصل دوم در بیان ذکر افتادہ لا بد للمؤمن شیخ کامل بقتدی بہ لانہ رفیق  
فی الطرائق چارہ نیست مرید مبتدی را از شیخ کامل کہ اقتدا کند آن مرید بدان شیخ قولاً و فعلاً  
زیرا کہ شیخ ہمراہ است مرید مبتدی را درین راہ سلوک چہ معلوم است راہی را کہ ندیدہ باشد  
بے راہ ہر برفتن دشوار است در راہ کسی بود کہ دے راہ دیدہ باشد و مخاوف و مہالک  
و ما من شناختہ بود۔

درین محل قطب العالم شیخ مینا قدس سرہ در حدیث میفرمودند کہ پیرو بدایت حال مرید بنزدیک مثلہ  
است کہ در بدایت کاظمین آرام سے آید تا چون در مقام وصلت رساند جا سے گشتار وے  
و محل را لم وادون نمی ماند و چہ چنین پیرو بدایت کار مرید را تحریریں بر اعمال و طاعات و ذکر میکند

ذل و خواری که لازمه خلق است میپوشاند و بسوی حضرت بی نیاز مشتاق میگردد اندو از حق سبحانه  
تعالی تمهید باشد تا هر فرضی که به پیر میرسد در مدیاهم از آن چنانچه میرسد تا آنکه کار میرسد در مقام  
مکاشفه و مشاهد و وصلت میرساند بچاره پیر از جمله میگفتگان مع شمارد آری اے برادر  
و طعام و شراب با برادران خوردن خوش است اما دیدار دوست با هیچکس خوش نیست محبت را از  
دل دیده خود غیرت است مصرعه

من باشم و تو باشی اغیار نباشد

رئیس درویشان محسوب عارفان قوام الحق و الدین میفرماید قدس سره اے درویش  
محکم و معیار این کار کتاب و سنت و سیر سلف کمال اقتدا بودند نه اجازت حج و مقام مبرک  
که فلان فرزند درویشی است در مقام ابا و اجداد خود نشسته که اگر لائق این مقام نبود بدین  
مقام شرف نشدی و تحقیق بدانکه مشرف انسان نه بزبان و مکان است بلکه به تقوی است  
قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله التقکم این اعتقاد عامیانه گوشه نه و بدانکه بغیر تخلیه  
قلب عمارت الله تعالی قریب حق میسر نگردد و جانم فدای شیخ غزالی باد که بنویسند در یافته  
بود که وقتی پدید آید که بعضی شیخی بسیار مال کنند و خلق را دعوت نمایند و انعامات  
و تشریفات و هدایا دهند و معتقد گردانند خلقی از غایت اخلاق و چالپوشی ظاهر و دبان و دایا و  
شیخ کامل و قطب شامل خوانند و بعضی شیخی به بزرگی و فزونی حسد کنند که عند الناس مغفول و محرم  
نمایند و دست و پا از خلق بپوشانند و مردم را بخدمت دارند و بعضی شیخی را بر تادیق قوت  
کنند چنانکه امروز معانی و مشاهد است بهیسات کجایشی و کجایشی و کجایشی و کجایشی



# قطب العالم قدس سه بار با این ابیات میخوانند و می نمایند ابیات

نه طفلی بر سر بانی نه زبای سه کوی	نه پیشک بر در مسجد همین خالی همان خالی
مجالس حلقه رفته مدارس مندرس گشته	مساجد جمله بشکسته منابر همچون خالی
ملا یک میکند نوحه که باری این چه روز آمد	که تا پیش از قیامت شد ز مردم این جهان خالی

رئیس درویشان محسوب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سه میفرمایند که جوایز را هر که که هرگز راه ندیده و قدمی در راه نروده و استعدادهای نکرده و مخفی مفارقات و الوقات پنهانی و ترک خود نمکرده و در خود را از هر دو جهان نکرده و اینده چگونه نمایان راهبری شد راحت بر جهان عین القضاة پیدا می شود که گفت مصرعه

رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست

لقاست ذکر افتاده که ملاکی بیشتر طالبان ملک عموم مردمان دین منزل باشد بسبب تقدیر کردن بر علماء و شایخ گزیده علماء و شایخ مفضل آنکه که متبع شرع نباشند و گرفتار دنیا و نفس و جاه و سروری و خود بینی و خود را بی باشند همیشه نظر بر غیر بپا کنندگی باطن دارند -

درین محل رئیس درویشان محسوب عارفان شیخ قوام الحق والدین قدس سه فرمایند جوایز را هر که که هرگز راه ندیده و قدمی در راه نروده و استعدادهای نکرده و مخفی مفارقات و الوقات پنهانی و ترک خود نمکرده و در خود را از هر دو جهان نکرده و اینده چگونه نمایان راهبری شد راحت بر جهان عین القضاة پیدا می شود که گفت مصرعه

و فلاح مردم که نفس از صفات ذمیمه حق تعالی بریده است قوله تعالی  
قل فلاح من ذکها و قد خاب من دسها از صحبت مردم به فلاح هیچکس مفلح

نشده است و بر نخورده است پس لاچار هر که اقتدار بمصل کند مفضل گردد و مستحق ملامت  
 شود و بنا بر الفاسد فاسد طلب را شاید که در اقتدار کردن فکر کند و اندیشه کند هر کس را  
 که متبع سنت و جماعت باید اقتدار کند و دوی و خجسته ندهد خداوند تعالی است -

قطب العالم قدس سره می فرمودند در حق همه کسان نیک باید کرد که گفته اند هزار زیند  
 را خدمت باید کرد تا بیک صدیق رسد اما ارادت کار بزرگ است و درین زمانه اعتماد  
 و اقتدار بهر کس نمی شاید که اهل هوا بسیار آمیخته نند و تمیز باید کرد -

فصل ذکر افتاده که در راحت القلوب مذکور است مذهب چهار است -

اول مذهب امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیه -

دویم مذهب امام شافعی رحمه الله علیه -

سیدوم مذهب امام مالک رحمه الله علیه -

چهارم امام احمد حنبل رحمه الله علیه و مرامی باید که درین چهار مذهب هیچ شک نیارد  
 تا مسلمان سنی باشد اما بالقطع و یقین بدانند و اعتقاد کنند که مذهب اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیه  
 بر حق است و از همه فاضل است زیرا چه اول مذهب است که در عالم بنا کرد امام اعظم بود الفاضل  
 للمتقدمین و مذهب حق عند الله تعالی یکی از بیش نیست -

و در فرع مرام اعتقاد باید کرد که مذهبی که ما داریم مذهب ابوحنیفه است صواب است احتمال خطا  
 ندارد و مذهب مخالف احتمال خطا و صواب دارد -

اما آنکه گفته اند چهار مذهب حق است مراد ایشان آنست که چهار مذهب نیست جماعت بودند



همچکس از ان مجتهدان میل به او بدعت نموده اند و متابعت کتاب خدا تعالی است  
 پیغمبر علیه السلام کرده اند.

و در شرح آداب شیخ شرف الدین قدس سره مذکور است که طائفة صوفیه از جمله مذاهب  
 چهار مذهب فقهار اصحاب حدیث اختیار کرده اند چنانکه امام شافعی رحمه الله از فقهار اصحاب  
 حدیث اند از آنجا است هر که بر مذهب از مذاهب مابوده است چنانکه در کتب مسطور است  
 از شیخ طبقات رضوان الله علیه هم هر که اهل طریقت و فقه بوده پیش از امام شافعی رحمه الله  
 علیه ابر مذهب سلف بوده است و بر مذهب شیخ خود بوده است چنانکه سلطان العارفين  
 قدس سره بر مذهب امام جعفر صادق رضی الله عنه بوده است و در طریقت درست نیست  
 مرمی را که بر غیر مذهب شیخ خود بود و این بود که مخالفت نماید مرمی کات و سکنات شیخ خود را و اینجا  
 بناید که خاطر کسی بگذرد که این نوع مقضی است بقصان مذهب امام اعظم رحمه الله علیه  
 کلا و احثا که مذهب امام اعظم بزرگ است و مذهب ایشان بسنده است -  
 اما شیخ طریقت که مذهب امام شافعی رحمه الله علیه اختیار کرده اند از هر آنکه مذهب تنگ و  
 دشوار است بر نفس و طریق این طائفة قهر نفس است با احتیاط نمودن در کارهای دین  
 بنا برین این مذهب اختیار کرده اند یعنی دیگر -

درین محل حضرت سید از قطب العالم قدس سره همان عرض کردند که علمای راجع بمجتهدان  
 در جهان بسیار بودند چنانچه مجتهدی که صاحب مذهب میگوند و دیگران را میگویند چه وجه است  
 جواب دادند که در تزیین المذاهب میگویند روایت کرده است با سند صحیح از ابن عباس

رضی اللہ عنہ کہ مردی بر رسول علیہ السلام بیامد و گفت من خوابی دیدہ ام مصطفیٰ  
 علیہ السلام پرسید چه خواب دیدہ بگو آن مرد گفت دیدم من خیمہ را میان آسمان و زمین و مرد آن خیمہ را  
 چهار طناب بودہ است و آن چهار طناب را چهار مردان نگاہ میدارند - رسول علیہ السلام گفتند  
 آن خیمہ کہ دیدی دین اسلام است و چهار طناب کہ دیدی چهار مذہب است و چهار مرد کہ دیدی  
 ایشان مردانند کہ بعد من ظاہر شوند کہ ایشان صاحب مذہب باشند -

نقل است ذکر افتادہ کہ اقتدا کند بشیخی و اعتقاد نماید مردی در دل خود کہ اورا شیخ بخشنیت  
 غیر آن شیخ معین کہ بدو اقتدا کردہ است و از ساند اورا بسوئے خلائی تامل لگد آن شیخ و  
 این اعتقاد توحید طلب است و توحید طلب رکعتی عظیم است -

و این محل قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ شرائط خلوت و شرائط وصول الی الہیاء  
 است و ربط قلب با شیخ یکے از شرائط اصلی است و این مسیر نشود تا اول توحید طلب حاصل نکند  
 و مرد او از توحید طلب نیست تحقیق باند سالک کہ ممکن نیست اورا رسیدن بخداے کہ مطلوب  
 اوست مگر از دست شیخ معین کہ موصوف با شریف صفا تے کہ ذکر کردہ اند -

چنانکہ رئیس عارفان و محاسب درویشان شیخ قوام الحق والدین قدس سرہ فرمودہ است  
 کہ شرائط خلوت ثبوت است و این را شرائط ہفتم دانستہ اند و گفتہ اند کہ شرط ہفتم دوام دل با  
 شیخ دانستن است از اسرار اوست تمام روحانیت شیخ را حاضر دانستن و ہمہ احوال از راہ  
 باطن ازوے استمداد ہمت کردن و در وقت طہر و شیطا طین و صفات بایہ نفس مارہ  
 و ظل ولایت اگر نغین و اول ہزدری بیاوش شیخ بر خود واجب دانستن بدان معنی کہ شیخ درین معنی



دعوی که من میکنم یعنی من بخوانم هیچ چیز خدایتعالی را تو گواه من باش -

نقل است ذکر افتاده است که اخلاص مریدانست که باشند جمیع حرکات و سکنات و قیام و قعود و گشتن و کردار و گفتار و بے برکت خلایق و اسی نفس و شایسته غیر -

قطب العالم قدس سره میفرمودند مرید را اصل صدق اخلاص است هرگاه که مرید چنانک بر صدق و اخلاص زد کار خود محکم کرده البته البته بمقام مردان رسد -

اذا تحقیق صدق تحقیق اخلاص بغیر و چیز نشود یکسان باعت است و شروع دوم قطع نظر از خلایق که خدایا نافع و ضار پندارد -

نقل است ذکر افتاده که صادق و مخلص و موحد و قیاس بود که با کمال ارادت غایتی که مطلوب باشد رئیس درویشان و محاسب عارفان شیخ قوام الملک والدین فرماید قدس سره ۵

توئی چه مومن و مشرک موحد نیستی و الله	موحدانگی گردی که رد از غیبه گردانی
---------------------------------------	------------------------------------

قطب العالم قدس سره میفرمودند مرید طالب باید که غیبه را در نظر نیارد از معجز و ذم خلق فارغ آید هر علی که کند بیست نیک با اخلاص و صدق بکند و بگفتار خلق خود را در تشویش ندارد و نیک و بد گفتن ایشان نبرد از او که از دست شان هیچ وجه خلاصی نیست -

همکارین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند روز یکشنبه معظم سال خورده اسپ سوار میرفت پس خورده سال را پیاده می برد مردم گفتند زهرا بے درد که خود سوار می رود و کسیر خورده سال را پیاده ساخته است پیر با ستماع آن سخن پیاده شد و پسر را سوار ساخت و غنا اسپ را گرفت یکسان پیر با خلق گفتند زهرا بے احمق که خود پیاده شده و پسر را سوار کرده است

پیرسکین با پسر سوار شد باز خلق زبان امانت کشادند که ز سه نمانصاف که یک اسپ دو  
 کس سوار میروند بر ضعف حال اسپ ملاحظه ندارد پیر باز پیاده شد و پسر را هم پیاده ساخت  
 اسپ را خالی می بردند باز خلق امانت می نمودند که ز سه بخیل ممکن که با وجود اسپ  
 خود پسر هر دو پیاده میروند و پیرسکین چون بدید که از دست خلق پیچ وجه خلاصی نیست به طریق  
 که خواست روان شد و از نیک و بد خلق فارغ گشت -  
 نقاست ذکر افتاده که توحید نزد یک صوفیان آنست که ذکر کنند چیز را مگر خدایرا و ندانند چیز را  
 مگر خدایرا و فهم نکنند چیز را مگر خدایرا مصرع

در هر چه نگه کنم ترا می بینم

و دوست ندارد و چیز را مگر خدایرا که محبت سلطانیت که شرکت نپذیرد و عشق غیور نیست  
 که دوستی نکند ارد

در شهر بگو یا تو باشی یا من

شوریده بود کار ولایت بدو تن

مصرع یا خانیچا می خست بود با خیال دوست

پس دوست دارد ذات پاک خدایرا از جهت ذات من غیر نظای الصفات قطع طمع عن المراتبات  
 درین محل قطب العالم میفرمودند که خدایرا جز برای ذات و دوست ندارد و از خدای  
 خبر خدا می چیز دیگر نخواهد چه هر که در طلب ذات از جهت ذات است عاشق دوست و هر که  
 در طلب غیر ذات است با مراد است و هر که با مراد است با خود است و هر که با خود است  
 عاشق خود است - از عشق دور است



هم پست خوری تا و هم نانی زنی

این هر دو نباشد که بیکجای زنی

نقاست ذکر و خرقه تشبیه و خرقه تصوف افتاده بود.

قطب العالم شیخ مینا قه سس سره فرمودند شیخ را خرقه پوشانیدن و دلو عست  
یکه آنکه بعد از ترتیب تمام چون برایشان تقوی و دروغ ظاهر گردد و دلوها را ایشان  
آرام گردانین را خرقه ارادت و تصوف گویند دوم آنکه در اول قدم پوشانند تا خرقه ایشان  
را قیودی و بازدارنده از معاصی باشد تا اگر ایشان را قصد معصیت باشد سوسه برآید  
و روان نظر کنند و از مشرّم در لباس نیکو کاران افعال بد کرداران نکنند و این را خرقه  
ببرک و خرقه تشبیه گویند. و هر یک از خرقه تبرک تشبیه است مرید رسته است و چون بخت  
اصدقاعا له و از برکت صحبت شیخ نمایان خرقه ارادات و تصوف گردد و با چون خرقه ارادت و  
تصوف پوشیده حقیقی باشد.

نقاست ذکر افتاده که ذکر طایفه تلقین از شیخی کامل مشرب بود بغیر آن موصل مقصود  
نشود الا ان یشاء الله تعالی و نیز ذکر افتاده که شعر علی لم یلدن یلا و علی هم  
الا ذکر و الا هم للمبتدی قول لا اله الا الله یعنی پس واجب است که مداومت  
کنند بر مهم ترین ذکر و مهم ترین ذکر یا مبتدی را گفتن لا اله الا الله است.

قطب العالم قدس سره میفرمودند وقتی موسی صلوة الله علیه و السلام مناجات کرد و گفت  
الهی طاعتی بفرمانی که مراد آن مشقت و رنج بود فرمان شد بگو لا اله الا الله موسی صلوة الله  
علیه چند هزار مرتبه گفت پس مناجات کرد الاهی طاعتی خواستم که در آن لمحق مشقت و رنج باشد





اگر چه شراب باشد ولیکن در جام دلایت شیخ بدو دهند پس در جام نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ساقی حق  
شراب ظهور و ظهور بی واسطه در دهد و میگوید همه است شیخ را در راه دلیل و بدرقه خویش  
شناسد و چون آفتی و غوغی پدید آید یا چیکه زبایل و مہیب و نظر افتد و حال پناه یاب و لا  
شیخ دهد و از راه باطن در حال پناه بدارد لایت شیخ مد طلب که همه است و نظر و لایت شیخ دفع بر آفت است  
اگر شیطانیت و اگر نفسانی است میکند.

**نقل است** ذکر افتاده بیان سرید خدا تعالی درین راه هفتاد و نه از حجاب از نور و ظلمت  
تا این همه حجاب همرقعه نشوند بنور حقیقی مطلق رسد اگر اندک خدا تعالی آن پرده را ستر  
مرکبیه اسرار را از جهت غیرت بر آن کعبه اسرار یعنی غیرت الهی در کار باشد پرده را بر روی اسرار  
نما و با هر ناسته روی بوقت اسرار شود.

**قطب العالم قدس سره** میفرمودند وانی که حجاب ها نور و راه نهاد از بهر آنکه تادیه  
عاشق روز بروز بختی تر گردد و خیره شود تا طاقت آورد لقاء الله را که آن تجلی ذات حق و در به  
نیک بختی که بغیر نه پرده خسته و جان و دلی از بهی یا باخت لا جرم بود مکاشفه و  
مشاهده شافت قطب العالم قدس سره بارها این بیت میفرمود

تو راه زلفه از آن نه نمودند	در نه که زد این در که برو نکشودند
-----------------------------	-----------------------------------

**نقل است** ذکر در لقمه محفوظ افتاد که هر که بلقمه محفوظ گرفتار است اندرین راه بی کدوا  
**قطب العالم قدس سره** میفرمودند صوفی که بشهوت آب و نان بخورد از مسیح کار  
بر بخورد و غریبی این راه از لقمه محفوظ و سیر خوردن است هر که دهن خود را از لقمه محفوظ بربست

بجست الهی بے شک پیوست -

نقل است ذکر افتاده که ایل مشاهد قومی دیگر اند و ایل مجاهده قومی دیگر ایل مشاهد را بجلی  
لطف پیروند ایل مجاهده را بجلی قهر اینجا نواختن و اینجا گداختن نوازشش با گذارش نیامیزد  
و گذارش با نوازش ناسازد و لا اِخْلَافَ لِّلْمُشْرِئِینَ -

قطب العالم قدس سره فرمود ابو مسلم فارس گفته است روزی من بنزدیک شیخ  
ابوسعید ابو الخیر رضی الله عنه زیارت فرستم در ایام ترمجی اندر چار بالشت خفته و پایا بر یکدیگر  
نهاده و دوق مصری پوشیده و من خادم که داشتم او ضعف چون دوال شده و تن از بچ گداخته  
و گونه از مجاهده زرو شده از دیدار او انکار و در دل من پدید آید گفتم این چه درویشی است من در چنین  
مجااهده دو در چنان راحت در حال بر باطن من مطلع شد مرا گفت ای اباسلم در  
کدام دیوان یافتی که خود بین درویش بود چون ما همه مقدار ویدیم خبر ترحمت عربت بنشانند  
و چون همه خود را دیدی جز پیشش نداشتند از آن ما مشاهد آمد و از آن تو مجاهده شیخ  
ابو مسلم گفت رحمه الله جهان بر من سیاه گشت و هوش از من بشد چون بخود باز آمدم تو به کردم  
دو تو به من پذیرفت -

قطب العالم میفرمودند قدس سره که وقتی خواجه ابوسعید ابو الخیر قدس سره قصد کرد  
معه که زند با چند صد مرد باروت باو شاهان میرفتند و طنا باها میشد و میخواستند زندقه داشتند  
تا در مقامی رسیدند که در آن مقام بزرگی زنده پوش از مقر بان خدا و در کلبه  
خود می بود و یکی از مردیان آن بزرگوار را نظر بر خواجه ابوسعید افتاد بر حکم بشهرت



بخاطرش رسید که پیر من هم صاحب ولایت است و این بزرگوار صاحب مقام پیر من  
 آن نقره و دو پنجین دولت شیخ ابوسعید بنور باطن بر خط و امضاء گشتند و او را پیش خود طلبیدند  
 و گفتند اسرار پیر تو در مقام گذارش است و من در مقام نوازشش آن مریدان را بشمارانم  
 و بخدمت پیر خویش بیا بعد از مساعی ابوسعید را قصد ملاقات آن بزرگوار شد و نزدیک  
 حجه بزرگوار رسیدند همان مرید خوشحال گشتند خبر رساندند که خواجہ ابوسعید پیش خود می آیند آن بزرگوار  
 اصلاً جواب نداد و التفات نکرد آن مرید را بخاطر رسید که این چه بزرگی است این چنین بزرگی  
 که می آید اصلاً التفات نمی کند ناگاه خواجہ ابوسعید آن بزرگوار رسیدند آن بزرگوار نشستن  
 بهم گفت و هنوز خواجہ ابوسعید استاده بودند که کعبه را دیدند که آن بزرگوار طواف کردن گرفت  
 چون کعبه به پشت طواف آن بزرگوار کرد فرمود بان باز گرد خواجہ ابوسعید این همه اسعایند کردند  
 باز آن بزرگوار رخ بر خواجہ ابوسعید آورد و فرمود شما پیر من گفتند که مقام نوازشش داریم و  
 پیر تو مقام گذارش دارد پس چنین است که مقام شما نوازشش و مقام ما گذارش اما شما  
 سرگردان شده بکعبه می روید و کعبه سرگردان شده بر بندگان خلاص می آید و با عزت تمام طواف  
 میکند خواجہ ابوسعید آن روز بسیار تائب و متغفر شد که حسنات کلا بر آید استیانت  
 المقرین و آن مرید اعم غفلت و بزرگی پیر خود به نهایت معلوم گشته و از سرتایب و متغفر شد  
 تقاضاست ذکر افتاده است که چون خدا تعالی بنده را دوست دارد عاشق خود گرداند  
 و آنگاه خود عاشق بنده شود بنده را بگوید که تو عاشق و محب منی عاشق و محب تو ایم اگر بخوای  
 و اگر نخواهی إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَحْشَقَهُ وَ عَشَقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ يَا عَبْدِي أَنْتَ عَشَقْتَنِي

وَحُجَّتِي وَأَنَا عَشِيْقٌ وَحُجُبٌ لَكَ إِنَّكَ أَرَدْتَ أَوْلَهُ تَرَدَّدَ -

درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که درویشی شیخ محمد نام درین مقام رسید فرمان شد  
میخواهم ترا خطاب دهم شیخ محمد گفت بگو آنچه دانی فرمان که شیخ محمد وی گویند گفت بدین سخنم  
که دران خطاب دیگران هم شریک اند با در فرمان رسید شیخ محمد عاشق گویند گفت بدین هم پس  
نکنم که درین بسیار آن مخاطب اند فرمان رسید که شیخ محمد معشوق گویند گفت قبول کردم که درین خطاب  
بسیاران مخاطب نیستند -

نقل است ذکر افتاده چون درجه سالک برتر شود در مرتبه او از امثال اعلی گردد یعنی مشاهده کند بخالص  
حق در هر چه میسر کند نظر کند تا در هر موجودی بلکه در هر ذره آثار فتح او را مطلع گردد و جز صانع غیر را نبیند  
ما ساریت شئی الا و ساریت الله فیه بالحقیقه درست گرد و ابیات

در هر چه نگریم غیر از تو نمی بینم	غیر از تو کس باشد حقاچه محال است این
از جمله جهان جنت آخر چه محال است این	بیدار گشته دنیا نه آخر چه محال است این

قطب العالم قدس سره میفرمودند سالک چون در مقامی رسد از خود میجوید میشود و بعضی باشد  
که ضابطه کند و بعضی از ضابطه بیرون آیند بسوی هر که نظر کنند در دست راقم که گفته مسجد  
کردن گیرند خلق ایشان را دیوانه خوانند و ایشان بی اختیار بلکه عند اخویشین را در کوی  
دیوانگان در آورده اند -

خود که رونق دیوانه گان پدید آید	بصبر بماند در آورده خویش را بجنون
قال علیه السلام لا یتمل ایمان المرء حتی یقول الناس إنه مجنون -	



تقاضاست که این عالم مجازی مانند سایه است قناعت کردن با دو فریفته شدن بدو عجب است  
درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود الدین یاد احته و لیفتش مرا حته و اصفه خانه را میگویند  
که بچکان از گل یا از یک می سازند.

**فصل** ذکر ذکر افتاده که اول ذکر گسان است بعده ذکر قلب بعده استیلا و مذکور و نحو  
شدن ذکر و این بهترین نتیجه علمای صالح و عالمای بلند است.

قطب العالم قدس سره میفرمود که ذکر را مرتب است آنجا استیلا و ذکر دیگر دویم استیلا و ذکر  
بر ذکر سیوم استغراق ذکر در شهود مذکور - چهارم انحاء - ذکر در وجود مذکور و آن  
اینست که ذکر را به کلیه از دوی برود بی اختیار ذکر در زبان او جاری شود و اول  
ذکر بران انس گیر و در اول قسرا یا بدین استیلا ذکر است بر ذکر.

بعده استغراق در شهود مذکور یعنی از کثرت ذکر ذکر در ذکر آنچنان مستغرق شود که همه موجودات  
بمقرض کماله در نظرش مقطوع و معدوم نماید و جز مذکور او را مشاهده نمیشود حاصلیت شئی  
الاولایت الله فیہ درست شود چون بدین مستغرق بود و وجود ذکر در وجود مذکور مستحکم  
و موقوف گردد درین مقام فنا و ذکر مذکور حاصل شود و در بساط نشاط قرب مجال غیر نبود و ذکر با و صفا  
مذکور متجلی شود و ذکر از دوی بتانند ذکر و ذکر محو شد.

تقاضاست ذکر افتاده که طالب خداست خدای را هم پندارد.

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود که سالک را شاید از خداست جز خدای نخواهد و جز  
طلب خداست طلبی دیگر هم نداند.

و نیز میفرمود که رابعه بصری رحما الله مناجات کرد با خدا یا اگر رابعه ترا بترس و نوح پرستیده  
 باشد رابعه را در نوح لبوز اگر رابعه ترا بامید بشت پرستیده باشد بشت ویرا حرام گردان  
 و اگر رابعه را محض برای تو پرستیده است دیدار خویش از رابعه دریغ نداری -

فصلت ذکر افتاده که عشق چنانکه آمد نیست آوردنی نیز می باشد -

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود آمدنی آن باشد که بے اختیار و بے کسب  
 بنده حق سبحانه تعالی بنده را عاشق و مبتلا در خویش سازد و جذبه خویش بر ذری گرداندا  
 احب الله عبدا له اعشقه و عشق علیه واردنی بود و با اختیار و کسب محبت را حاصل کند  
 و آن نیست که غایب دل راست کند و نظر نشیند مصرع

رو ب خانه و درت شاه بخیر گاه آید

فصل در بیان گوید تصحیح البدایه علی ما یخصها استاذ الطریق ابو القاسم  
 الجنید رضی الله عنه اقربا لطریق الی حصول المقصود و هو ثمان شرائط یعنی درت  
 کردن سلوک را بر شش معین گردانیده است استاد طریقت شیخ جنید رضی الله عنه نزدیک  
 ترین را چهار اسوس حصول مقصود و آنکه معین کرده است برشت شرط نیست - الاول دوا  
 الوضوء بر شرط اول از شرط ثانیه مسالک را دو دام وضو است که همیشه با وضو باشد و رنگ نکند  
 بر حدث یعنی بے وضو اندکے از ساعت هم نماند زیرا که هر که با وضو باشد هیچ بلائی  
 مبتلائی نگردد پس سالک شاید که همیشه با وضو باشد بلکه در مرون بے وضو نیاید تا از  
 دشمن بعین خلاص یابد -



درین محل قطب العالم قدس سره فرمودند که رسول علیه السلام میفرماید که من از پروردگار خواشیم  
جل جلاله شنیدم که گفت هر که احدی رسد وضو نکند و دو رکعت نماز نکند از جفا کرده باشد و هر که را  
حدیثی رسد وضو نکند و دو رکعت نماز نکند از دروغ گوید رسول خدا جفا کرده باشد و هر که را حدیثی رسد وضو نکند  
و دو رکعت نماز نکند از دروغ گوید و حاجت نخواهد جفا کرده و هر که حاجت خواهد اگر من اجابت نکنم بدستی که من  
جفا کرده باشم و نیست من پروردگار جفا کننده -

رسول علیه السلام وضو و اصلاح مومن گفته و وضو و نور بر نور گفته است و بنابرین بر یک  
نهاد و وضو استنجاء نماز فرموده و ظهور نصف ایمان گفته است و إِذَا أَلَمَ يَجِدِ الْمَاءَ  
يَتِمُّ حَتَّى يَجِدَ الْمَاءَ وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرِبُ وَلَا يَتَكَلَّمُ وَلَا يَنَامُ  
الْأَعْلَى طَهَارَةً كَمَا مَلِئَ لِيَحْصَلَ بِنَبَا طَهَارَةِ الظَّاهِرَةِ طَهَارَةُ الْبَاطِنِ  
وَسَلَامَةُ الصُّدْرِ إِذَا لَمْ يُوْذَنْ بِالْخُلُوفِ فِي الْحَضَرَةِ الصَّمَدِيَةِ الْأَمْرِ  
أَنِّي بِقَلْبٍ سَلِيمٍ -

قطب العالم قدس سره درین محل فرمودند اگر کسی طعام یا آب بے وضو بخورد شیطان با وی شریک  
میشود و معلوم است و طعامی که شیطان شریک بود طهارت باطن و سلامتی سینه چگونه بود  
و حضرت قطب العالم قدس سره را اعتماد بوده است چون میخواستند که طعامی  
بخورند اگر چه با وضو بے بودند وضو میکردند و میفرمودند که طعامی که با وضو نخورده می شود  
آن طعام و رشک و تسبیح مشغول شود و دل را منحرف گرداند و در عبادت کاهلی نیارد و چون از طعام  
فارغ میشدند باز وضو میکردند و میفرمودند که وضوی که بعد از آن طعام کرده شود آن وضو از آن طعام

مانع بود و نور کے بر نور کے پدید آید۔

و نیز میفرمود مصطفیٰ علیہ السلام گفته است ہر کہ با وضو پنج پد برابر دے فرشتہ  
 بنحید پس بیدار نشود آن بندہ ساعتی از خواب بگذرد کہ آن فرشتہ دعا کند بگوید ای  
 بار خدایا مرا مزین بندہ را کہ با وضو خفته است و نیز میفرمود کہ در خبر است مصطفیٰ علیہ السلام  
 گفت ہر کہ با وضو پنج پد فرمودہ شود روح او را تا طوائف کند بر بخش سبب کند مرخدا برا  
 عزوجل و نیز میفرمود کہ صوفی را از پہلو بہ پہلو دوم رفتن بی وضو حرام است شاید کہ بہر آن  
 وقت اجل بر سببی وضو جان از قالب بیرون آید مردن بے وضو عقوبتہ تمام است  
 و با وضو مردن نعمتہ بر دوام است و نیز فرمودند کہ در شمع وضو فریضہ است و واجب و  
 مستحب وضو فریضہ برائے نماز و نماز جنازہ و سبب تہلیل و واجب از برای طواف  
 کعبہ و مانند آن و مستحب برائے خواب و بعد غیبت و دروغ گفتن و سخن لالین گفتن و بعد  
 خندہ تہنئہ و بعد عمل لالین وضو بر وضو کردن و مانند آن۔

**فصل ششم** در دویم سالک را از شرط ثانیہ دوام الصوم و تغلیل الغذاء  
 بحيث لا یضر الجوع ولا یتقل الشبع و یحجب کلا الطرفين المذمومین  
 الا قلاط و التفريط یعنی دوام صوم داند کہ گردانیدن غذا در وقت افطار بچشتی کہ زیادت  
 نرساند سالک را اگر سنگی و گران نماند معذورا سیر غذا آنست کہ بیان قوام بدن باشد  
 و بہر ہیز و سالک بہر و طر نکو سیدہ را دآن افراط است و تفريط یعنی در خوردن از اعتد  
 نگزد و بسیار خوردن و تقصیر در خوردن ہم نماند یعنی بکل ترک نیارد تا ضعیف نشود



و مقصود آنست که وقت افطار بر طریقے نخورد که سنگی مزاحمت بدید و وقت ریشوش  
گردد و آنچه آنرا هم نخورد که در معده او گرانی پدید آید که از عبادت باز دارد و گاهی بیار و باید که هر  
چند که تواند که سنگی را تحمل کند و بتدریج طعام را کم کرد که سر میخورد عبادتها سنگی است تا سالک  
که سنگی اختیار نکند از شدت نفس و از حرص و هوا خلاص نیاید بقائت این راه نرسد  
و شاکسته حضرت پاک نشود.

پس العارفین شیخ قوام الحق والدین قدس سره میفرمایند که شیخ نجم الدین کبری قدس  
سره العزیز گفته است هر که حیات ابد طمع دارد به چهار مرگ محجل میشود  
فقد ایم و صبر ایم و جوع ایم و از چانه رعونت عاری بودن -

قطب العالم قدس سره میفرمودند که روزی شیطان را با نجی صلوات الله علیه  
ملاقات شد و شیطان گفت با بسیار داشت مهربانی صلوات الله علیه پرسیدند چیست  
این کند با شیطان گفت شوقی است که صید میکنم بدان شہوات نبی آدم را باز مهربانی علیه  
السلام پرسیدند هست که مرا می یابی ازان شہوات شوقی را شیطان گفت نه  
مگر آنکه شب تو میخورد و بودی پس نماز و ذکر و اکران گردانیدم مهربانی علیه السلام گفت هر  
آنچه از امر و باز هیچ سیر نخورم شیطان گفت از امر و باز کسی را نصیحت نکنم -

فصل است ذکر افتاده باید که مقدار ثواب و عبادت کم از سیر حلال پاک بخورد و حلال  
آن باشد که شریعت فتوی دهد قطب العالم قدس سره میفرمودند روزی بزرگی  
به آرزو تمام بر مایه بادشاه حاضر کردند چون طعام پیش آوردند آن بزرگوار از استین

خود نانی کشید و خوردن گرفت با و شاه گفت طعام از وجه حلال ساختیم بخورید آن بزرگوار گفت  
والله اعلم اگر چه حلال خواهد بود اما دلم خوردن او را فتویٰ نمی‌دهد باز با و شاه از آنجا که سلطنت است  
گفت چند می‌میکویم که طعام حلال است چرا نمی‌خورید از خوردن طعام ما ایمان نخواهد رفت آن بزرگوار  
گفت میدانم که ایمان نخواهد رفت اما حلاوت ایمان نخواهد ماند -

**فصل** شرط بیوم از شرط ثمانیه در سالک رادوام السکوة است لا عن ذکر الله  
مما لا یعینه قولا وفعلا و فکرالیعنی دوام خاموشی است مگر از ذکر خدا یتعالی و این دوام  
خاموشی در سالک را از چیه بزنند که لایعنی بوده نفعی نکن قبول باشد یا فعل یا فکر یا سالک  
را از گفتار و کردار و اندیشه که در نفعی نبود خاموشی باید بود فکل بطق لا یکون فی ذکر الله  
فهو و لغوا -

**قطب العالم** شیخ مینا قدس سره میفرمودند بزرگی خواست تائیدی را خلافت پویشاند  
و در مقام ارشاد و دعوت آمد بزرگه چند را جمع کرد تا بحضور ایشان دیر آخر قهقهه پویشاند و هوا  
گرم بود ناگاه از زبان و برآمد که آفتاب چه گرم است بزرگانه که جمع بودند برخاستند  
و گفتند این البت این کار نباشد که سخن لغو بے فائده گفت که در هیچ نفعی دینی نبود  
شیخ سیدی شیرازی میفرماید رحمة الله علیه ابیات

تامل بکردن خطا و صواب	به از ترا گویان مناسبت جواب
کمال است و نفس انسان سخن	دریده بگشتی چو گل پیرین
<b>فصل</b> شرط چهارم از شرط ثمانیه در سالک دوام الخلوۃ است و هو جلس الخواص الظاهر	

توجه را بگفتار آتش کن ۱۲



لفتح حواس القلب حتى يشاهد في اليقظة ما يشاهد غيره في النوم وسد  
 طرق الحواس شرط لفتح حواس القلب كما ترى انك لا ترى شيئا في اليقظة  
 فاذا نمت رايت اشياء كثيرة كذلك اذا سدرت عليك في اليقظة طرق  
 الحواس القلت عليك حواس اخر من الغيب. يعني شرط چهارم دوام خلوت است و خلوت  
 بستن حواس ظاهراست براے فتح دل راتا به بيند ساک در بيداری چيست که  
 می بیند غیر و در حال خواب بستن طرق حواس شرط است براے کشاده شدن حواس  
 دل را نه بیند بدستی کمی بیند تو چيست که زاده حاله بيداری پس چون خواب کنی به بیند تو  
 چیزها بسیار بدستی کمی بیند تو چيست که زاده حاله بيداری پس چون خواب کنی به بیند تو چیزها  
 را همچنین چون به بندی تو بخورد در بيداری طریقه حواس ظاهر بکشد شاید بر تو حواس دیگر از عالم  
 غیب که آن حواس باطن و عالم دل است.

قطب العالم قدس سر که از راه روان راه بوده است کرات کرات این بیت میفرمود

لب به بند و چشم بند و گوش بند	اگر نه بیند سر بار با به خند
-------------------------------	------------------------------

و نیز میفرمودند ساوک راه دین و اصول بمقامات یقین از خلوت و عزلت و انقطاع از  
 خلق نهادند همه انبیاء و اولیاء در بدایت حال خلوت احتیاج کردند تا به مقصود رسیدند  
 و نیز فرمودند که چون ساک از خلوت خانه به موضوعات جماعت بیرون آید باید که چشم و گوش  
 دارد و راستا چنانکه در دل و زبان را مشغول فکر گردانند تا متفرق نشود و دل پراکنده  
 نگردد چون از جمعه نماز جمعه بیرون آید باید که بعد از زوال آفتاب بیرون آید تا کلامه

و اگر بعد از آن فریضه نیست اکثر مسجد بایز خلوت و اعتکاف باطل نشود اما در یکی در مسجد  
ادراست مستحب نیست -

**نقل است** ذکر افتاده باید که خلوتخانه خور باشد مقداری که در نماز بگذارد و برنج نشیند در وقت  
ذکر و باید که خلوتخانه تاریک باشد که در نیاید در شمع آفتاب در روشنی روز -

**قطب العالم قدس سره** میفرمودند که خلوتخانه چون تاریک نبود پرده فرو گیر و در چنان بکوشند  
که آوازی هم در نیاید تا بدین چیزها حواس از کار فرو افتد و روح چون مشغول بحواس نباشد  
با علم غیب پردازد و حجابها که روح را در بچای چشمه آمده است چون حواس از کار فرو افتد  
به صفت ذکر نفی خواست محو گردد و روح را با غیب انس شود و از خلق متوحش گردد و یکی  
روے بحق آرد انگاه باطن و مقام دل بکشاید و بتجدید مقامات دیگر بر دے نماید -

**نقل است** ذکر افتاده که هر کسی را درین راه قدم نهادن مسلم نبود صاحب هستی باید که خوف جان  
و ترس و درخ و طمع بهشت نماند باشد و بجان بازی و سرنوشتی پیش آید تا درین راه  
تمام بود چنانکه عزیزی گوید

هر که او را کار خود باشد تمام	جان خود را کار باز و اسلام
<p><b>قطب العالم شیخ مینا قدس سره</b> میفرمودند که خوابه شبلی رحمة الله تعالی را دیدم و او را بر پای او بوسه داد و دستار خویش پیش او نهاد و گفتند ای پیر طریقت چه حالت است که میکنی خوابه علیه الرحمة بزبان حال این بیت کشاد ابیات</p>	
چون بدیدم دارد و چون بین جا	بوسه را دادم بسی بر پاسه او



چون تمام افتاد و کار خویش	زان نهادم پیش او دستار خویش
مرو باید خواه خاص و خواه عام	کو بود در فن کار خود تمام

نقاست ذکر افتاده هر که بنده شہوت بود بنده حفت زبانه بنده حضرت کس بود که شہوتها  
و آرزوهای نفس بگوشه بند و تیغ مجاہدہ و مخالفت بردست گیرد۔

درین محل قطب العالم میفرمودند قدس سرہ از مرد ہوا پرست خدا پرستی نشود و خود پرستی  
در کوچہ خدا پرستی زرد مصرع

یا رضا دوست باید یا رضاے خوشتن

نقاست ذکر افتاده کہ سالک ریاضت نماید نفس خود را تا آنکہ عادت گیرد و بادب -  
و تواضع و ذل و انکسار و سکنت و خضوع و خشوع زیرا کہ خیر عادت است چنانکہ شر عادت است  
قطب العالم قدس سرہ میفرمودند نفس بلید ہمہ خصائل ذمیمہ دارد مگر آنکہ یک خلعت  
نیک دارد و درین کہ بلائی عادت گیرد عادت گیرد و مطیع گردد تا بطول مدت کار بر مخالفت وی نکند -  
نقاست ذکر افتاده کہ سالک اعراض کننده باشد از حب جاہ و مال -  
خطبتہ اعراض کننده باشد از حب جاہ و مال -

قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ حب جاہ بد چیز است صدیقان کہ در مقام صدیقہ  
رسیدہ انداد و کردند حب جاہ در ماندہ اند کہ آخر ما یخرج من ہر وسئل صدیقین  
حب الجاہ -

رئیس العارفین شیخ قوام الملایہ والدین قدس سرہ می نویسد کہ شیخ احمد غزالی میفرماید مرد با

که چو گان طالب در دست میگیرد گوئی نیاز می باز و گاه آن گوئی نیاز را با سمان  
اندازد و گاه بلوچ و گاه یقلم و گاه تجلی و گاه تبری تا یکبار با سعادت برآید و بر سر پرده عزت  
زند اگر لباس لباس خواجگان بود و پوشش زنند اگر لباس گدایان بود و در سر پرده در شبی  
بزند و در صدر نشاند.

نقاست ذکر افتاده خدایتعالی دوست سید را و بنده را که بی نیاز باشد از حسلق  
بلک خداست هم.

درین محل قطب العالم شیخ سینا قدس سره میفرمودند که سالک هر چند که فقیر باشد باید که  
متعنت بنود فقر خود را بپوشد و پیش خلق اظهار نکند بخواست نفس خویش تن را پیش  
خلق خوار نگرداند و فقر خویش را عزیز پندار بظاهر خواری مخزون و مکر نشود که درین خواری همه  
عزت است و درین بینواست همه کمیت است بل بر صاحبان جاه مال و اهل عزت و  
وقار این بیت بنواست خویش بخواند و ایشان را طریقه سگان براند.

فقر ظاهر بنسین تو حافظ را	سینه گنجینه محبت اوست
---------------------------	-----------------------

نقاست ذکر افتاده که قوی که هرگز راه ندیده اند و قدس در آن نه نداده اند و استعداد  
بفرنگ کرده اند و تلخی مفارقت مالوفات پخشیده اند و ترک خود را نگرفته اند چگونه نمایان  
مقتدای او را ببری شوند هم ازین است که ترس درویشان و محتسب عارفان شیخ غلام الحق  
والدین قدس سره میفرمایند طالب را باید که مایل کند بجزو کمال خود و غیر داعی که او را مفلس  
خوانده اند بخواست خود را مقتداست و شیخ نازد و تا بسبب این اعتقاد فارسی که نماز است



کتاب و سنت است فاسق و عاصی و سر بر عاصی نهد و تو کلامه سبحان الله  
اگر وزیر ملک است را کوب دولت بنید جابل باو شاه خواند عاقلان بر برکت عقل و بخندند و این معنی  
او دونه لب نهند باو شاهان حقیقی اولیا و خواص حسد اند که چون روا بود عاصی را چون جیند و  
بایزید کار نهند و او را داعی و دایمی شمارند.

نقاست ذکر افتاده که او را کردن او امر را کسل و بی نیس نشود و کسی را که دل او متفرق باشد  
قطب العالم قدس سره میفرمودند که مرد پرگنده دل هیچ کار بر نیاید و دوزی ازین  
هیچ وقت نه یابد و باید که یک جهت و یک بهمت و یک قبله شود و هر چه از دوست باز ماند خواه نیک  
خواه بد از ان اجتناب نماید و او را قاطع طریق بدانند که ما شغلاک عن الله فهو ضاکی

هر چه از راه افقی چه نفسان راه چایان	هر چه از دوست دانی چه زشت انقیش چه زیبا
--------------------------------------	---

نقاست و رکیه ذکر افتاده قال الله علیه السلام من اخلاص الله الا لربین صباحا  
ظهرت نیابیع الحکمة من قبله علی لسانه

قطب العالم قدس سره میفرمودند در روشنی چون مقبول حضرت تعالی میگردد زبان او  
تاودان حکمت میگردد یعنی هر چه از زبان او بیرون می آید همه حق و صواب بیرون می آید بضرورت  
گفته اند نمی شود چنانکه بزرگه میفرمایند

رفتم بر درویشان ناحق طلبم را ایشان	آن جا همه خلق دیدم حق جانب درویشان
------------------------------------	------------------------------------

نقاست در سالی که ذکر افتاده قال الله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ  
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ

و در مدارک میگوید پیرین آیته من ادعی محبة الله و خالف سنة رسول الله فیه فسق  
کذاب و کتاب الله یکنذ به -

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند علامت محبت نیست که صحبت غیر زهر قاتل نماید  
و اصلا غیر اختلاف خوش نیاید و همیشه مخزون ماتم زده بماند و از فراق میفراید بی آرام نماید و این بهیست  
می فرموده

هر غمزه قاست محبوب که دیدم	خاکه بسر انداخته دستی بگریه
----------------------------	-----------------------------

نقاست ذکر افتاده که فواید خلق بسیار است بعضی از آن طهارت و دوام ذکر بالقلب لسان  
و کثرت تلاوت و دوام صوم و دوام حفظ اللسان و سایر الخواص عمالا یعنی دوام صلیوة  
با جماعت و اوّل وقت و دوام نماز جمعه است از بهر آنکه این چیزها که ذکر کرده شده اهل خلوص  
را نیکو دست میدهند و میری آید زیرا چه معنی خلوت نیست که بگرداند نفس خود را بکلی براس  
خدایتما تا غیر مقصود منظور او نباشد تا موافقت حدود شرع که هیچ حکمی را از احکام شرعی  
مخالف و تا که نباشد و متشیخ ما رحمهم الله همچنین بودند تا میفرمودند مردان را بغسل جمعه در  
ایام زمستان یعنی پیش از صیغه صلی علیہ السلام ترک نمی آورند -

قطب العالم قدس سره فرمایند خلوت را حفظ صلیت با جماعت بسیار تا که میفرمودند  
میگفت اگر یکسره بیرون آمدن از خلوت خانه براس جماعت تفرقه بد آید کسی را گویند مادت  
نماز مضایع شود و نماز با جماعت با وی گذارد -

و نیز میفرمودند که بعضی اهل خلوت را دیدم که چون بسبب تشویش و تفرقه بیرون نیامدند و نماز



را بے جماعت گذارده آید بشامت آن عقل و مزاج ایشان تشویش و تقاضا  
 پیدا کرده است پس رعایت جماعت امری مهم است باید که چون اہل خلوت بسبب  
 بیرون آید از ذکر خاموش مانند راه نیز فکر یا شاد و استاد چنانگرد و هر چیزیکه در میان  
 راه بشنود گوش هوش بر آن نه نهد و روان گوشت که براس جماعت وقت بیرون آید که امام  
 را در تکبیر تحریر میاید و بعد سلام امام باز گرد و در خلوتخانه رود تا به تشویش مبتلا نگردد -  
 رئیس عارفان محسوب درویشان شیخ قوام الحق والدین قدس سره می نویسد که خلوت  
 بجماعت است که جوهرهای حقیقت و رصدهای سینه مرد جز در آن بحر پیدا نیاید اما بشرطیکه  
 تسلسل باشد مصطفی صلی الله علیه وسلم و مقید بعلم شریعت با محتاج الله شیخ محمد مؤمنی می رند  
 قدس سره العزیز که مرید از مریدان خویش که در شیخ محمد کمرانی میگفتند چون بولایت  
 او باز میفرستاد وصیت میکرد که چون بولایت با زری جز بذر خلوت نخواستیم که مشغول شوی  
 شیخ محمد گفت شیخا وقتی مدی کنم برادر مسلمان تا از من بیاساید اجازت باشد چون این  
 سخن بسمع شیخ محمود اشرفی رسید قدس سره در پیش فلکند پس از زمانه بر آورد و گفت عجب  
 دارم از حال کسی که مدافعی زهر درد و دوا میخواند که خار از پا و دیگر بیرون کند -  
 قطب العالم قدس سره بارها این بیت میخواند

چکرم قدر خویش نمی دانی

توبیقیمت در اسرار جهانی

نقاست ذکر افتاده که سبب کور دل و محروم شدن از مشایخ عظمت و جلال جلال  
 بواسطه غلبه شیطان و وسوسه شیطان و اندیشه های نفس است بر دل و اعراض کردن

از خدا بیگانه مشغول شدن نیراست هم ازین -

قطب العالم شیخ نیافد سیه باره میفرمودند و اندیشه غیر و فکر غیر دل را خاکسترون و ناخیر  
میگردانند و لفظه خدا بیگانه میفرماید و من بعث عن ذکرا الرحمن فیض له شیطان  
فهو قرین له که اعراض زکر خداوند تعالی کند سلاط گردانیدم ما و را شیطان پس آن  
شیطان مراد ازین باشد در دنیا و آن شیطان بقیامت قرین او بود و در و نفع -

نقل است در مکیه ذکر افتاده قال الله تعالی مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ  
فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى هَر که باشد در دنیا کور پس آن در آخرت هم کور و گمراه باشد اگر چه کشاده باشد  
هر دو چشم سر که ظاهر بینائی دارد و باطن خراب کور ابیات

تا ترا دل بستگی با این جهان	جانب حق باشد از چپمت نمان
هر کرا عمی است در دنیا ز حق	همچنان اعمی است در عقبی از حق
هم خدا خواهی و هم دنیای دون	این خیالست و محالست و جنون
اجتماع این دو نشود این بدان	با کسی حاصل نگردد این و آن

و هم ازین است که رئیس درویشان و محاسب عارفان شیخ قوام الحق و الدین میفرماید که شیخ  
طریقت رضوان الله علیه چنین گفته اند که مرید را چندان باید که شکی که بقدر ابرو رخ سوزنی  
چشم بچشم غیب در افتد -

فصل شرط پنجم از شرط و ثمانیه مسالک رادوام الذکر مع حضور القلب  
بالقوة الشدیدة من غیر رفع الصوت بحیث یکخل اثار الذکر فی العروق الشریکین



یعنی شرط پنجم سالک را دوام ذکر خداوند تعالی است بر زبان بحضور این باقوت سخت بغیر آنکه بلند کند  
آواز را بیکر محبتی که دایم از خود در گمازیده و در گماهی که نزدیک شهرگ -

قطب العالم شیخ مینا قدس سره میفرمودند که ذکر را باقوت و بهیبت و حضور تمام چنان  
گوید که اعضا را در تن در شود و بقیه اگر در چنانکه همه وجود و ستمانه شود و از پر تو آتش ذکر و با  
که در ذکر لا اله الا الله تعجیل نکند و در گفتن مدی تمام بکشد و در ذکر لا اله الا الله گفتن نیز مدی بکشد  
قطب العالم قدس سره میفرمودند که در شرح او را مذکور است قال رسول علیه السلام  
من قال لا اله الا الله و صدق الله له اجر لجة كفاف ذنب من الكبائر -

نقاست ذکر افتاده که نصیحتان اهل لسان مشوشانند موصوفان اهل دل را و الصوفی  
اجود الفرقین یعنی صوفی اهل دل حبیبترین و وزیر است یعنی فقها و محدثان که ایشان  
بر خصلت و سبوت زنده و آنها موسع غنیمت و شایده و نند و ایشان بجز گویند و آنها  
بمعاینه جویند و لیس الحزب کا لمعاينة -

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند که بزرگی درویشی اهل دلی رسید و از مسئله  
پرسید آن درویش راستا و چپای خود را نظر کرده و هیچ نگفت بعد از موسی آسمان نظر  
گرد و هیچ نگفت بعد از زمانه سر فرود و بعد از آن به جواب شروع نمود بعد فراغ آن بزرگوار  
پرسید چیست که راستا و چپا و موسی آسمان بدیدی هیچ جواب نگفتی و این دیدن چه  
بود و سر فرودن بکدام وجه نمودید و چون سر فرود کرده مانند بعد جواب از زبان رانده  
درویش گفت اے چو نوائین سلمه پرسیدی از کتاب ظاهر هر فراهم نیامد فرشته دست راست

دوست چپ را پرسیدم که چیزی جواب ازین دایره گفتند که بعد از نظر بر لوح محفوظ انداختم  
و جواب این را نیافتم بعد در مقام دل شدم و از دل جواب طلبیدم چنانچه حق جواب است  
شنیدم و بالو گفتم ۵

عالم دل عالمی است هر دو جهان اندر | کیست که هر دم کند عزم تماشا در دل  
نقاست در رساله مکیه ذکر میکند که ذکر الله تعالی فرض علی الطالبيين الحسین  
قال الله تعالی اذکر الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم لفظا ذکر فرام است و امر براس و جوب  
و فرض است پس هر آینه ذکر فرض باشد و ازین نص اشارت است که ذکر در حال قیام و قعود  
اضطجاع درست باشد و ما ذکر فی تفسیر حرر المعانی قوله تعالی الذین یذکرون الله قیاما  
و قعودا ان المالد من کلائیة المدا و مة علی ذکر الله در حال نیرا چه مردم خالی نباشد  
از یک حالات ثلثه یعنی قیام و قعود و پیروزون و در خلاصه و خانی افتاده است که یا امر التبیح  
و التهلیل مضطجعا و کذا یا یا صلوة علی النبی علیه السلام و ابن عباس رضی الله عنه  
در معنی آیه مذکور گفته است که ذکر کنید خدا را در شب و روز هر جائیکه باشد خواه در سفر خواه در حضر  
و هر حال که باشد خواه در غنیت خواه در فقر خواه در مرض خواه در صحت خواه در سر خواه در علانیه یعنی  
همه حال و هر حال از ذکر خدا غافل نباشد الغفلة من اکبر الکبایر -

قطب العالم قدس سره گاهی در بیان این آیه می شنند و بعد بیان او این دو هر  
میخوانند که موافق مفهوم آیه مذکور است حاضران را شوقی و طالبان را ذوقی تمام دست میزد  
و فرج برنج میکشاد و نیست و و هـ



او حُت بیست لُیْت لیجی

بسته کو راند حیس نه کیجی

قطب العالم قدس سره فرمودند که در خیر است رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است  
 بدستی که مرغایر افروشتگانند که طواف میکنند و در چهار راهها و میوه ندها اهل ذکر را پس  
 چون بیان فرمودی که ذکر خدا تعالی میکنند و نکند یکدیگر و بگویند که بشتابید بوسه حاجت  
 خویش گفت بنیامیر علیه السلام پس میگید ندها اهل ذکر را بر پا نه خویش تا آسمان دنیا  
 و زیر یکدیگر آید تا چون اهل ذکر مستغرق بذكر میشوند پر می زند آن فرشتگان  
 سوسه آسمان حق سبحانه تعالی که عالم همه چیزها و داناتر باحوال آن ذکراست می پرسد  
 ایشان را از کجایم آید جواب گویند آمدیم از نزدیک بندگان تو که در زمین اند پس بر سر  
 خدا تعالی ایشان را دوی داناتر است باحوال ذکران چه میگویند بندگان من فرشتگان  
 جواب گویند که تسبیح میگویند و به پاکی یاد میکنند ترا و کبیر میگویند و به بزرگی یاد میکنند ترا و چگونگی  
 و تمجید میگویند یعنی لا اله الا الله و تمجید میگویند و به بزرگی یاد میکنند ترا یعنی کاحول و کلا  
 قولا لا اله الا الله میگویند پس بگوید خدا تعالی هست که دیدید آن بندگان مرا فرشتگان  
 جواب گویند که سوگند خدا که ندیده اند پس بگوید خدا که چگونه باشد اگر بنده ایشان را فرشتگان  
 گویند اگر به بندگی باشند سخت تر عبادت کنند و تمجید و تسبیح بیشتر گویند ترا پس بگوید  
 خدا تعالی اکنون چرمی طلبند ایشان از من فرشته گان گویند از تو بشت می طلبند پس بگوید  
 خدا تعالی هست که دیده اند ایشان بشت را فرشتگان را گویند و الدیار بنده اند  
 ایشان بشت را با حق تعالی که چگونه باشد اگر به بندگی باشند فرشتگان گان که بنده اگر به بندگی

بهشت را حسی سخت تر و طلبی درختی بیشتر باشد براس بهشت ایشان را بعده  
 خداوند تعالی بگوید از چیز پناه میجوید فرشتگان جواب گویند از آتش دوزخ پناه  
 میجوید بگوید خدا تعالی هست که دیده اند ایشان دوزخ را فرشتگان جواب گویند  
 و الله یا رب ندیده اند آتش دوزخ را باز فرمان شود چگونه باشد اگر به بینند آتش دوزخ را  
 فرشتگان جواب گویند اگر ایشان به بینند آتش را سخت تر باشد از روی که خفتن  
 از آن آتش سخت باشد از روی ترسیدن از آن آتش آمرزشش خواهند این  
 بندگان از تو پس بگوید خدا تعالی اے فرشتگان گواه میگیرم من شمار ابدستی  
 که پیامبرم من ایشان را فرستادم از فرشتگان بگوید یارب در میان ذاکران فلان است  
 که نیست از جمله ذاکران براس حاجت خود آمده بود و نگاه میان ایشان نشست  
 حق سبحانه تعالی گوید هم قوه لایسقی اجلیسه یعنی ایشان قومی اند که بی بهره  
 نشود هفتین ایشان اول نیز پیامبرم و مغفور گرداندم -

و نیز قطب العالم قدس سره میفرمودند چون ذاکر ذکر شود معنی کلمه لا اله الا الله  
 در دل گذرانند تا خاطر بگرد و دل و زبان یکسان شود پس باید که زبان گوید لا اله الا الله  
 و خاطر بگذرانند لا اله الا الله و لا معبود الا الله و لا مقصود الا الله و لا محجوب  
 الا الله پس اگر بگوید لا اله الا الله پس رحیم الا الله پس غفور الا الله

تقاضاست ذکر افتاده بعضی شرایط ذکر آنست که نشیند ذاکر ربع و پنج شستن در  
 همه اوقات منهی است مگر در وقت ذکر گفتن که مصطفی علیه السلام چون نماز بباد او گذاردی



در مقام خویش بر بذر نشستی تا آفتاب برآمدی -

و بعضی از سلفراط ذکر آنست که ذاکر روئے خود را بقبله آورده و دست را بر هر  
دوران نهد یا بگیرد و بکف دست چپ خویش پشت دست راست خویش را بگیرد و باطن  
ابهام دست چپ ظاهر ابهام دست راست را چنانکه رسول خدا متعالی علیه السلام کرده است  
ذکر کرده امام حلیمی رحمه الله در کتاب خویش -

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند که چون ذاکر مربع نشیند و دست برزانند  
باید که تر انگشت پا را بر است را بر رگ کیماس هندو رگ کیماس رگی را بگیرد که با بطن  
دل مربوط است چون قوت ذکر در آن گاهی رسد و حرارت باطن میشود و نیز قطب العالم قدس سره  
در این دو صورت که شیخ قطب الدین دمشقی رحمه الله علیه بیان کرده است و آغاز تلقین  
ذکر ذاکر را جلسه می آموخت در حال ذکر ذاکر بر آن طریق نشسته بذر مشغول می شد که آن جلسه  
نیز حرارت باطن می شد و اثر او در تبدیل میرسد بعد از چندگاه سه جلسه دیگر آموخت از آن  
کار با علی میرسد و عالم طیر و سیرود می نمود آری میرسد چنانچه باید و مادی چنانچه  
شاید بعد از تلقین بر بصورتها مستطوبه قلب باشیخ مراقبه و پاس انفس و نفی خواطر مبتدی  
را هم ترین ریاضات است هر که قابل و لایق آن میدی می آموخت طریق جلسهما مسطور  
و مراقبه پاس انفس مذکور هر یک تعلق بحدود مرشد دارد از غایت باری قلم در نوشتن  
اوطاقت نمی آرد -

نقاست ذکر خاده و یکبار لا اله الا الله بقلب صر مع الله تکرار کند یعنی کرات و مراتب

در گفتن لا اله الا الله باشد بلی حاضر و گاه با خدایتعالی -

قطب العالم قدس سره میفرمودند فاکر باید که از حضور تمام ذکر گوید و حق را حاضر بر بند و اگر  
آن مرتبه ندارد که حاضر بیند باری حاضر داند از دایره مسلمانی بیرون نشود و البته در ذکر از غفلت دور  
باشد که الغفلة فی الذکر کما شد من الغفلة عن الذکر و در ذکر گفتن  
شیخ قطب الدین رحمته الله فرمودند خافضاً صوته یعنی فرود آورده باشد و از ذکر  
را یعنی چون ذکر را با قوت و شدت بگوید باید که آواز فرود برد و کاین نیز مهر حرارت ذکر باشد  
و اثر زودتر بدل رسد و پرده شقاق سوخته گردد و نور که در اسم الله مودع است بدل  
حقیقی پیوندد و در پیچیدل حقیقی کشاده شود و خانه ظلماتی بدین از نور دل روشن گردد و  
در وقت ذکر گفتن خامضاً عینیه باشد یعنی فرود برنده باشد هر دو چشم را یعنی در حاله ذکر هر دو  
چشم را نه در دور برد راستا و چپا پیش نظر کنند تا در تفرقه غیر نیفتند -

نقاست ذکر افتاده و یخنج کلا اله من صمیم فواحه بقوة شديدة مع اطلاق کل  
تعلق فی قلبه نافیاً جمیع خواطر ضار کان او نفعاً و یدخل کلا اله بالبقوة  
الشدیدة فی قلبه مشناً توجیه قلبه الی الله یعنی بیرون آورد ذکر لا اله الا الله از میان دل  
خویش بقوتی سخت یا بیرون آوردن هر تعلق که باشد و دل در آن حالت که نفی کننده  
باشد جمیع خواطر خود را نافع باشد آن خاطر یا مضر باشد آن خاطر دور آرد کلا اله با قوت سخت  
و دل خویش در آن حال که ثابت توجیه دل خود را سوختن خدایتعالی  
قطب العالم میفرمودند قدس سره کلا اله را از چپا آغاز کند تبیظیم کار از انان بگردد



والله رابح لپستان راست فزود و اول الالههم ازا بخار دارد و الله مجر را به پستان چپ که در اکثرین  
 دران جانب مودع است فزود و چون که حرارت بدل صورتی شکل رسد دل از ان متاثر  
 شود و انشراح صدر پدید آید و طمینان دل حاصل شود و شرائط و آداب ذکر بسیار است  
 تمام و در سال مکيه مذکور است و بغير رعایت شرائط آداب ذکر مفید نمی باشد و مقرر نمی و هر  
 اگر رغبت افتد انجا به بند و شیخ قطب الدین دشتی رحمه الله گفته که یکی از شرائط ذکر  
 آنست که موطبت نماید بر فاضل ترین ذکر و آن لا اله الا الله است و معرفت المریدین  
 و دلیل السالکین آورده است که ذکر ماورسیان شیخ طبقات سه ذکر است یکی لا اله الا الله  
 محمد رسول الله - و دوم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر -  
 سوم یا حی یا قیوم پس مکنله شده و هو السميع البصیر و در مصابیح الشیخ الاسلام  
 صدر الحق و الدین رضی الله عنه آورده است که در خلوت پیوسته ذکر باشد بکلمه لا اله  
 الا الله و هم باز گوید محمد رسول الله ذکرش در برابر پیشتریم گویای لا اله الا الله شود  
 چون بخود باز آید محمد رسول الله بگوید -

و در فتاوی صوفیه گفته است که ذکر الشیخ فی وصیة ان اولی الاذکار کلمة لا  
 اله الا الله فاذا قالها نظر الی قدم الحق فاثبتة و ابطل ما سواه و لیقول فی  
 المة الثامنة او العاشرة محمد رسول الله لان یغلب لوقت فیکون بحکم  
 یکلف ما لیس فی وسعة فان ذلك عنه سوء الاذاب -

قطب العالم شیخ مینا قدس سره چون میخواست تذکر را شروع کند سرت در دو

و میفرستاد بعد از این آیه میخوانند فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا الله هو عليه توکلید  
 و هو رب العرش العظيم بعد از آن کلمه لا اله الا الله با و از این میگفتند سیوم کرت محمد رسول الله  
 میگفتند بعد با و از این شروع ذکر میکنند کرت لا اله الا الله میگفتند و هم کرت محمد رسول الله  
 میگفتند بعد با و از این شروع ذکر می کردند و تا آنکه وقت می بود و هم باری می کرد لا اله الا الله با و از این میگفتند چون بخود باز می  
 آمدند محمد رسول الله میگفتند و میفرمودند بین طریق عمل هر روزی که چون شروع آن کرت سیوم محمد رسول الله گفته میشود  
 تلقین میشود که در وقت تلقین پیر از اسم است که سکر کرت کلمه میگویند پس سیوم کرت محمد رسول الله  
 میگویند و هم کرت چون شروع کرده می شود و هم کرت محمد رسول الله گفته می شود بد آنجه  
 در بعضی کتب گفته است که هم کرت محمد رسول الله گفته می شود و عمل بدان می شود.

و نیز قطب العالم قدس سره میفرموده اند که عمل رئیس العاقلین شیخ توام الحق والدین بهین  
 بوده است و در اساس الطریقه که تصنیف رئیس العاقلین مذکور است نیز برین اشارت میکنند  
 حیث ذکر فیہ و اگر در آن وقت که بزرگوار مشغول خواهد شد اول این آیه بخواند فان تولوا فقل  
 حسبی الله لا اله الا الله هو عليه توکلید و هو رب العرش العظيم بعد از آن لا اله الا الله بگویند  
 بعد از آن چنانکه بزرگوار گفته شده است مشغول شود.

و از فتاوی صوفیه معلوم شد که بعد از هشتم کرت یا هم کرت محمد رسول الله بگوید چنانچه بالا  
 مذکور شد.

قطب العالم قدس سره بعد از فراغ از ذکر صلوات میگفتند و این دعا میخوانند یا الله  
 انا ذکرناک علی قدر قلة عقلنا و علمنا و فهمنا فاذا ذکرناک علی قدر سعة رحمتک و فضلتک



یا خیر الذکرین ویا احسن الراحمتین -

و نیز مضمون مذکور که اگر جماعتی را هیچ کس ندانند با ایشان ذکر گویند بهتر بود و حلقه نشستن در حالت ذکر سنت المشایخ را هر چه جایز و پسندیده است -

و در خزانه جلالی مذکور است هر کس که ذکر گوید اگر جماعتی را طلب کند که ذکر گویند با ایشان ذکر گوید فاضلتر باشد و من شرطه اینست که یا خذ هذا لذكری بالتقین من اهل الذکر كما اخذ الله ابيه رضى الله عنهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما روى شبل بن اوس وعبادة بن الصامت حاضر بعد قه کنت انا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قال هل فيكم من قريب يعني اهل الكتاب قلنا يا رسول الله فامر بخلع الثياب فقال ارفعوا ايديكم تقولوا لا اله الا الله نرفعنا ايدينا ساعة ثم وضع رسول الله عليه السلام يده ثم قال الحمد لله اللهم انك بعثتني بهذا الكلمة و امرتني بها و وعدتني عليها الجنة انك لا تتخلف الميعاد ثم قال البشر و افان الله قد غفر لكم و قد لقن الصلابة التابعين من المشايخ شيخا بعد شيخ الى ان رما تناهذه اهل من كان اهل الذکر منهم كما كانت الصلابة رضى الله عنهم قال الله تعالى و امرهم كلمة التقوى و هى كلمة لا اله الا الله و كانوا احرى بها لانهم اخذوها من رسول الله صلى الله عليه وسلم بالثنتين و اهلها لنفوذ الكلمة باطنهم

بآه نوا -

و بعضی از مشایخ ذکر آنست که بگوید این ذکر را به تقیین اهل ذکر بخواند گفته صحابه رضی الله عنهم

اجمعین از رسول الله علیه السلام و کرقین صحابہ تلقین را از رسول الله ثابت است و حدیثی که  
 روایت کرده است شداد بن اوس و عباد بن صامت حاضر بود که تصدیق بنداشت عباد مرشدا  
 درین روایت کردن پس گفت شداد رحمه الله من نزدیک رسول الله علیه السلام بودم تا که گفت  
 رسول الله علیه السلام هست در میان شما غریبه یعنی اهل کتاب گفتیم ما نیست در میان کافر  
 پس بفرمود رسول الله علیه السلام ما را بپشتن در تا چون در را بستم گفتم رسول الله علیه السلام بدارید  
 و شما و خود را پس بگوید لا اله الا الله پس بر داشتیم ما دستهای خود را ساعتی و این کلمه  
 بگفتیم پس بنهاد رسول خدا و دستهای خود را پس گفت الحمد لله الی آخر یعنی سپاس  
 و ستایش من خدا را است عز وجل را که بار خدایا بدستی که بعت کردی مرا بدین کلمه و تو که فرمودی  
 مرا بدین کلمه و تو وعده کردی مرا بدین کلمه بپشت بدستی که تو خلافت کنی وعده را امید است که مرا  
 بوعده رسانی و سزاوار گردانی پس گفت رسول الله علیه السلام مرده باد شما را بدستی که خداوند تعالی  
 بیا مرزید شمارا تحقیق تلقین کرده اند صحابہ تابعین را از مشایخ شیخا بعد شیخ یعنی صحابہ چنانچه  
 از مصطفی علیه السلام تلقین یافتند تابعین را همچنان اموات و تابعین نیز مشایخ تبع تابعین را  
 تلقین کردند تبع تابعین مشایخ دیگر تلقین کرده اند و همچنین شیخا بعد شیخ تلقین جاری بوده است  
 تا زمان ماکه این زمانه است مشایخ رضوان علیهم تلقین کرده اند هر که را بوده است و از اهل ذکر  
 چنانکه صحابہ بودند فی الله عنهم گفت خداوند تعالی لازم گردانید خدا را تعالی ایشان را کلمه تقوی  
 و کلمه تقوی لا اله الا الله است که دین اسلام بدین کلمه متحقق است و بودند صحابہ سزاوارترین  
 کلمه زیرا که ایشان گرفته اند کلمه تقوی را از رسول خدا و عایه السلام تلقین و بودند ایشان اهل حق



کلمه تقوی را از جهت نافذ شدن و شایسته الیک کردن کلمه تقوی در باطن بتأثیر وادان نور الهی نور کلمه تقوی  
در باطن صحایک باطن مصفا و پاکیزه بود و در اثر میگردی و بتمام اعلی میرسانیدی پس هر آنکه صحایق بدین  
کلمه و اهل این کلمه بودند تا بعین و تبع تابعین و شیخا بعد شیخ را تا الی یومنا ندیدین دولت رسانیده  
اند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

**فصل** ثبت عند ائمة الطریق من الصوفیة و سادات السلوک ان علی  
ابن ابی طالب رضی الله عنه قال یا رسول الله دلنی علی اقرب الطریق الی الله و سهلها  
علی عباده و افضلها عند الله تعالی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی  
علیک بمدا و مة ذکر الله تعالی فی الخلوة فقال علی هکذا افضیلة الذکر و صلی للناس  
ذاکرون فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی علی لا تقوم الساعة علی وجه  
الارض من یقول الله الله فقال علی کیف اذکر یا رسول الله قال علیه السلام غرض  
عینک و اسمع متی فقال علیه السلام لا اله الا الله ثلاث مرارة و علی سمع ثم قال لا اله  
الا الله ثلاث مرارة و البقی یشمع یعنی ثابت شده است نزدیک آئمة طریق از جماعت صوفیه و  
معتبران طریقت و حقیقت بدستی که علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گفت یا رسول خدا  
را انجونی کن مرا بر ایهی که نزدیک ترین راههاست سوے خدا تعالی و آسان ترین راههاست  
بر بندگان خداوند تعالی و فاضلترین راههاست نزدیک خداوند تعالی پس گفت رسول علیه السلام  
یا علی لازم گیر خداست ذکر خدا و تعالی و خلوت یعنی در خلوت ذکر بسیار با حضور تمام همیشه بگو  
و خبر این راه است دیگر بپوی پس گفت علی رضی الله عنه اینچنین است فضیلت ذکر و همیشه مردمان ذکر میکنند

پس گفت رسول علیه السلام یا علی قیامت قائم نشود و از حال بحال تبدیل نشود و حال  
 نیست که بروی زمین کسی باشد که میگوید الله الله یعنی الله و ذکر میگوید خدا را خدا  
 پس گفت علی رضی الله عنه پس چگونه ذکر گویم من یا رسول الله گفت رسول خدا علیه السلام بر بزرگوار  
 خود و شما از من پس گفت رسول علیه السلام لا اله الا الله سب بار و حال نیست که علی رضی الله عنه می شنید  
 پس گفت علی رضی الله عنه لا اله الا الله سب بار و حال نیست که بنیام علیه السلام گفته علی را می شنید و بعد شنیدن نگو  
 پسندید پس تلقین کرد علی رضی الله عنه ذکر می شنید و حسن بعد از تلقین کرد و حسن عیسی را چنانچه تا امروز در میان شیخ جاز  
**قطب العالم شیخ محمد بن قطب المعروف به شیخ مینا قدس سره تلقین ذکر گرفته**  
 اند از بندگی شیخ ساجد و بندگی شیخ سازنگ را از بندگی شیخ یوسف ابرجی و بندگی شیخ یوسف را  
 از بندگی مخدوم جهانیان سید جلال الحق والدین و بندگی مخدوم جهانیان را از بندگی شیخ امام الدین گازرنی  
 و شیخ امام الدین را از برادر خود شیخ امین الدین گازرنی و شیخ امین الدین را از او و خود شیخ اوجا الدین  
 بن عبدالعزیز مسعود و شیخ اوجا الدین را از شیخ اصیل الدین قدس سره و شیخ اصیل الدین را از  
 شیخ رکن الدین ابی الغناصم بن فضل بن ابی قاسم الخطیب و شیخ رکن الدین را از شیخ قطب الدین  
 بن ابی رشید احمد بن محمد حنیف اهری و شیخ قطب الدین را از شیخ ضیاء الدین بن ابی نجیب عبدالقاهر  
 بن عبدالعزیز مسعود و شیخ ضیاء الدین ابی نجیب را از شیخ احمد غزالی و شیخ احمد غزالی را از ابی  
 حفص عمر بن محمد عمادیه السمری و شیخ ابی حفص را از شیخ عثمان و بنوری و شیخ عثمان را از خواججه بنید  
 بغدادی و خواججه بنید را از خواججه سری سقطی و خواججه سری سقطی را از خواججه معروف کرخی و خواججه  
 معروف کرخی را از خواججه داؤد طائی و خواججه داؤد طائی را از خواججه حبیب عجمی و خواججه حبیب عجمی را از



خواجہ حسن بصری و خواجہ حسن بصری را از امیر المومنین علی کرم الله وجهه و امیر المومنین علی را از خواجہ  
کائنات خلاصه وجودات فخر مصطفی صلی الله علیه و سلم و بندگی مخدوم جهانیان سید جلال الدین  
را تملقین ذکر و خرقه خلافت از محملها سے مختلف بسیار بود بندگی شیخ سازنگ را چنانچه تملقین ذکر  
از بندگی شیخ یوسف ایرجی بوده است و از رئیس العارفین مخدوم شیخ قوام الدین نیز بوده است لیکن  
از بندگی شیخ یوسف بعد ترک دنیا و اشتغال بربودن بوده است اما از بندگی شیخ قوام الحق و الدین در هنگام  
شغل دنیا بوده است -

قطب العالم قدس سره میفرمودند که بندگی شیخ سازنگ بعد ارادت رئیس العارفین بندگی  
شیخ قوام الدین روزی یکدم بوسی مخدوم آمدند و مخدوم شیخ قوام الدین در حالت برون فرو بودند  
که ملک سازنگ جامه یکتار طوسی باریک بپوشید و از من ترا تملقین ذکر خواهم کرد و بر حکم اشارت  
قبول کردند بعد از فراغ تملقین فرمودند اگر جامه یکتار داری انشاء الله تعالی وقتی این تملقین من ترا کار  
خواهد آمد برکت نظر ولایت بندگی مخدوم حق سبحانه و تعالی سبب پیاده آمد و که بندگی شیخ سازنگ  
سازنگ شدند و شغل دنیا گذاشتند طلب مولی گرفتند و بکعبه معظمه زاد الله شرفها رفتند تملقین که  
بندگی مخدوم شیخ قوام الدین کرده بودند در کار آوردند و بندگی شیخ قوام الدین را تملقین ذکر از بندگی مخدوم  
جهانیان سید جلال الدین و از محملها سے دیگر هم بوده است و از بندگی شیخ قطب الدین و شقی  
رحمه الله مصنف رساله کنیه نیز بوده است -

حضرت شیخ سعدی رحمه الله ذکر کرده اند که در معیار التصوف که از تصنیفات حضرت شیخ  
قوام الحق و الدین است دیدم که حضرت رئیس العارفین شیخ قوام الحق و الدین رحمه الله از شیخ

قطب الدين رحمه الله تعالى ذكره حيث ذكر للمخدوم في معيار التصوف قال  
الفقيه العباسي الذكر سبب وصول وتصفية القلوب فلا يجوز للسالك  
المساكنة معه وقال الحسن لا اله الا الله تنظيف السر عن الاهته واذا خلا السر  
عن تعظيم غيره فلا وجه لهذا القول قال الفقيه العباسي سمعت من شيخ العالم  
العارف محمد بن القيومي الساكن في بيت المقدس انشد هذين البيتين رضي  
الله عنهما شعر

و تنكشف السراير والغيوب	بذكر الله تسبيح القلوب
فشمس لذات ليس لها غروب	وترك الذكر فضل منه حلالا

وسالت ايضا من الشيخ العالم بقية السلف قطب الحق والشرع والديار الشقي  
مولف الرسالة الملكية حين لقني كلمة لا اله الا الله وبين كفية النفي والاثبات  
قلت يا سيدي وبركتي اذ لم يبق في قلب السالك وجود الغير فما نفى بعده  
فاجاب الشيخ رضي الله عنه وادام بركته على العالمين ما دام وجود السالكين باق  
لا بد له من النفي لمن اعتبر الوجود حتى يزول اثنيته

**والجواب الثاني** لا بد للسالك من النفي لان نفى الوجود في محل الجمع و  
اما في التفرقة اثبات الوجود مثل اثبات وجود جميع الموجودات لان النظر الى السكون جمع والسكون  
تفرقة فلا بد ان نفى الموجودات ويدخل في افراد ليس للجمع حتى يصير مستهكما في  
الجمع وهذا المقام وعزمه لا يصل اليه افراد الموجودين العارفين لان الجمع والتفرقة



ثینا فیان کلا ان المشایخ المسالکین نظرهم الی الجمع اکثر ویراکتهم فی العالمین اوفرا اللهم  
اجعلنا من عجیم ولا تلحق منا من بركات انفسهم بحرمته البنی والہ

**نقاست** ذکر افتاده که مشایخ طبیبان دلداند چون طبیب بعلت بیمار جابل بود بیمار را بطب  
خود هلاک کند از آنکه دوا را برخلاف علت سازد که هر علتی را دوا سے دیگر است و هر جنوبی را مجموع  
دیگر است و هر مرضی را خاصیت دیگر است که آن را طبیبان حاذق شناسند طبیبان جابل اند  
بیس مرید تسلیم کند خود را با سے خدمت شیخ کامل و بی پرہیز از مخالفت شیخ گفته اند حقوق شیخ براه  
حقوق میغایم است و از حقوق مادر و پدر زیادہ است پس باید کہ مرید ظاہر و باطن و تحت  
اخصرہ پیر باشد و فرمان پیر را چنان تصور کند کہ گوے وحی است منزل ز آسمان اگر مرید براه  
پیر رود و بغیران پیس شود و مرید بود اگر براه مراد خود و در وصف بان پیر نشود و بر مراد خود  
نمیرد۔

**قطب العالم** قدس سرہ میفرمیدند کہ مرید را صفت موسوی نیاید اما آنکہ باید این است  
کہ ہوشیہ طالب دیدار مولی باشد بر سبب ارانی النظر الیہا گویا بود و صفت کرد کہ نباید نیست  
کہ چنانچہ موسی علیہ السلام را با خضر صوابہ اقا علیہ علیہ ملاقات شد بشرف صحبت او محفوظ گشتہ  
و لیکن در انحال خضر چنانکہ گشتی شکستن و کوک کشتن و عمل دیوار کردن چون موافق نشد و ساکت  
نماند با عرض پیش آمد و آن ہمہ ظاہراً و در اخلاف شیخ مینمود اما حقیقتہ خلاف شیخ نبود  
لاجرم خضر گفت علیہ السلام هذا فراق بینی و بینک تا بدانی کہ اعتراض سبب مفارقت حقیقی  
است اگر در موسی علیہ السلام اعتراض نبود سے از صحبت خضر جدا گشتی کند لکن مرید را شاید

کہ در افعال پہ نظر اہم اظہاراً اعتراض نکن تا از بکرت صحبت و خدمت ان نعمتی برگیرد و ہر چند از افعال  
و نظر مرید کشتہ بر نماید کثرتی را حوالہ با چشم خود کند و اگر خلاف شیخ نماید اتفاقاً کند کہ اگرچہ مرا خدا  
میںاید اما شیخ خلاف شرع نخواہد کرد و نظر او درین باب کامل تر است و آنچه کند از سر نظر کند۔

**نقل** آورده اند کہ مریدان خواجہ ابو القاسم گرم گانی رحمۃ اللہ خواہے دیدہ بود و پیش  
شیخ آن خواب را باز نمود کہ مرا چہ سخن میفرمودند و من گفتم چرا دشمن از من اعتراض کردید و ردے  
را گردانید یہ شیخ چون خواب شنید گفت اگرچہ ارادہ باطن تو جاے نماز نہ بود و خواب  
بزبان تو زندقی ہے برادر پیچہ و مرید ہے با چرا است فی آید مرید را با پیر از چون و چرا دوری  
شاید و یکی ان الصلح بحالہ یعنی باشد صدق بحال مرید باید کہ مرید با پیر صدق یکمالی شد  
کہ بنا بر این کار بر صدق است۔

**قطب** العالم میفرمودند قدس سرہ کہ در نواید السالکین آورده است کہ خدمت خواجہ  
معین الدین قدس سرہ فرمودہ است کہ وقتے ہم خدمت شیخ دوست چشتی حاضر بودم و حمد اہل بزرگان  
چشت ہم ہم خدمت شیخ حاضر بودند و حکایت اولیاء میرفت درین میان مریدے بیاد بنیت بیعت  
و سر بر قدم خواجہ نہاد فرمان شد بنشین بنست و گفت کہ من آمدہ ام تا ہم خدمت خواجہ مرید ہوم  
خواجہ در وقت خود بود و فرمود اگر قبول من عمل کنی ترا مرید بگیرم گفت فرمان شرف بود و چنانچہ  
تو کلمہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ میگوی اگر کیا رگوے و بدین اقرار کنی کہ لا الہ الا اللہ  
چشتی رسول اللہ ترا مرید بگیرم چون آن مرد را سخ بود بر گفت لا الہ الا اللہ چشتی رسول اللہ  
خواجہ اورا دست داد و بیعت مشرف گوانید و خلعت و نعمت در بر کرد و بعد از ان اورا گفت من کنستم



و که ام از بندگان مکینه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم هستم و کلمه یاس است اما از برای کسایت حال  
ترا میگویم و ترا از موم که درین اعتقاد با صدق داری که بمن آمده می نامیده شوی اعتقاد ترا  
استحسان کردم -

**نقاست** ذکر افتاده که شرط التلقین سه روزه بیانی و استحقاق است مردم را با هر شیخ وقتی  
که بخوابد تلقین بگیرد و در آن سه روز دایم با وضو باشد و ایم با ذکر باشد و وقت افطار اندک بخورد  
و اندک کلام کند و در شب خواب اندک کند و اکثر شب بیدار باشد و با خلق اختلاط نکند بعد سه روز  
غسل کند باذن شیخ نیت کند در آن غسل خروج از غفلت بسوی حضور پس پیش شیخ رود  
و شیخ تلقین ذکر و نصیحت کند چنانچه طریق تلقین و شرط او در رساله مکینه مذکور است اگر رغبت باشد  
در آن رساله ببینید.

و هر صمد و العباد میگوید چون غسل آرد بعد نماز حقیق بنده است شیخ آید و رو بقبله کرده بنشیند  
و در مقام شیخ و شیخ پشت بقبله باز دهد و تلقین کند -

**حضرت شیخ معمر قدس سره** فرمود که چون بیدار گشتی قطب العالم شیخ مینا قدس سره  
نواستند که این فقیر تلقین کنند ذکر صوم با شرایط مذکور بفرمود بعد از غسل بعد از نماز حقیق فقیر را  
طلبیدند و خود پشت بقبله بدارند و این فقیر امتیاز بقبله نشاندند مقدار سه خوشبو سه سحر  
بطلبیدند این فقیر ابدان دور محاسن مبارک خود استعمال کردند و چنانچه سند تلقین ذکر کا بر اعراف  
می آید بفرمود حجتا الله علیه رحمة واسعة -

**نقاست** ذکر افتاده که هر چند که ذکر را استغراق بکمال بود و ظهور سلطان ذکر بکمال شود ساعه ساعه

یوماً فیوماً در تراید باشد تا کار بمشاهده ذات رسد سلطان ذکر نوزیست که واقع میشود در ذکر  
از بالایا از پس باز پیش تا ذکر منتزل شده سجده کردن گیر و آما باید که ذکر درین ظهور سلطان ذکر  
پوشیار باشد که هنوز کار بیشتر است و این حال است که میگردد استغراق در ذکر و از احساس غایت  
سیکرو اند چنانکه وقت سجده عبد بن عمر رضی الله عنهما در طواف کعبه بود شخصی بر روی سلام کرد و شنید تا  
جوابش نداد آن شخص ازین معنی شکایت ظاهر کرد و عبد الله گفت کنانتری یا الله  
فی ذلک المكان -

قطب العالم قدس سره میفرمودند که وقت بندگی شیخ زید الدین قدس سره وقت مکرده  
نیان روز نشسته بودند یکایک سجده کردن گرفتند یا زبان منع کشادند که وقت مکرده است  
و سجده درین وقت مکرده باشد بندگی مخدوم از غایت شوق بالجام فرمودند عزیزان براسه خدا  
پیچ گویند که معشوق در نظر آمده است طاقت نمی تواند آورد -

درین محل قطب العالم قدس سره این دو سره فرموده اینست دو هر

سائین حیت چرخ جیب آئے	رست گشت ندکی جابائے
-----------------------	---------------------

نقاست ذکر افتاده که گویند لا اله الا الله محتاج است بسو او صافی که فایده نمدها  
الله الا الله بغیر آن صفتها -

صفت اول آنست که باند ذکر که ام چیز میگوید چه چیز را نفی میگوید و چه چیز را  
سیکرو انداما چیس که نفی میکنند آن اله اند که دعوی کند خدا را مانند نفس و هوا و شیطان  
و هوا برود و فروع است از دوسه شریعت و از دوسه طریقت آما از دوسه شریعت بسل کردن



نفس بسو چه چیز که لذت میگیرد نفس بسوے او بغیر داعیه شرع و اتباع این هوا موجب  
حرمان بخت است و آرزوے طریقت میل کردن نفس بسوے چه چیز که لذت گیرد باو که غیر  
داعی هدی باشد و اتباع شهوات مباحه و منع با شهوات مباحه موجب حرمان بخت نیست بلکه  
نافع هدایت خاص است اما چه چیز که قابل لا اله الا الله ثابت میکند که بدستی و اثبات میکند  
الله تعالی را پس تائید این ذکر کافی از غیر باشد و شیت مر خدا را -

قطب العالم قدس سره میفرمودند که ذکر چنانکه بزبان حرمت لا اله الا الله میگوید در دل  
هم معنی لا اله الا الله گوید یعنی پیوسته در وقت ذکر بدل گویند بخوانیم چه چیز که مر خدا را چه نسبت  
حال مرد مطالب در بدایت این باشد که این معنی در وقت ذکر بزبان دل بگوید -

و دوم صفت ذکر این است که باشد آن کلمه لا اله الا الله با تعظیم خداوند تعالی در  
دل آن ذکر و دل آن ذکر پر باشد از عظمت خدا تعالی از روی بزرگی زیرا که الله تعالی  
مطلوب ذکر و محبوب است -

و سیم صفت ذکر آنست که باشد با صدق ارادت و ذکر و محبت ذکر در دل از جهت رسیدن  
سوسه خداوند تعالی بشنایده دل زیرا که اگر ارادات اضعیف باشد آرزو برنده باشد و مصل  
را که نرسیده باشد اراده او سوسه صدق و محبت تا آنکه صدق محبت نشود از مجرد تمنا یا ارادت  
ضعیفه گاه برزود -

چهارم صفت ذکر آنست که ذکر گویند ذکر این کلمه را با حسن ادب و حرمت زیرا که اگر نباشد  
مر ذکر ادب و حرمت باشد آن ذکر سخت دل دور است دل قلیل الخیر کمذات فاسد غیر صالح و لایق

مرصبت متران و بزرگان را بس کشاده نکند خدا تعالی مراد را باب قرب و مشاهده جلوس  
سوسه خود یعنی ذاکر که دیر ادبی و محنتی نباشد هرگز ویرا قرب خداوند تعالی و مقام مشاهده و کشف  
روزی نشود و بمقام انا جلیس من ذکر فی نرسد.

و هر که برود سوسه اعلی علیین بحسن خلق خویش نباشد باو حسن ادب فرود آرد و ارباب ادبی  
اوسه اسفل السافلین یعنی هر چند که کس بمقام اعلی رسد تا اگر حسن ادبی از او اسب ترک آرد از آن  
مقام اعلی بمقام اسفل فرود آرد که التصوف کله ادب من منع عن کلام منع الخیر کله اصل  
درین راه ادب و حرمت است.

قطب العالم قدس سره باره فرمودند که از عل به بهشت رسند و از ادب بخالق  
بهشت رسند.

صفت پنجم مر قیل الا اله الا الله را عرقه است با خداوند تعالی جمع کردن هم یعنی همیوم  
را یک هم گردانند و در یکدل یکدوست که حتی قیوم است باقی گردانند وستی غیر و اندیشه غیر را نایل  
گردانند عارفی گوید ۵

یکدوست پسند کن که یکدل دارم	گردن بهب عاشقان عاقل داری
-----------------------------	---------------------------

نقاست ذکر افتاده چون عمل کند که مرید صادق عمل ذاکر را باشد ایط تمام که در ساله یکدند که  
انجیل روز و دم کشاده کرده شود آن مرید را باب مکاشفات و مشاهدات از عالم روحانیت  
قطعاً یقیناً زیرا که پیغامبر علیه السلام فرموده که هر که اخلاص کند مر خدا را چیل صبح یعنی چیل  
روز با رعایت چیل صبح در ذکر خدا با خلاص مشغول باشند ظاهر شود چشمهای حکمت از دل او



برزبان او  
**قطب العالم** میفرمودند و پیشی تخلص چون قبول حق میشود زبان و سعاد و ان حکمت  
 میگرد یعنی آن چه از زبان او برآید حق و صواب است برآید بلکه عین حق میشود این بیت  
 میفرموده

مستم برودیشان تاحق طلبم ز ایشان | انجا هم حق دیدم حق جانب درویشان  
**نقل است** ذکر آن داده که قال علیه السلام لطائف ما اهتم قالوا مومنون فقال عليه السلام  
 ما علامته ايها نكم قالوا الصبر على البلاء ونشكر على الرخاء ونرضى بما وقع القضاء  
 فقال مومنون ورب الكعبة وفي رواية انهم حكماء علماء كادوا من فقههم  
 ان يكونوا انبياء وقال تعفو الكلباير ذكر الله تعالى على الصفاء ينسئ العبد ملة البلاء  
 پيغامبر عليه السلام فرمود و الله را کیستند شما گفتند آن طائفه مومنان پسر گفت عليه السلام حبيت  
 علامت ايمان شما گفتند ما صبر كنيم بربا و شكر گوئيم بر بن آسانی و نعماء و راضی باشیم بكمالها  
 خدا پس گفت پيغامبر عليه السلام شما مومنانيد و گوئيد پروردگار كعبه دور روايتي ديگر بخا  
 مومنون و رب الكعبة انهم علماء كادوا من فقههم ان يكونوا انبياء يعني چنين باشند  
 بد رستی كه ایشان حكيمانند و علماء راند نزد كيند كه از فقهاست خویش باشند پيغامبران و  
 گفتند بعضی بزرگان ذكر كردن خدا را با صغار باطن فراموش ميگذاشتند بنده را تلخی بلا يعني هر چند  
 كه ذكر ايت با صفا دور است از تلخی بلا

**قطب العالم** قدس سره میفرمودند روز پنجشنبه كلیب بخاری برخادم گفت كه نظر كن بر تمام

اندام من نیست محلی که آنجا گم نیست مگر زبانی خادم گم گفت آری همه جا گم دیده میشود مگر در زبان  
گفت کلیب همچنین است در دهن من که همه جا گم است مگر در دل و زبان را بر آری ذکر و شکر  
داشت است و دل را بر آری حضور و فکر که سختی این بلایا هیچ خبری نباشد چنین گویند کلیب  
مهر و مژده از شهر رسیدن آمد و در بادیه افتاد و شبی اصحاب چند رحمة الله رفتند و گرد او ایستاد  
و گوشت داشتند که درین حالت با خدا چه میگویند و شنیدند که میگفت یا رب انعمی کلیب و جنتی  
مخبر و مژده اکل بعد فاقه فاین خبر بر من و من المبارک آری پروردگار نام من سگله دهن من از بزم گداز  
و خوردن من فاقه است کجا است جبرئیل درین میدان بلایا معلوم شود که در دعوی بسیار کسیت  
اوست یا من -

آورده اند مشاهد نویری رحمه الله علیه رضی الله عنه و بیایا مبتلا گشت پرسیدند که زحمت را چگونه  
می یابی گفت زحمت را به پرسید که او را چگونه می یابد حال دل تو چیست گفت سی سال است  
که دل را گم کرده ام از سختی زحمت و از حال دل چو می پرسید -

قطب العالم قدس سره میفرمودند که مصطفی علیه السلام گفت ان الله یحب المؤمنین  
بالبلاء كما یحب احدا که الذی یتوب بالانسان یعنی همچنان که در راه آزارش کند پیوسته  
بآتش مومن طالب آزارش کند ببلایش باید که مومن چند آن بلا کشد و تحمل کند که عین بلا  
شود و بلا عین او شود تا از بلا بجزیرانه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا عزة اهلها  
اذ لک یومین معنی دارد و اما درین خواری همه عزت است قدر این خواری همان عزیزان دانند که ایشان از  
طفیل خواری بلا بعزت قرب خدا رسیده اند و راحت را از خود پیچیده اند -



قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ خدایتعالیٰ میفرماید غنیمت ظالم لنفسہ ومنہم  
مقتصد ومنہم سابق بالخیرات ظالم کسی باشد کہ در بلا ہار خدایتعالیٰ لشکوی و جزع  
و فرغ ظاہر کند و مقتصد کسی باشد کہ در بلا ہار خدا صابر باشد و سابق بخیرات کسی است کہ در بلا ہار  
خدایتعالیٰ لذت گیرد و عیش پذیرد و بزرگی گوید

ہر بلا کین قوم راحق دادہ است	زیر آن کنج کرم نہادہ است
گر شراب لطفک خواہد مدام	قطع کن دادی تہ سہر او تمام
انکہ تا این نبودت آن نبودت	بے بلا دور و در مان نبودت

قال المجتہد رحمۃ اللہ البلاء سلج العارفين وليقظة المريدین و بلاء لك العاقلین  
جنید گفتہ است رحمہ اللہ بلا چراغ عارفان است چنانکہ در شب تاریک چون چراغ پیش باشد  
چربیہ ز را بہ بنید نشناسد کذا لک عارفان چون بلا بر نزول شود چشم او خدا بینی کند و در  
عین بلا مشاہد حاصل کند و عارفان را اگرچہ در حالت غیر بلا تجلی و مشاہدہ ہست اما در بلا تجلی مخصوص  
و مشاہدہ مخصوص است

قطب العالم قدس سرہ میفرمودند کہ وقتی خواجہ بایزید علیہ الرحمۃ را عارضہ شکم بودہ است  
بر بام مسجد رفت تا قدرے آسایش گیرد و ناگاہ موزن پیش از صبح بالائے بام ہر اس اذان  
برآمد مردی کہ دید مبتلا بعارضہ شکم افتادہ است موزن بے مہربانی خواجہ را گرفت چند پایہ  
نزد بان کشا کہ کن آن آورد و با ہیبت و زجر تمام گفت ازین مسجد بیرون آئی خواجہ را در ان حالت  
بہر پایہ نزد بان ترقی و مشاہدہ و تجلی میشد ہر بار میگفتند کاشکے آن موزن چند پایہ دیگر میکشید

و تا ترقی تجلیات زیاده نریند.

**نقاست** ذکر افتاده که جمعی ساعتی کفاسه سنته.

درین محل قطب العالم میفرمودند که تب یک روزه مکفر گناہان یک سال باشد نه زیادت و نه نقصان سرانست که تب یک روزه خون یکساله را چون میخورد لاجرم بمقابله آن گناہان یکساله میرود اما بر انبیاء و صدیقان که بلا نازل میشود از صدق و اختیار ایشان است که ایشان بعد رسیدن بلا قدمی در مقام صبر و رضا ننهدند و درجه و ترقی شان شود.

**فصل ششم** از مشروطات این نفی خواطر است **مسالك** را و آن نفی خواطر سختین چیزهاست بر اصحاب مجاهده در ریاضت زیرا که خواطر از آدمی بسیارند و تمیز میان خواطر جز بر معارف منتهی را نباشد و مبتدی طالب را واجب و لازم است که همیشه در نفی خواطر سراسر اگان او حجتاً مشغول باشد زیرا که نفس دشمنی قوی و قدرتی می آرد و شیطان لعین دشمنه و دام در اغوا و بے راهی بسیار و پس سلامتی از تحریک نفس نشود و گمانکه نفس قرار گیرد و دل استقامت پذیرد و به تقوی و ذکر محض بود تا چون نفس قرار گیرد شیطان نا امید گردد و تمیز خواطر ممکن شود و تمام ذکر او طول و ارفاقان سرغبت الیه فعلیك بالرسالة المکیة.

**نقاست** ذکر افتاده که سیئیل المجید رحمه الله عن الخطرات فقال الخطرات اربعة خطرة من الله وخطرة من الملك وخطرة من النفس وخطرة من الشيطان ف الخطرة التي من الله ترشد الى الاشتراك و الخطرة التي من الملك ترشد الى الطاعة و الخطرة التي من النفس يجرد الى الدنيا و طلب عزها و الخطرة التي من الشيطان يجرد الى المعاصي

پرسیده شد بعد از خطرات پس گفت عین رحمة الله خطرات چهارانه خطره از خداوند تعالی  
است و خطره از فرشته است و خطره از نفس است و خطره از شیطان است پس خطره از خداوند  
تعالی ارشاد میکند بر آنست یعنی چنانست که گویند هر چه میگویند یا الهامی از دور یا نزدیکی  
میشود یا در سر بری فردی خوانند.

قطب عالم میفرمودند وقت بزرگ امام مردمان و نمازی شد تا چون پیش رفت مقتدیان  
را گفت استنود یعنی برابر شود و صفهاست برابر است کینند و در وقت گفتن این سخن آن  
بزرگو از بیوشش شد بعد از دور که بهوش باز آمد از حال او پرسیدند جواب داد وقت که من شمارا گفتم استنود  
در دل من ظالم از خداست انما و چنانست که گویند هر گوید یا عباد اهل استنویت ای طرفه  
عین حتی تقوال الخلق استنود یعنی برابر شود و راست بایستید.

ومی آرند که بنید گفته است رحمه الله و متعجبیام شدیم و از خدا تعالی خواستیم که اعانیت  
بجست بخش خداست در سر من گفت که این خال بینی و بلین نفس است یعنی میان من و خویش  
تو در میان من و غم ذات تو به طریق است که بدام باند و خطره که ملکی باشد ارشاد میکند بسوی  
طاعت یعنی بسوی فرمان برداری و عبادت و خطره که نفوس باشد میکشد بسوی دنیا و طلب کند  
عزت دنیا و خطره که شیطانی باشد میکشد بسوی مصیبتا.

اقل است ذکر افتاده که مشهور نزد یک شاخ صوفیه آنست که خواست چهار اندوه من خواهم  
از خداوند تعالی است تا هر چه میکند او میکند دیگر در میان بهانه است بلکه در همه چیزها میگذارد  
هم ازین است که صاحب رساله گویند رحمه الله لیکن بعضی آن خواطر را است که باشد



بغیر واسطه و بعضی بواسطه پس خاطر که بغیر واسطه است و آن چیز است پس آن خاطر با  
 است و در او حقانی است و اضافت کرده نشود بسوے خداوند تعالیٰ که بخیر است و او  
 با خداوند تعالیٰ و الاخر و ششم همه از خداوند تعالیٰ است لیکن اضافت بشر بسوے خداوند  
 تعالیٰ کنیم رعایت کلام کلاجل آنها غیر محال و الله تعالیٰ و لهذا گفته می شود  
 خالق الشیء و القابح بلک گفته می شود و خالق جمیع الکائنات خیر و اکان او  
 نشر ازیرا که تنها ضرورت نسبت بسوے خداوند تعالیٰ بسوے او است و خاطر که آن  
 بواسطه باشد اگر آن خاطر نیز غیر است پس آن خاطر مکی است و اگر باشد آن خاطر که بواسطه است  
 نشر پس اگر باشد آن خاطر بالمحاج و قصد چرایی معین که در آن حفظ نفس است پس آن خاطر  
 نفسانی است و آنکه بالمحاج و قصد چرایی معین نباشد پس آن خاطر شیطانی است و فرق میان  
 آرزو و نفس و آرزو و شیطان همین است یعنی نفس چون بواسطه خوشی و بچرایی  
 معین نخواهد طلب کند و المحاج نماید تا آن چیز معین که مراد است بکنان و شیطان چون داعی بسوے  
 معصیتی باشد و آن دعوی الهیه اگر ویرا اجابت نکند و فی الحال حاصل نشود بسوے و بسوے دیگر  
 تشابه زیرا که مقصود شیطان در هر فعل معین تحقیق نیست بلکه مراد آنست که مسلم را در سب راهی  
 افکند که امکن خیر اکان ذلک الفاعل و نشر

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمودند که بزرگ از صوفیه میگوید که من در خلوت و در محراب نشو  
 بودم ناگاه شیطان مرا در سوسه انداخت و در خاطر من گذارند که تو مرا عاقل و متبع سنت  
 مصطفی علیه السلام میباشی اگر کدام شایع و احادیث مصطفی را بساند و طلب کنی بهتر باشد ازین که

در مجاہد و خلوت باشی و ازان محروم بمانی ہدیرین بودم کہ ہفتے آواز داد من سیمع الاخبار من غیر واسطہ حلام علیہ سمعہا بواسطہ یعنی کسیکہ خلوت و مجاہدہ مشغول باشد حق سبحانہ تعالیٰ ویراہے واسطہ اخبار مصطفیٰ علیہ السلام و کلام شاخ رحمہ اللہ بشنوند پس حرام است بروشنیدن اخبار بواسطہ یعنی مقصود آنست کہ ہفتے آواز داد کہ مجاہدہ را نگذارد پائے از خلوت بیرون بیار پس یاد آوردم من قول شیخ محمد بن حسین سلمی رحمہ اللہ در آخر عمر میگفت استغفر اللہ ان الغلو فی الاسناد من نزہات الدینا۔ پس دانستم کہ این خطرہ شیطانیت نہ رحمانی و دور کردم آن خطرہ را و متنبہ شدم ناگاہ باز شیطان بعین درویشہ دیگر انداخت و گفت چہ نیکو است کہ شناختہ شود جملہ ما دو ہوسہار من و اگر تو کتابے تصنیف کنی دآن را جل الوری علی المرید نام کنی مترادف و باشد در دنیا و آخرت کہ طالبان بدو تسک سازند و از ذکر و حیل من خلاص یابند پس تصدیق کردم تا کتابے را تصنیف کنیم درین محل بیر من وارد سنگیش و متنبہ ساخت کہ این نیز فکر و حیل شیطان است میخواہد کہ ترا از ذکر و جمعیت قلب و انیت دور گرداند فابتنہت و بنہت۔

**نقل است** ذکر افتادہ کہ سالک را باید دانست کہ مطالبہ نفس بر دو نوع است و بعضی ازان مطالبہ حقوق است کہ چارہ نیست ازان و بعضی ازان مطالبہ حظوظ است پس آنکہ حقوق است ضرورت است زیرا کہ تو اتم نفس و بقا حیوۃ نفس بستہ شدہ است و شتر کار کردہ شدہ است بدان حقوق و اما حظوظ بیکے زایدہ است بر آن حقوق پس لازم است مرسلک طالب را جدا کردن حقوق از حظوظ تا بگذارد حقوق را یعنی بجا آورد و دور گرداند حظوظ را۔

و احیای بیداری لازم است ایشان را و قوت در حد ضرورت و تجاوز کردن ایشان را از حد ضرورت گناه است و حق ایشان هم ازین است که مشایخ گفته اند اخذ آسائیت المرید قایما مع الشهوات طالبا لخطوط النفس فاعلم انه کذا بک بس سالک بتندی را بی حقوق و ضرورت هلاکت بود و زیاده از حقوق ضرورت نیز هلاکت شود پس وقوف در حد ضرورت باید و زیاده از ضرورت نشاید.

و اما سالک منتهی پس حذر است کشادگی راه و فراخی و بیرون آمدن از تنگی ضرورت بسوسه بیابان مشاهده و مسامحت و گذاریدن خواطر خطوط باذن حق سبحانه تعالی یعنی سالک منتهی اهل مکاشفه و مشاهده است و مسامحت بانفس دارد که نفس را مطیع و متقاد گردانیده است راه کشاده است اگر چه از تنگی ضرورت بیرون آید و خواطر خطوط باذن الله گذرانند یعنی استیفاء خطوط کند و لذات و شهوات مباحه مشغول نشود.

قطب العالم شیخ مینا قدس سره میفرمودند که در قیام پیر پویه زنی پیش شیخ محی الدین سید عبدالقادر گیلانی رحمه الله علیه آمد و بجا به دخلت مشغول شد شیخ محی الدین چنانکه طریق مجاهده است بکم خوردن و کم گفتن و کم گفتن فرمود روزی مادرش پسر را بسیار از غریبه حال خوردنی کم شنید پیش شیخ محی الدین رفت و دید که ایشان جامه ناقص پوشیده و باغ و بهمت تمام نشسته مرغ و طعام دیگر میخورند عورت ناقص گفت ای شیخ پسر را بان گونه سیداری و چنان طعام میخوری و خود برین نوع میباشی و چنین طعام میخوری شیخ محی الدین طایفه از آن مرغ بدادند تا بخورد و چون آن زن دست بدان بر وجه بندیده است و فرقه اش تلخ و شور فرمودند اگر پسر تو چنین شود که مرغ



را مار و مار مرغ بسازد و ارمی رسد اگر پیش او مرغ بر طمس آرد بخورد آن عورت پیشان شد  
و توبه کرد -

و بعد آنکه درین محل مردانه است که سالک منتهی از سیاست نفس بازداشتن او را از شهوت  
ستغنی میکرد و درین محل بعضی غلط کرده اند که میگویند که سالک از زیاده صوم و صلاوة توافل  
بسی نیاز است و از بازداشتن نفس را از شهوات لایحتاج است چرا که جبلی و طبعی از سالک  
منتفی دور نیکر و الا آنست که سالک منتهی دیر اسطیع و نقاد و معطر میگردد -

روایت کرده اند از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفته است من نفس همچو شبان و  
گو سپیدانیم هر گاه از طمع جمع میکنم بطرف دیگر میروم و ندانم نفس را از هر خطی که  
من میکنم او بطرف خط دیگر میگریزد و صواب دین محال است که بگوید که سالک منتهی ناصیه  
اختیار را مالک است در اخذ و ترک گاه به زیاده اعمال بجای آرد و گاه به رفق النفس  
ترک آرد و گاه به حفظ نفس را سیاهه النفس ترک آرد و گاه به حفظ شهوات را از رفتن  
بالنفس استیفاء کند و این استیفاء حفظ گاه به نیت رفق نفس باشد و گاه به نیت رفق اذن حق  
سجاء تعالی باشد که بعضی سالکان کاملان از حق سجاء تعالی اذنی خواسته اند و گاه  
باستیفاء غلو و رفق النفس شمول شده و بلا کسی که حرام و منوع شدعی بودی  
او را از خداوند تعالی اذنی خواستندی تا آنکه فرمان من شدی که شمار احوال بگردانیده ام بخورید و  
این کار کسی نباشد که او به زبان و مقربان است -

قطب العالم قدس سره میفرمودند که روزی دو عارف نشسته بودند و عورتی حلوئی

پیش ایشان آورد یکس از ایشان گفت که این را بردار که خوردنش مباح است که از اهل  
ریاست دیگر سمرقند و بعد از زمانه گفت باز تا بخوریم تا همان حلوا را پیش من آوردند تا  
خوردن گرفت و آنکه گفته بود که خوردن آن مباح است و این طلبیدار هم حلوا را بخورد بعد از آن  
مداغ از پدر سید مذکور بودی که اول گفتی که خوردن آن مباح است بعد از آن که  
بزرگوار شرافت طلبید همان حلوا را بخورد جواب داد که چون آن عورت حلوا را پیش من آورد و به تحقیق  
دانستم که از اهل حرام است گفتم نخورم و چون آن بزرگوار سمرقند را از من شنید که از من  
نخوردن فراموش شد که از بهر تو حلال گردانیدم بخور و هر کرا بانی بخور آن چون چنین  
دیدم بیایم و خوردم -

**نقشه** ذکر افتاده فاذا و اظرب علی نفی الخواطر و هو الشرط الا عظم بل هو  
خلاصة امر الخلو و وصل الى الحقيقة التفريد والانس و يتبدل اللقاء الشيطان  
بالهام الرحمن و حديث النفس بمكاملة الروح والقلب و بناجات الحق سبحانه  
ان شاء الله یعنی پس چون هو غلبت میکند سالک بر نفی خواطر این نفی خواطر شرطی بزرگ  
است بل خلاصه کار خلوت است آن هنگام میرسد سالک به حقیقت تفرید و انس با خلوت  
تعالی و بتبدل می شود القا شیطان بالهام رحمانی و بتبدل می شود حدیث نفس بمکامل روح  
و دل بناجات حق ان شاء الله تعالی رئیس درویشان و محقق عارفان شیخ قوام الحق و المومنین  
رحمة الله علیه میفرمایند که در این شرط وصول الی السجود و تفرید است و آن حال شدن  
دست و باطن است از غیر حق تعالی بیچسبیدن این دو صفت بخورده راه نیافته است

کسیکه رو بخدا آورد اورا یافت پیش همت او تا جباران عالم چون گدایان توی دست و بی نوبان  
سالنامه

در مملکت فقر زمانه گزری کن      تا قیصر و خاقان تا این گدایان

**فصل ششم** از شروط ثانیه بطلب القلبی الشیخ من جهة الاستدراج  
لأنه رفیق فی الطریق یعنی شش بفتح بطل و دل باشیخ است از ادوات نامنیر که شیخ رفیق  
است در راه تا آنکه با رفیق بطلب قلب محکم نشود و منزل و مقصد رسیدن آسان نشود و در بطلب قلب  
باشیخ آنست که دل خود را با شیخ دارد و در حانیت شیخ را حاضر داند و از راه باطن باشد آرزو  
استمداد همت کند و در وقت ظهور شیاطین و عارضات دیگر در ظل ولایت او گریزد و اول ذکر  
شیخ را یاد و گزین واجب داند بدان معنی که شیخ درین دعوی که میکنم یعنی میخوانم هیچ چیز  
خدا سزاوارتر باشد و در همه احوال شیخ را یاد و در عالم غیب آشنائی حاصل گرداند اگر چه کار  
به نهایت رسد هم بهتر است شیخ و همت شیخ محتاج بود -

**نقاسه** ذکر افتاده که علی المریدان یعلم انه لیس احد من مشایخ و قته ان  
یوصله الی الله غیر شیخه و ان کان کل واحد من المشایخ موصوفاً بهذا  
الخاصیة فانه لو حضر بیال المرید ان فی العالم احد یوصله الی الله لکان غیر  
شیخه کصرف فی الشیطان و اعجبه من خلوة سراً بتبلغ هذا التصرف الی ان یتمثل  
بصورة شیخه و یریه اشیاء یفسد بها اعتقاده یعنی واجب است بر مرید که باندیشه  
که نیست هیچ یکی از مشایخ وقت او که برساند ویرا سوسه خدا یتعالی را بجز شیخ او اگر چه باشد



هریکه از مشایخ موصوف بدین خاصیت مذکوره حقیقت مسطوره یعنی باوصاف کمال  
در ساله مذکور است پس بدستی که اگر بگذرد و ببال مرید بدستی که در عالم هست شیخی که برساند  
ویرا سوسه خداوند تعالی خبر پیروی تصفیه کند در شیطان و بلغزانند ویرا از خلوت و  
و بسا باشد که برسد این تصفیه شیطان سوسه آنکه تکتش کن شیطان بصورت  
پیروی و بنماید ویرا چسبندگی که فاسد گرداند بدان چیزها اعتقاد و و از شاست آن  
از راه بے راه گرداند.

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود که در خزانه جلالی کیفیت مکتوبه که بجانب بندگی  
شیخ قوام الدین است قدس سره میفرمود که در خزانه جلالی کیفیت مکتوبه که بجانب بندگی  
بن ظهیر الدین که تفسیر الکرچون هر یک اقبل تمام الارادة والارشاد شیخ نقل کند واد درین راه خا  
ماند زیرا چه صلاح کار خود نداند و حصول او بجهت نوع باشد و چگونه مشغول شود و غنی داند اگر از برای  
تکمیل نفس خویش بر فائق مشایخ طبقات رود و تحت شیخی واصل و مرشد کامل در آید  
و محکوم او کمالیت تحت ید الیافسال گردد و اطاعت آن شیخ بر نفس خود واجب داند که مشایخ  
گفته اند من خالف للمشایخ لعمریه ابدلاً و این مرید بوقت مشایخ طبقات کرده باشد  
چنانچه بعضی مشایخ بدین صفت واقعه مبتلا شده اند و خود را در تحت تصفیه شیخی دیگر در آورند  
تا آن نقصان نماند مستحسن طریقه مشایخ طبقات چیست بکرم عیم خود این عیب را در استگیری  
کنند و بیان نمایند.

جواب تفصیل این سئوال تحقیق اسوله در کتاب تحفة البهرة فی الاسولة العشرة

و در کتاب سلوک دیگر می گوید که شیخی دیگر میوند تا او را تکمیل حاصل آید و سعی او ضایع  
بطل نشود.

و در تحفه البیروت می نویسد که هر چند که شاخ بیشتر باشد میان او میان حضرت رسالت پناه  
صلی الله علیه و آله و سلم و علم فخریه روشن تر باشد چنانچه شمع و چراغ در موضعی که بیشتر باشد روشنای  
بیشتر پیدا آید.

و از بعضی کتب اصحاب شیخ نجم رحمه الله علیه معلوم شده است که خدمت شیخ نجم الدین  
قدس سره را شیخ بوکی شیخ سمیل بصیر دوم شیخ عمار یاس و سیوم شیخ فیض الدین ابو  
نجیب رضوان الله علیهم اجمعین ازین سمت او را شیخ ستراش میگفتند زیرا چه بدو قوت  
او از سلسله شیخ بود چون از طبقات شاخ صوفیه این سخن سخن در مرضی است واجب باشد  
بر آنکه در بابیکار ضایع گذارد و در حکیم شیخی و آید تا حق او را کمالیت روزی کند.

نقاست ذکر افتاده علی المریان یقین آن روحانیت الشیخ غیر متخیزه بود موضع  
دون موضع و کلاما لیکون متخیزا استوی الیه الا ممکنه کلهما ففی ای  
موضع یکون المرید لا یفارق روحانیه الشیخ وان کان یفارق شخصیه  
و البعدانما یتعلق بالمرید یعنی لازم است بر مرید که یقین کند بدست که روحانیت شیخ  
غیر جاسه گیرنده است به محلی نه محلی و هرگاه که نباشد روحانیت شیخ جاسه گیرنده بکافی  
برابر شود بان شیخ همه محکما پس در هر محلی که باشد مرید جدا بنود آن مرید را روحانیت شیخ اگر چه  
باشد که جداست آن مرید از شخصیه شیخ دوری تعلق ندارد مگر یکدیگر هنوز به مقام روح نرسیده است

و شیخ بمقام روح رسیده است و عروج از مقامات روح کرده لاجرم روحانیت او جابجایی  
 گیرنده بمکانی نه بمکانی بنا شده و از مرید جدا نبوده بل باشد که اهل عروج از مقامات روح را چون  
 انتقال روح و عالم تشاکل روح دست داده باشد در ساعت واحد بجهانهای مختلف  
 حاضر شوند.

قطب العالم قدس سره میفرمودند که در ماه مبارک رمضان بعضی مریدان و معتقدان چون بندگان  
 مخدوم جانیان سید جلال الدین را دعوت میکردند بندگان مخدوم در بهشت بهشت محل اجابت دعوت  
 میکردند و در وقت افطار بر همه جا حاضر شدند بر هر که می رفتند او میدادند که بر من حاضر شدند اهل خانقاه  
 میدادند که بندگان مخدوم بهر خانقاه حاضر اند.

نقاست ذکر افتاده هر که رابط با پیر بسیار نعمت مدد پروردگار بے شمار زیرا که چون رابط  
 مرید با پیر بسیار بود حق تعالی قلب و قلب است و شیخ روحانیت شیخ را امیل بسوی  
 میداد و مشهور است هر که با کسی بود او با او بود و هر که خیال کسی داشت و بخیال کسی باشد القلوب مع القلوب  
 تتشاهد بهین معنی دارد.

قطب العالم قدس سره میفرمودند که باو شاه بود غلامان و متعلقان صلیح الوجوه و  
 احسن الصور داشت اما میل خاطر و بر حمت از غلامی که از ملاحظت دور بود و ملک مردم از خلعت  
 و نفوذند میان بر ملک عیب میداشتند از کثرت میل او بان غلام و باو شاه اگر چه این  
 ماجرا میدادند اما ظاهر نمی ساخت و این سر با کسی که نمی کشاد و دل بر امانت می نهادند و در  
 که ملک بزم سفر بیرون آمد و هر گرام بود و زیر نخته ای تاده بیک جانب نگاه میکرد و چون در پیش



آن جانب مکرش آن غلام بغیر فرموده بادشاه بهر آن جانب تاخت و مقصود  
 که بادشاه داشتند حاصل نمود و وقت تاختن اسپ آن غلام غلامان و متعلقان که طریقه حسد  
 داشتند خنده کنان میگفتند که بادشاه ما بر این چنین غلام نادان که کارهای بیبوه میکند  
 نظر دارد و چون آن غلام اراده بادشاه را حاصل کرد و پیش او آمد فرمود که ما ترا چنانکه نظر میدیم  
 تو چون اسپ تاختی و مقصود ما معلوم کردی غلام گفت دیدم که بادشاه عالم را بر بطنش آن  
 چیز نظر میدارد و دانستم که نظر کردن شاه عالم بے غرض نخواهد بود لاجرم اسپ را تا ختم دآن  
 چیز را میآورد و چون بادشاه آن چیز را بل بود بسیار خوشحال گشت و گفت ای یاران و غلامان  
 انصاف بکنید شما هم بخیرالخلیش مشغولید و از حال من و مقصود من خبر ندارید این غلام  
 مخفیال مقصود نیست پس کسی که در خیال کسی باشد چرا آنکس در خیال و بے نباشد.

**فصل در سالكه مکيه می آرد که شیخ کسی باشد که ثابت کند دین و شرع را در دل های**  
 مریدان یعنی دیدار مقام بود و توت را نسخ و عامل در دین و شرع باشد که دین و شرع را در دلمای  
 مریدان ثابت تواند کرد و صالح نیست مگر تربیت و شیخت را اگر کسی که رفته است راه مذموم و محمود را  
 دیده است و غلبت یعنی بعد شنا شدن مذمومات و محمودات ظاهر شناسا سے مذموم و محمود  
 باطنی نیز شده است و مذموم را از خود دور کرده است و محمود را بر خود ثابت ساخته است و صالح  
 نیست بر اے تربیت و شیخت مجذوب زیرا که مجذوب اگر چه باشد که چشیده است مقصود  
 و یکی از اصلا گشته ولیکن چشیده است مشقت راه سوسه خدا تعالی یعنی آن راه بسو کو  
 و مشقت نیافته است و مذموم و محمود را بتدریج شناسانگشته است بل یکایک مقصود بر سیده

و اصل و مقرب گشته است پس مجذوب عارف باشد و مرشد نبود و نامرشد نباشد صالح مر تربیت  
را نباشد و چنانکه مجذوب لائق شیخی و تربیت نباشد سالک مجرب نیز اهل شیخی و  
مقتدای نبود.

اما مجذوب سالک و سالک مجذوب نمایان شیخی و مقتدای و رهبری باشند.

اما مجذوب سالک از سالک مجذوب اعلا تر و شریف تر شد و ولی خاص  
و نائب رسول الله بود.

نقل است ذکر افتاده باید که خود را طاعت خود را ناچیز داند و همه را فاضل خود را مقصود  
خواند تا که گفته اند که خود را چیز دانستن خود را ناچیز کردن است قطب العالم هر یار این  
بیت میخواند

ساقی بیار باده که نزد یک عارفان	میخواره بیز زاهد معجب حسد بار بار
---------------------------------	-----------------------------------

رئیس درویشان و محتب عارفان شیخ قوام الحق والدین میفرماید قدس سره ایشانند  
که در قصر هدایت سبحانی بنظر عنایت ربانی عودسان خلوت خانه شاه اند و شاهان آن بارگاه  
اله اند که اولیاء السعیش السعیر لاجرم بر جمال با کمالی شان قباب عزت برافکنند و حرم سراسه  
حضرت خود بنشانند تا از غبار نظر اغیار پوشیده مانند که اولیائی تحت قبابی که  
بعرفهم سوای -

نقل است ذکر افتاده باید که باشد شیخ و از شریعت عالم بفرایض و سنن و نوافل طاعت  
و الزام محرمات و منوعات تا جدای کند میان حلال حرام و فرض و سنت -

اما در طریقت واجب است که باشد شیخ عالم با انواع علما در راه خدا یتعالی و با انواع  
مجاهدات میدان که لایق است هر یک از ایشان تا هر که لایق چه پیغمبر باشد و چه اهل بران تربیت  
کنند در درجه مجاهده وارد اگر یکی لایق آن بود که در ریاضت سفلی بداند ریاضت علوی  
نفرم یابد.

ریاضت سفلی کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و کم با خلق بودن و در ذکر بودن است  
ریاضت علوی نفی خواص و پاس انفس است که عبادۀ الفقیر نفی خواص  
و هو اشند شئی علی اسباب المجاهدات.

رئیس درویشان و محاسب عارفان شیخ توام الحق والدین قدس سه میفرماید  
که بعضی بمخالفت طریقت در ارشاد کثاده اند بطریق تعلیم هر متعلی که متوجه میشود بر ترک علم  
تخریب میکنند آن سکن در بدایت حال مقام ابرار گرفته و نه مقام سابقان مقرب یافته  
ترک علم در حق این چنین شخص تخریب نمودن در خیرات بسبتن است دین طلب کشادن و باز  
بلا و دیگر قبل الاستقامت فی التوبه میآن را نفی وجود و فنا فی الله و تجربه التوحید تلقین  
میکند در بدایت حال برین سکن نذیبین که هنوز از مقام ابرار بیخبرند و ارشاد مذکور در ضلالت  
و گمراهی می انگند و از مقصود کلی باز میدارند و مگر پیگیر مالک متصرف اهل لایت بقوت و لایق  
خود تواند که ساخت و احد هم ذات فرید وجود گردانند و با باشد که ریاضت سفلی و علوی هم فرماید بل تواند  
که در ساعت واحد بخندارسان بذلات فضل الله یوتیه من یشاء.

نقل است ذکر افندی که در خضر اختلاف است حضرت بعضی ملک میگوبند و آنا که شتر میگوبند



دران هم قول مختلف است بعضی میگویند که بنی بود و بعضی ولی میگویند و اختیار صاحب ساله  
ملکیه است که حضور ولی بود چنانچه تصریح کرده است بقوله ولیة الخضر و هر یک بر قول خود  
دلیل دارد و سبب اختصار مذکور شد و اگر بخوبی شرح رساله که به رابه بین دو حضرت لغت است  
فتح خدا با کسر ضاء و کسر خا با سکون ضاء و فتح خدا با سکون ضاء و -

و در تفسیر ابی الیث جمعه الله معالم التنزیل در سوره کهف میگوید که خضر پیر  
ملکی بوده است پدر و خواست که در اینجا خود بنشانند خضر قبول نکرد و از پدر گرفت  
بجز ابر دریا پیوست -

بعضی گفته اند که از نسل بنی اسرائیل است و خضر را بیشک موت باشد کل نفس  
ذالقیة الموت و لیس الخلد و البقاء الا الله تعالی و هو الحی الذی لا یموت -  
و علما و را اختلاف است که حضرت را این وقت بقا هست یا نبی میگویند از غیر  
باقی لانه لو کان باقیاً لفرقت و لو عرفنا نظیرت له آیات کانه لا یجوز ان یکون نبیاً بعد  
نبیاً و هذا قول من قال انه نبی -

بعضی گویند که باقی لانه شرب من ماء عین الحیوة و مقام التنزیل گفته است  
ان الخضر و الایاس حیّان تلقیان فی کل سنة بالموسم و حجت و یقین و حجاب  
حجت یکے مر دیگرے را در تفاسیر مذکور است و از روایات که از اصحاب و تابعین  
و علما و را شیخ و صلی منقول است معلوم شده است که حضرت را بعضی اصحاب ایشان دیده اند  
و شفاخته اند -

درین محل قطب العالم میفرمودند رحمه الله که مولانا ضیاء الدین سناسے را بابت گنج شیخ  
نظام الدین قدس سره محافلے از بهر سماع بود چنانچه مشهور است اما بسبب آشتی میان  
ایشان نیست که صوفی بود و مجرکه و دائم در مجرب و مشغول بودی هیچ چیز احتیاج نداشت  
جولاه نزدیک حجه آن بزرگوار سے بود وقت افطار کفایت باو میرساند مولانا ضیاء الدین  
بآن صوفی محبت و اعتقاد داشت روزی مولانا ضیاء الدین گفت باشد که با خواجہ خضر ملاقات  
شود صوفی گفت در روزی که شیخ نظام الدین در سماع میشود خواجہ خضر سے آید و در بانی و  
نگاہیانی کشفهای صوفیان و سایر حاضران میکند از آن وقت مولانا ضیاء الدین را اعتقاد  
بر مخدوم شد و بموافقت پیش آمد و ترک عداوت گرفت -

و نیز قطب العالم میفرمودند که مردی در مخدوم شیخ نظام الدین قدس سره  
بود چند روز بخدمت مخدوم ماند مخدوم پرسیدند که حاجت داری بگو آن مرد گفت میخواهم که  
با خضر ملاقات شود بندگی مخدوم نموده اند که نویسنده است در فلان مقام که مسافت بعید  
است پیش در آن نویسنده مسجدی است و خواجہ خضر هر روز در آن مسجد سے آید  
برو آنجا ملاقات خواهد شد علیه و کمال خواجہ خضر را پیش در میان کرد آن مرد روان شد  
و بعد چند گاه در آن مسجد رسید و غلطی که ناگاه خواجہ خضر بدان حلیه که مخدوم گفته بود رسید  
و غلطی ندان مرد بر خاست و پای خواجہ را بگرفت گفت ای خواجہ بر خیز یا خواجہ گفت  
توبه دانستی که من خضر گفتم من فرستاده مخدوم شیخ نظام الدین هستم خواجہ گفت اگر حاجت  
داری بگو گفت حاجت پیشتر خواهم گفت آنرا بگو یک هر روز درین مسجد براسے چوی آید خواجہ

گفت بر اے ملاقات این نویسنده که پیش در او این مسجد راست می آیم و او با من  
ملاقات نیکند آن مرد و خواجہ خضر را گذاشت و سوے آن نویسنده شافت و دید که آن  
نویسنده میخواست که سوار شود و پیش ملک خود رود و عرض داد که شما و کاغذها بے حاجت  
بندگان خدا بے بیار و بغل دار و آن نویسنده پرسید اگر چه بے حاجت داری بگو گفت  
بیج حاجت ندارم اما تو بگو که خواجہ خضر در مسجد تواز بر اے ملاقات می آید چرا با او ملاقات  
نمی کنی نویسنده جواب داد میدانم که خواجہ خضر می آید اما فرصت ندارم که با او ملاقات  
کنم گفت عجب میگوی گفت نیست بشنوم من چاکر ملکه شده ام دازوے و جوی و او را می  
قبول نکرده ام و گفته ام وجه و او را من بهین است که چون کاغذها بے بندگان خدا  
پیش تو بگذرانم باید که و اگر دانی اکنون بهین و بغل من چندین عریض بندگان خدا  
هست و اگر حاجت منی را حاجت بر آم آن بهتر با ملاقات نخواجہ بهتر -

**فصل ششم** از شرط ثمانیه و دوام ترک الاعتراف علی الله تعالی یعنی ترک  
اعتراف است بر خداوند تعالی تا هر چه از خداوند تعالی برسد و قبض و بسط و رنج و راحت  
و صحت و سقم و کسایش و بستی را رضی باشد و خود را تسلیم کند در وے از حق نکرده اند و چون  
و چرا نیستند که کسی سائل عما یفعل باند بدان تو که بعضی از لوازم حال مرید است چون بخوابد  
در خلوت نشیند و عزت گزیند باید که غسل کند و نیت نماید در آن غسل بدستی که غسل میت  
است یعنی خود را همچو مرده سازد و بکین خویش را بخدا بپار و پس باشد پیش خداوند  
تعالی همچو مرده پیش غسال تا هیچ تصرفی در حرکت و در نماند در همه تصرفها خداوند تصرف



را دانند در همه احوال شاکر و راضی و صابر باشد.

**نقل است** ذکر افتاده که خواجۀ سهیل رحمه الله میگوید من احب الله فهو العیش  
ومن احب الله فلا عیش له.

**قطب العالم** قدس سره میفرمودند معنی فموا العیش آنست که خوشش شود و عیش او  
زیرا که محب لذت میگردد و هر چه بخرد که فرود آید محب از محبوب مطبوع و نا مغرب  
و معنی فلا عیش له آنست که محب طالب وصال و وصول نمیشود و خوف انقطاع  
همیشه دارد لاجرم بدین صفت بی عیش نمیدارد.

زندگانی نتوان گفت حیاتی که مرگ است	زنده آنست که با دوست و صالی دارد
------------------------------------	----------------------------------

**نقل است** ذکر افتاده که یکس از احوال سنیۀ در محبت شوق است که نزدیک محبت حادث  
میشود و حدوث شوق بعد از محبت نیز مواهب الهی بخشش خداست کسب را و غلبی  
نیست شوق از محبت همچو زهد از توبه است چون توبه قرار میگردد و ظاهر میگردد و چون محبت قرار  
بگیرد شوق ظاهر میشود.

**قطب العالم** قدس سره میفرمودند محبت خداوند تعالی مرتبه علیا است از همه درجات  
بعد و حالات بعد از آن محبت خداوند تعالی هیچ حالی نیست الا شمره ایست از ثمرات محبت  
چنانکه شوق و انس و پیچ و پیچ مقامی نیست پیش از محبت الا ان مقدمه ایست از مقدمات  
محبت چنانکه توبه و رجوع و زهد

**قال ابو عثمان الشوق ثمرة المحبت من احب الله اشتاق الی لقاءه -**

**فصل است** ذکر افتاده در قرب و بعد یعنی بعد عبارت باشد از دور شدن از مشاهده و  
مکاشفه و قرب عبارت است از نزدیک شدن بخداوند تعالی بکاشفه بعضی گفته اند قرب عبارت از دلیل شدن از  
حسرت خداوند تعالی که قوله تعالی و اسجدوا لآقترب بهیچده دل است و غایت هر چند بنده نگاهداری خواهد کرد و در  
بسیار شد قطب العالم قدس سره میفرموده

کس بعد سال نیاید بد عزت یار	تا به عزت نکشد زمین در صد خوار می یار
-----------------------------	---------------------------------------

**فصل است** ذکر در خلق عظیم افتاده قطب العالم قدس سره میفرمود الخلق العظیم هو  
الاعراض عن الکلونین و الاقبال علی الله تعالی بالکلیه شیخ واسطی رحمه الله  
گفته است الخلق العظیم ان لا یخافهم ولا یتخافهم -

**فصل** لازم است بر سالک ملازمت انواع عبادات و جمیع احوال خویش و بداند که بدستی که خداوند تعالی  
حساب کننده است بر نهایت و آن کان منقلا حبه یعنی اگر چه باشد ذاتی را عمل مقدار خود آن ملازمت گرفتن  
انواع عبادات و در جمیع حالات ثابت است در مقامات یعنی تا این همه مقامات را بر خورشیدن  
ثابت نگرداند ملازمت انواع عبادات و در جمیع حالات میسر نشود و آن ایستادن بنده است  
پیش خداوند تعالی در عبادت و در اول آن مقامات توبه است و هو الرجوع الی  
الله تعالی مع دوام الندم و کفره الاستغفار یعنی بازگشتن است سو خداوند تعالی  
از معصیت سو طاعت با دوام پشیمانی از گردن نامرغوبه خداوند تعالی و بسیار  
استغفار از گردن نامحسوب جل و علاقه نایب و هو الرجوع من الغفلة الی الذکر  
یعنی پس از توبه مقام نایب است و آن بازگشتن از غفلت بسو ذکر توحید العفت و

هو ترك الشهوات یعنی این مقام انابت مقام غفلت است و آن ترک شهوات اعضاست  
 چه هر اعضا شهوتی دارد و هم آن نوع و هر ترک المخطرات یعنی پس از غفلت مقام ورع است  
 و آن ترک دادن ممنوعات است -

ثم التقوی و هو ترك التبهات یعنی ورع مقام تقوی است و آن تقوی ترک و دادن  
 شبهات است -

و البود و را گفتم تمام مقام تقوی آنست که بنده مومن در مثال ذره تبره تا بداند حد که  
 آنچه حلال و اندازیم آنکه حرام باشد بگذارد تا میان او آتش حجابی بود بر آس آن که  
 یکی از ایشان صدوم برود و داشت و چون آن صدوم را برود و نود و ستاد  
 بیم آنکه چیزی که زیادت سده شود و یکی از ایشان باز رگانی کردی و هر چه سدی بقصان  
 چه سدی و هر چه بدای بزیادت چه بدای -

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود که تبه بود که اورا مولانا احمد میگفتند کتابها  
 رئیس العارفين شيخ قوام الحق والدين باجرت مے نوشت تا چون شب می شد و غمی  
 از رئیس العارفين میگرفت و بر دوش تنائی چراغ کتابت میکرد و چون طعام خوردی چراغ  
 را مے کشتی و بر دوش تنائی آن چراغ طعام نمینورد و بعد از فراغ طعام می افزود  
 و کتابت میکرد -

ثم الزهد و هو التارك ما يشغله عن الله تعالى پس از تقوی مقام زهد است و آن  
 زهد ترک چیز است که مشغول کند سالک را از خداوند تعالی که ما شغلاک عن الله فهو ضم



هر دلی که بغیر شغول است خرابست خانه خراب تر نشاید دل خراب خداوند را کی شناید

هر چه در دنیا خیالت آن بود | تا ابد راه وصال است آن بود

ابراهیم گفتم گفته است رحمه الله که زهد فرض است و فضل است و مکرمه یعنی سبب کرامت است -

اما زهد فرض و ترک حرام و زهد فرض در حلال است که حلال را ترک آورد اگر زیادت از لازم بود و زهد مکرمه به ترک شبهات است که شبهات و تمکلات را ترک آورد -

ثم الارادت وهي استلزامه الكعب وترك الراحة پس از زهد مقام ارادت است و آن ارادت دوام برنج کشیدن و ترک راحت گرفتن است از اینجا است که گویند مرید را اگر در خفت گشتن زهر قاتل است -

ثم الفقر وهو عدم الاملاك وتخليت القلب مما خلت عنه اليد پس ارادت مقام فقر است و آن فقر نابودن املاک است که در اینجا هیچ ملکی نباشد الفقر من لا شيء له و خالی شدن دل از آنکه خالی شده است از دس و دست اما آنکه دست خالی از املاک باشد و دل از طلب دس خالی نشده است او را مقام فقر نبود از امام شبلی رحمه الله نقل میکنند که از دس از حقیقت فقر پدید گفت حقیقت فقر آنست که او غنا نبود مگر بحق سبحانه تعالی -

قطب العالم شیخ مینا قدس سره میفرمود که فقر آن باشد که بکس این عالم غنی نباشد اندرین عالم بکس آن عالم غنی نگردد و اندران عالم کونین اندر پله ترازو فقرش دور بازار

عذرش نهند و بجه نیز و شیخ کتاب گوید رحمه الله اذ اصح لا افتقار لی الله عز وجل  
 صلح الغناء بالله لانهما احلان لا یتم احدهما الا بالآخر و نیز گفته اند لیس  
 الفقه عندهم الفاقة والعدم بل الفقه المحمود الثقة بالله تعالی والرضا بما قسم  
 سبیل بن عبد السلام از فقر صادق بر سید نگفت الذی لا یسال ولا یرد ولا  
 یحسب -

شیخ عبد السلام انصاری میگوید فقر بر سه وجه است اضطراری و اختیاری و حقیقی و اضطراری  
 نیز بر سه وجه است کفارتی و عقوبتی و طبیعتی نشان کفارتی صبر است -  
 و نشان عقوبتی اضطراب و نشان طبیعتی شکایت -  
 و اختیاری نیز بر سه وجه است و حقیقی و قریب و کرامتی نشان در حقیقت قناعت است  
 و نشان قریب ته رضا است -  
 و نشان کرامتی ایثار است -  
 و فقیر حقیقی نیز بر سه وجه است و سه حاجت از خلق گردانیدن دوست  
 خالی بحق برداشتن -

و هر چه دون حق است آنرا پشت دادن -  
 و در شرح آداب که فقر غیر تصوف است بلکه نهایت فقر در بدایت تصوف است -  
 صوفی نامی است بر کمالان ولایت - را و محققان اولیا را بدین نام خوانده اند  
 و اهل صفایندین و بر سه قسم اند - یکی صوفی دوم متصوف سیوم مستصوف

صوفی آن بود که از خود فانی و محبت باقی و از قبضه طبایع رسته و بحقیقت حقایق پیوسته  
و متصوف آن بود که بجاهدات این درجه را میطلبید و اندر طالب خود را بر معاملة ایشان رست  
میکنند.

و متصوف آن بود که بر اے جاه و خط و نیا خود را مانند ایشان کند و از کار معنی  
صوفی و تصوف خالی بود.

ثم الصدق وهو استواء السر والعلائینة ذلك باکاستقامه مع الله تعالی  
ظاهراً و باطناً سرّاً و علاناً پس از فقر مقام صدق است و آن برابر کردن است  
نمان و آشکارا یعنی هر که ظاهر باطن با خدا تعالی باستقامت بود که جز خدا و غیبه  
نگذارد و برابر کردن نمان و آشکارا و پیرا شود.

ثم التَّوَضُّعُ وهو حمل النفس علی المکاره و محترح الملامات پس از صدق مقام کردن  
است بتکلف و آن داشتن نفس است بر مکروهات و شداید و غوار ایندن و چشاندن تلخیها  
است اگر او مالک صبر نباشد بستم خود را در صبر آورد.

ثم الضَّعْفُ وهو تولی الشکوۃ الی غیر الله پس از ان مقام صبر است و آن ترک گله کردن  
سوی غیر خدا و درین اشارت است اگر این گله بنده با خداوند تعالی افتد  
از آشکایت نگویند بلکه اظهار عجز و بیچارگی خود است و این معنی در شرع  
محمود است.

ثم الرضا وهو التلذذ بالبلوی پس از صبر مقام رضا است و آن لذت گرفتن است



بلا چنانکه تضرع گرفتن است ببطاء -

ثم الخلاص وهو اخراج الخلق عن معاملة الله تعالى پس از آن مقام خلاص است و آن بیرون آوردن خلق است از معامله کبریا که حق است یعنی هر کجا که بکند خلق را در نظر نیارد و غرض و مقصود در معامله خود نباشد که التقریب به الی الله تعالى

ثم التوکل علی الله تعالى و هو الاعتماد علی الله فی الوعد والوعید بانزاله الطمع عن هواة پس آن مقام توکل است بر خداوند تعالی و آن اعتماد کردن است بر خداوند تعالی در وعده و وعید و در کردن طمع از کسی که غیر اوست و وعده و وعید گویند و وعید در شتر گویند -

و علامت توکل در شتر چیز است یکم آنکه سوال نکند و بدل طمع کسی نکند که الطمع ام الجناث دوم آنکه اگر کسی در ابی سوال بدد و نکند سیوم آنکه اگر برسد جیس نکند و نگاه ندارد که الذخیره شوم -

فصل ذکر افتاده که در محاورات صوفیان آداب نیست که قصد کند بکلام خویش نیکوخواهی و راه نمودن و طلب نجات و آنچه باز کرد و فایده آن بر بهرینی قصد نیست این طائفه در سخن گفتن نیکوخواهی و زیبونی خلق بود و طلب نجات ایشان باشد و لا یعلم الناس الا علی قدر عقولهم -

قال علیه السلام نحن معاشر الانبياء امرنا ان نتكلم الناس على قدر عقولهم

وحی آرند از امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه گفته است من و ابوبکر رضی الله عنهما  
 با حضرت رسالت پناه علیه السلام بودیم و حضرت رسالت با ابوبکر چیه می گفت من آنرا  
 شنیدم و نه فهمیدم که چه گفت باز چیه می گفت نه فهمیدم و نه شنیدم که چه گفت پس  
 درین زمانست که مصطفی علیه السلام از عمر در بیخ و پنهان داشت ملک چون و کس قابلیت  
 آن نداشت آشکارا گفتن پیش و کس نیکو نه پنداشت -

هم ازین است که قطب العالم قدس سره می فرمود که شیخ اگر در مرید استعداد آن  
 بیند که بیکبارگی از اموال و املاک بیرون آید اجازت اتفاق دهد و شیخ را اجازت آن دقت  
 مسلم بود که مقابله حالی که موجب تسلی و جمعیت خاطر مرید بود و عوض تواند داد و مرید قابل آن بود  
 چنانکه رسول علیه السلام ابوبکر رضی الله عنه جمیع مال اجازت داد و اگر اند هنوز نگرانی باقی خوا  
 بود مقدار مالا بدی بگذارد و در انفاق لابد اجازت ندهد چنانکه یکبار از مریدان خواجه جنید رضی  
 الله عنه خواست که جمیع مال انفاق کند جنید رضی الله عنه داد و اجازت نداد و گفت مقدار  
 کفایت را بکن و از انجا قوت خود بساز و زیادتی بده که من بر تو ایمن نیستم از مطالبه  
 نفس تو بعد انفاق جمیع مال -

نقاست ذکر و خلافت افتاده و آن محل آن در و نند که در مخطوطه سید محمد گیسو درازند که است  
 که خلافت از پیغامبر علیه السلام بر دو نوع است خلافت کبری و خلافت صغری و خلافت  
 کبری خلافت باطن است و خلافت صغری خلافت ظاهری است -

و خلافت کبری مخصوص با امیر المومنین علی رضی الله عنه بود با جمیع امت

و خلافت صغریان است مختلف فیست اہل سنت و جماعت با اجتماع گویند کہ حضرت  
 امیر المومنین ابو بکر رضی اللہ عنہ راست سب سے و رد افض باضافہ خویش گویند کہ علی  
 راست رضی اللہ عنہ۔

و ہم در ملاحظہ مذکور است کہ مولانا عمر پیر شیخ سعید نجد مت حاضر بود پرسید کہ  
 نشان خرقہ مشایخ را چنین روایت میکنند کہ جبرئیل آورده بود پیغامبر علیہ السلام علی رضی اللہ  
 عنہ دادند صحیح است بندگی مخدوم فرمودند آری صحیح است کہ در کتب سلوک می نویسند  
 کہ رسول اللہ در شب معراج حجرہ از زردیدند کہ قفلے از زرد بر نمادہ اند خواست کہ دروش  
 را بہ بنید با جبرئیل علیہ السلام گفت اورا بکاشای تا دروش بی نیم جبرئیل گفت اگر اجازت  
 شود رسول اللہ از خدا اجازت خواست بعد اجازت و دراکت او در صندوق بزرگ از  
 زردید و بران قفلے از زردہ اند جبرئیل را گفت اورا بکاشای درون آن صندوق صندوقی  
 دیگر دید و آن ہم قفلے از زردہ اند طلب کشادن او کرد و فرمان شد تا او را ہم بکشد و درون آن  
 ہم صندوقی خورد از زرد بیرون آمد آن ہم قفلے از زرد داشت بعد طلب آن ہم کشاد و درون  
 آن صندوق خرقہ مشایخ دید و دروش آرد کرد و گفت اے اخوی جبرئیل می خواهم این خرقہ را بپوش  
 فرمان شد کہ چند نفر پیغامبران بودہ اند پیچیکے را ندادہ ام امر و ترا میدہم ہم براسے تو  
 ندادہ بودیم پویش پیغامبر علیہ السلام پوشید و ہم عادت قدیم خویش گفت خداوند این  
 خرقہ بر من مخصوص باشد یا بکسے از امتان من ہم برسد فرمان شد بر سر را انحنی گفتے میشود  
 ہر کہ از چار یا توان سخن بگوید ہم او را بدہ چون آن سرور دنیا باز آمد ہر چار یا را طلبید و فرمود کہ



مر اخرقه داده اند و سخنی گفته اند که هر که این سخن بگوید خرقه او را بدیم ابو بکر برخاست رضی الله عنه و  
 رسول الله علیه السلام پرسید که اگر ترا بدیم چه کنی گفت صدق و زرم گفتم | اجلس مکانک  
 بر جاعه خویش باش عمر برخاست رضی الله عنه گفت اگر ترا بدیم تو چه کنی گفت عدل  
 و زرم گفتم | اجلس مکانک بجاعه خویش باش عثمان برخاست رضی الله عنه از د  
 پرسید گفت حیا و زرم و در عبادت خدا سبالله کم گفتم | اجلس مکانک تو هم بر جاعه  
 خویش نشین علی برخاست کرم الله وجهه گفت اگر ترا بدیم چه کنی گفت عیب پوشی بندگان خدا  
 کم گفتم انت له و هو لک تو بپوش که تو بر اے آنی و آن بر اے توست خرقه مشایخ  
 همین است و با جماعهم از علی مرتضی به بنیامیر علیه السلام میرسد و او سروراد لیا است  
 و در هر عصر یکی از دیگر خلیفه و متابع میشود و تاقیامت این سنت الهی جاری خواهد بود  
 و اجازت نامه مثال که سلف صالح و خلفا را دادند و امروزمیدهند و شرط بشرط میکنند چون  
 آن شرط مفقود شود بر حکم اذ انتقل الشرط تنفی الشرط و به تحقیق خلیفه ندارند  
 و داعی و مدعی و مادی و شیخ با صطلح صوفیه خوانند -

اعا بدانکه مشهور است که چهارده خانواده میگویند که هر همه تعلق لعلی مرتضی کرم الله وجهه دارند -

و در شرح عوارف و رذکر دوازده امام میگویند اصل خانواده دوازده اند -

یکه او همان که ایشان توبه بانی اسحاق ابراهیم بن ادهم دارند رحمة الله -

دویم طیفوریان که ایشان تولی بانی طیفور بن عیسی البطامی رحمة الله علیه دارند -

سیوم محاسبیان که ایشان تولی بانی عبد الله بن المحاسبی رحمة الله علیه دارند -

چهارم قصاریان که ایشان تولی بابی صالح همدون قصار رحمة الله علیه دارند-

پنجم جنیدیان که ایشان تولی بابی قاسم جنید بغدادی رحمة الله علیه دارند-

ششم نوریان که ایشان تولی بابی حسین محمد نوری رحمة الله علیه دارند-

هفتم سلیان که ایشان تولی بابی محمد سیل بن عبد الله ستری رحمة الله علیه دارند-

هشتم حکیمیان که ایشان تولی بابی عبد الله بن علی الحکیم الترمذی رحمة الله علیه دارند-

نهم خزانیان که ایشان تولی بابی سعید احمد بن عیسیٰ الحزازی رحمة الله علیه دارند-

دهم سیاریان که ایشان تولی بابی عباس قاسم مهدی السیاری رحمة الله علیه دارند-

یازدهم حلاجیان که ایشان تولی بابی منصور حلاج رحمة الله علیه دارند-

دوازدهم خفیفیان که ایشان تولی بابی عبد الله قاسم محمد خفیف رحمة الله علیه دارند-

علیه دارند-

اما خانواده چشتیان متفرع از ادبمیان است و خانواده سهروردیان متفرع از جنیدیان است رحمة الله علیهم اجمعین-

قطب العالم شیخ منینا قدس الله سره را اجازت کلاه دادن و خرقة پوشانیدن از

خانواده چشت و سهرورد هر دو بوده است مثال و اجازت نامه بندگی شیخ صدر الدین راجو

بخاری قدس الله روحه از جانب بندگی زایر الحرمین الشریفین شیخ سارنگ پیریز این فقیر

فرستاده بوده اند و آن مذکور بود بلبس خرقة مشایخ الطهات و السهروردی مرضی الله

غفرهم اما بندگی شیخ اکبر و غلب کلاه چشت میدادند چون کسی مزاحمتی نشد و کلاه سهروردی

می طلبید میدادند در وقت کلاه دادن تکه را در میگرداند میفرمودند که فرق میان کلاه سهرورد و  
 پشت همین است چون کسی بسبب ارادت می آمد اگر با من می بود خادم خلق می کنایند  
 پیش نشانند بعد از آنکه شیخ میفرمودند این برادر را برادری قبول کردی او میگفت قبول کردم  
 بعد میفرمودند هر دو برادران توبه کنیم و این استغفار میخوانند استغفر الله لا اله الا الله هو  
 القيوم والقبول الله سه کرت خود میخوانند و آن مرید نیز میخواندی بعد بر سر آن مرید اگر چه  
 مخلوق بودی مقرض را میبراندند اول مقرض موسی پیشانی او قهر میکرد بعد بر استاد  
 چپا سهروردی او قهر میکرد بوقت رانند مقرض میخواند اللهم صل على محمد وعلى آل  
 محمد وبارك وسلم اللهم ثبتنا على التوبة واحفظنا عن المعصية بحفظ  
 منك بحق محمد صلى الله عليه وسلم واهل بيته بوقت پوشانیدن کلاه میخوانند  
 توجبتنا لك الكرامة والسعادة واحفظنا عن المعصية وثبتنا على دين الاسلام  
 وبعضه را شیرینی بدست مبارک خود در دهن او می نهادند و این دعا میخوانند اللهم انزله  
 حلوة الايمان برحمتك يا ارحم الراحمين -

و میفرمودند که مقرض رانند سنت است علی است کرم السوجه و اصل از هر شیت  
 مردی و سنت ایشان است -

رئیس عارفان شیخ قوام الحق و الشرع و الدین قدس سره در ارشاد المیردین آورده است  
 که در معرفت المیردین و دلیل السالکین مسطور است بر ادایت خواجہ حسن بصری رضی الله عنه که از مریض  
 علی کرم السوجه مقرض رانده است سه بار می راسته و این سنت امیر المؤمنین علی است



رضی الله عنه کیفیت اصل راندن مقرض از متر شیش پیغام بر علیه السلام مردی دست ایشان  
 است و ایشان را جبرئیل تعلیم کرده است و کما صحت و ارادت به مقرض راندنست زیرا که  
 احوال مقرض ترست از اسرار الهی جلالت قدرته هیچکس برین سر اطلاع نیافته اگر چه بعضی  
 گفته اند که مقرض قطع علایق است میان بنده و مولی و چون مقرض اینچنین کارے دارد  
 اندازه هر کس نباشد تا مقرض دست گیرد و آورده اند که طریق راندن مقرض آنست  
 که چون خواهد مقرض راندن مقبل قبله بنشیند و مقرض بدست گیرد و بگوید سُبْحَانَكَ يَا رُبُّ  
 راندن مقرض اهل سلوک مختلف اند بعضی گفته اند که لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم  
 بگوید اول یکموی از ناصیه او بستاند بعد آن بگوید ملکا باد یا بنده اگر غیثه از حضرت تو بوده  
 است اما میطلبه تا در حد بندگی در آید و چون بندگان بندگی نمایند میخواهد که هر چه از یاد غیر تو باشد  
 آن همه غیرت اگر در بعد از آن یکموی دیگر از جانب راست ناصیه او بستاند و بگوید  
 از ناصیه چپ او بستاند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه همچنین کرده است -

**فصل** ذکر آنکه در فی محافظه احوالات التي ترجی فضلها و عمارتها بالصلاة  
 و الاذکار و ذلك مثل وقت الاشراف و بگذارد در آن اشراق چهار رکعت نماز و  
 این متوسطه است و قبل اشراق دو رکعت است و اکثره رکعت اول دو رکعت شکر الله تعالی  
 بگذارد و دو رکعت اول بعد از فاتحه ایه الکبری و دویم آمن الرسول بخواند بعد و دو رکعت استعاذه  
 بگذارد و رکعت اول بعد فاتحه سورة الفلق و دویم سورة الناس بخواند بعد و دو رکعت استخاره  
 بگذارد و دو رکعت اول بعد فاتحه قل یا یا یا الکافرون و دویم سورة اخلاص بخواند بعد و دو رکعت

استجاب بگذارد در رکعت اول بعد فاتحه سورة الواقعة و در دوم سجده بخواند -

**قطب العالم** قدس سره میفرمودند که اگر کسی سوره واقع در سجده اسم بخواند در رکعت اول بعد فاتحه نماز نلنا و در دوم ناعظینک الکوثر بخواند بعد در رکعت شکر و زبکندارد و در هر دو رکعت بعد فاتحه پنجگان بار اخلاص بخواند بعد از سلام هر دو گانه صلوة گوید و دعا که در ادراشخ العارف شیخ بهار الدین مذکور اند بخواند صاحب رساله میگوید و وقتی که یاید خل بطلوع الشمس و بقی الی ارتفاع الشمس قدر هر چوین یعنی وقت اشراق بطلوع آفتاب دمی آید و باقی مانند تا بلند شدن آفتاب قدر و نیزه و نگاه داشتن اوقاتی که امید داشته میشود فضل آن اوقات و عمارات آن اوقات به نماز و ذکر وقت الضحی است و گذارده میشود در آن وقت چاشت و دوازده رکعت نماز و قبل نماز چاشت دو رکعت است و وقت چاشت بطلوع آفتاب تا زوال آفتاب است -

**نقل است** ذکر افتاده که بعد نماز پیشین ده رکعت صلوة الخضر بگذارد و چنانچه در او مذکور است -

**قطب العالم** قدس سره میفرمودند که هر که بعد ده رکعت صلوة الخضر چهار رکعت صلوة الفتح بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه اجماعاً سیزده بار بخواند در رکعت دوم یازده بار و در رکعت سیوم نه روز در رکعت چهارم هفت بار و بعد از سلام در دو گوید در سجده در دو این دعا  
 سَکَرْتُ بِخَوَانِيَا مُفْتَحُ فَلَاحُ يَا مُسَبِّبُ سَبَبِ يَا مُفَرِّجُ فَرَجِ يَا مُسَهِّلُ  
 سَهْلٍ يَا مُبَسِّرُ كَبِيرُ يَا مُتَمِّمُ تَمِّمِ يَا رَبِّ اِنِّي مَعْلُومٌ فَانْتَصِرْ لِي بِشَيْئِكَ وَدَسْتِ

بر درود بگوید الهی ضاقت المذاهب الا ائلیک وخابت الامال الا کدیک وانقطع  
 الرجا الا عندک وبطل التوکل الا علیک لا تمیلوا ولا تسجوا ولا مضرفکم  
 الا ائلیک رب لا تضرنی فردا وانت خیر العارثین حق سبحانه تعالی در نعمت بار  
 کشاده گرداند این نماز را در بندگی شیخ نظام الدین قدس سره نیز مذکور است و نگارنده  
 اوقاتی که امید داشته میشود فصل آن عمارت آن به نمازی که ذکر وقتی میان دو عشاء است  
 یعنی میان مغرب و عشاء بگذارد در آن وقت شش رکعت نماز او این دین اقل است و اگر  
 بگذارد درین وقت است رکعت نماز بس آن بهتر است و ذکر قرات و دعا را در او شیخ بهاء الدین  
 ذکر با قدس سره مذکور است و در او را شیخ نصیر الدین مینویسد که بیست رکعت او این بگذارد  
 یا شش رکعت یا سه سلام بخواند هر رکعت بعد از فاتحه خلاص سه بار بخواند بعد از آن دو  
 رکعت حفظ الا یکان بگذارد و بخواند هر رکعت بعد از فاتحه خلاص شش بار و معوذتین  
 یکان بار -

**قطب العالم قدس سره** میفرماید که بعد از عشاء کلاه در هنگام تربیت دین بیست رکعت نماز  
 امر میگرداند دو گانه چنانچه در او را شیخ نصیر الدین قدس سره مذکور است میفرمودند آن  
 در دو گانه چهارم میفرمودند که در رکعت اول بعد از فاتحه خلاص سفت بار و قل اعوذ برب الفلق  
 یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه خلاص سفت بار و قل اعوذ برب الناس یکبار بخواند و او را شیخ نصیر الدین  
 مینویسد که بعد از آن دو رکعت صلوٰۃ البروج بعده دو رکعت شکر اللیل بعده دو رکعت  
 صلوٰۃ النور بعده دو رکعت صلوٰۃ الکوثر بعده دو رکعت صلوٰۃ الفردوس بعده دو رکعت حفظ الا یکان



بگذارد قطب العالم قدس سره میفرمود بعد از سنت مغرب دو رکعت بدیه رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه و الصلحی و در دوم بعد از فاتحه الم شرح بخواند بعد از سلام  
 بگوید اللهم اجزنا محمد و محمد صلی الله علیه و سلم ما هو اهل له و مستحقه و بلغ روحه  
 هذا التحية و السلام و در رکعت صلوة المعرفة نیز بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه الحمد  
 پانزده بار باید که این نماز پیش از تکمیل بگذارد تا چون گذارنده این نماز روز قیامت پیدا شود همه  
 گویند این مرد از صدیقان است و چون از ایشان بگذرد گویند از شهیدانست و چون از ایشان  
 بگذرد گویند از پیغمبرانست چون از آنجا بگذرد او را حجابی نباشد تا بر عرش رحمان بگذرد  
 قطب العالم شیخ مینا قدس سره بعد صلوة الاذین صلوة الملایل دو رکعت نیز میگوید و در  
 رکعت اول بعد از فاتحه آیه الکرسی و قل یا ایها الصالحون یکان بار میخوانند و در  
 رکعت دوم بعد از فاتحه حتم تنزیل کتاب من الله العزیز العظیم غافر الذنب قابل  
 التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر یکبار و اخلاص یکبار  
 پس از سلام گفت با استغفر الله و گفت بارک الله الا الله محمد رسول الله و گفت  
 بارود میگفت بعد از در سه هفتاد بار یا وهاب میگفت بعد از هفتصد گفته میگفتند رفتیم بود  
 گرفتیم و این مصطفی را نکتتم تا کنی حاجت من روا حاجتی که بودی از خدا میخواستند با حاجات  
 مقرون می شد الله الخیر علی ذلک المنة و سالک بعد صلوة الاذین بکر خفی با توبه  
 تمام بخود دل مشغول شود و نگاه داشتن اوقات که امید داشته میشود فضل آن و عمارت آن نماز  
 یا بکر نکت اخیر از شب است که مشغول شدن درین وقت فضل بسیار است در آن وقت



والاتصال صلوة تجنبنا بها من جميع الالهوال والآفات وتقضى لنا بها جميع الحاجات  
وتظهرنا بها من جميع السيئات وترفعنا بها عندك اعلى الدرجات وتبلغنا بها  
اقصى الغايات من جميع الخيرات في الحياة وبعد الممات برحمتك يا ارحم الراحمين  
بجرحمت الحسين واخيه وجده وابيه نجني من النعم الذي انا فيه وصلى الله على خير  
خلقه محمد وآله اجمعين وآمين دعاء معمول بندگی شیخ توأم الحق والدین بوده است -

و پیر حقیقت حضرت شیخ سعد قدس سره می آنکه این فقیر اقطب العالم قدس سره  
اکثر امانت میفرمودند از جهت رعایت ادب میخواستیم که بعد سلام بیایم باشارت مانع میشدند  
تا آنکه پیش نشسته ده کرت لا اله الا الله وحده تا آخر میخواندم بعد ده دعا میخوانده در پاس  
مبارک فتاده بخلوت خانمی فرستم -

نقاست ذکر افتاده که سبعت عشر در صبح و مسابحو اندو طریق خواندن سبعت عشر  
مشهور است -

قطب العالم قدس سره میفرمود که از عوارف و اواراد شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکر یا  
قدس سره معلوم شد که بعد فاتحه معوذتین بخواند بعد اخلاص بعد قل یا ایها الکافرون بعد  
آیه الکرسی -

و از ارشاد شیخ عبدالعزیز رافعی رحمه الله علیه معلوم شد که بعد فاتحه آیه الکرسی بخواند بعد قل یا ایها  
الکافرون بعد اخلاص بعد معوذتین -

وسبب رعایت قولین قطب العالم قدس سره بعد از دعا و چنانچه در ارشاد مذکور است بخواند



بدره عصر چنانکه در او را عوارف مذکور است بر آن فریاد میخوانند و در میان و طایبان را نیز میخوانند  
طریق میفرمودند-

و میفرمودند هر که بعد سیبعت عشر است یکبار یا چهار گوید بر دست پنج خال کف ظاهر نشود  
و در خواندن الفاواد مذکور است که از براسه برآید آن حاجات سیبعت عشر خواندن هم آمده است بنده  
عرض داشت که در هر دو وقت معین خوانده است شود و فرمود اگر همی پیش آید دینی یا دنیوی  
بریت آن هم علیه بخواند آن هم کفایت رسد

**نقل است** که حضرت خواجه بنیة قدس سره فرمود و گاه خود را نود و نه نکرک دیدند و سبب  
نجات از عذاب پسندند و باین شیوه از این دعا انیت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اللَّهُمَّ صَغَّرَ اللَّهُ نِيَابَاعُنَا وَعَظَّمَ جَلَالَكَ فِي قُلُوبِنَا وَوَقَّعْنَا لَكَ ضَائِكَ  
وَنَبَتْنَا عَلَى دُنْيَاكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ -

خیر صاحب بایه ضعیف الدعیه گفت دیدم من رسول الله صلی الله علیه و سلم را در مقام و صحابه رضی  
الله عنهم حاضر بود و فرمودند بزرگان میزند و با ایمان پنج یک میزنند و دیدم سر خود را  
بر پایه مبارک آن سرودند و عرض کردم چیست حیل و تدبیر آن فرمودند که نگارید صیوت  
مراد ملازم است که بخواند این دعا را تا چون بیدار شدیم این دعا را بخط سبز بر دست خود نوشته  
یا فتم دعا انیت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ بَغِّضْ لِي يَا عَزِيزُ  
وَقَهِّرْ لِي يَا قَدِيرُ وَكَبِّرْ لِي يَا حَمِيدُ وَجَلِّ لِي يَا حَكِيمُ وَكَبِّرْ لِي يَا عَظِيمُ

وَبَرَحْمَتِكَ يَا رَحِيمٌ وَبِفَضْلِكَ يَا رَحْمَنُ وَبِمَنَّاتِكَ يَا مَنَّانُ وَبِعَفْوِكَ يَا عَفْوَانُ وَبِحِفْظِكَ  
عَلَى الْإِيمَانِ فِي أَنْاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ قَائِمًا وَقَاعِدًا أَرْكَهَا وَسَاجِدًا  
وَقِيظَانًا وَنَائِمًا حَيًّا وَمَيِّتًا عَلَى كُلِّ حَالٍ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ هـ

میرزا امام اعظم ابوحنیفہ کو فی علیہ الرحمۃ گفت دیدم من در منام پروردگار خود را نمود  
کرت پر سیدم کہ بچہ نجات بدو خلافت را گفت ہر کہ بخواند ہمارا دوشنبہ نگاہ این دعا را بخوات  
یا بدایت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا یَدِیْ اِلَّا بَدِیْ سُبْحَانَ  
اللّٰهِ الْوَاحِدِ الْوَاحِدِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْغَنِیِّ الْغَنِیِّ سُبْحَانَ اللّٰهِ الرَّفِیْعِ الرَّفِیْعِ السَّمَوَاتِ  
بِدَعْمِیْ سُبْحَانَ الَّذِیْ لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا سُبْحَانَ الَّذِیْ  
لَمْ یَلِدْ وَّلَمْ یُولَدْ وَّلَمْ یُکُنْ لَّکُفُّواْ أَحَدٌ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِہٖ مُحَمَّدٍ  
وَاٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ اَجْمَعِیْنَ۔

حضرت قطب العالم قدس سرہ را معتاد بودہ است کہ دعا خواجہ جنید را بعد ہر نماز میخواند  
و دعا صاحب ہدایہ را بعد ہر دو بار میخواندند و دعا امام اعظم را با دعا دوشنبہ نگاہ  
میخواندند۔

حضرت شیخ سعد قدس سرہ نیز متابعت ہر خود قطب العالم شیخ مینا قدس سرہ  
می نمودند ہر سہ دعا مذکورہ را در اوقات معہود میخواندند و سالک باید کہ ملازمست  
کند ہر دو رکعت تحیت و ضرور خانہ خویش و بدو رکعت تحیت مسجد چون در مسجد باید فی ترغیب الصلوۃ

اما اگر نیت وضو در خانه بگذارد باشد چون در مسجد آید و رکعت تحت مسجد بگذارد هر دو نیت واقع شود اما در گذاردن نیت وضو تحت مسجد ثواب بسیار است -

**فی الطهيرة** اختلافوا فی صلوة تحية المسجد انه یجلس ثم یقوم او یصلی ثم یجلس ثم یقوم وعامة العلماء قالوا یصلی كما دخل المسجد قال صاحب العوارف ذکره جماعة من العلماء تحية الطهارة بعد صلوة العصر واجازت المشافح الصالحون -

و در محدث المعانی می آرد که ذکر سه در تفضل در اوقات مکروهه افتاء نصیر السید میر مولانا عالم غرضه داشت از تفضل در اوقات مکروهه بخودم غطیه اندر بود که بر آیات ظاهر مکروهه است چنانکه در فقه مذکور است اما اهل تصوف دو گانه شکر وضو در جمیع اوقات میگذرانند و مردیان را بر این میفرمایند و بر نسبت این معنی حکایت فرمود که در سلطان دو رکعت نماز پیش از سنت بباد داد و مردیان میگذرانند و قتی متعلی در مسجد و آمد مردیان را دید که پیش از سنت بباد داد و نقل مشغول شدند روزی آن متعلم در مجلس شیخ الاسلام شیخ رکن الدین رحمه الله بیامد و مردیان نیز حاضر بودند آن متعلم شیخ را گفت که مردیان شما پیش از سنت بباد داد نقل میکنند و زنند این مکروهه و ایشان را بر احکام هیچ اطلاع نیست شیخ رکن الدین رحمه الله فرمود آری من هم میگذارم تو میبوی ده مگو که داین حکایت میفرمود که پنجین می آید که در وقت شیخ الاسلام شیخ بهار الدین ذکر یا قدس سره مرید بود و اخی او را هم چنین بود و گنگاندن پیش از سنت بباد داد فرمودند روزی بحضرت شیخ بهار الدین عرض شد



که مراستعملان میرنجاند و میگویند که این دو گانه که پیش از سنت بامداد میگذاری کج  
آمده است و من ایشان را چه جواب گویم شیخ فرمودند که ایشان را جواب بگو که بفرموده  
صلوة العاشقين -

نقست ذکر انتاده سر بردن در روز عاشورا است میگویند و بعضی بدعت و مکروه  
میگویند و لا باس بآلات کمال یوم عاشورا کذا فی الذخیرة بل هو مستحب  
لقوله علیه السلام من اتحل یوم عاشورا بآلاته المروج له ثوب  
عیناه ابد اذ کذا فی النخانة -

وقیل بکراهة التحلل فی یوم عاشورا -  
وقیل سنة وبه نأخذ کذا فی الجوامع الفقه و لا باس بآلات کمال یوم عاشورا  
وهو المختار لان النبی علیه السلام کحلته ام سلمه کذا فی الوالحیة -  
وقیل بکراهة التحلل یوم عاشورا لان یزید بن زیاد التحل بدم الحسین  
رضی الله عنه -

وقیل لا التحلل یوم عاشورا سنة لکن لما صار علامة لفضل أهل البیت  
وجب ترکہ کذا فی القنیة -  
قال واحد من الکابر شعیر -

بان تا تو العشر من خصال  
على راس الیتیم و اغتسال

علیکم یوم عاشورا قوی  
بصوم و الصلوة و مسح اید

و توسیع الطعام علی العیال	وصلح والعیادة لسلامة
وتوسع الدعاء مع الحال	وشأنهم زیارة عالمیکم

والتفقوا المشایخ رحمهم الله انه لا بأس بالاشتراك فی الذخيرة والا تشد  
حجره لیقل به کذا فی الصماح والتفقوا علی انه یکره الحال الا سودا اذا فصلت  
الزینة واختلوا فیما اذا لم یقصد به الزینة عامتهم علی انه لا یکره -

و بدانکه در روز عاشورا که خلط جویب و دانهای مختلف می کنند و می پزند  
جایز است -

درین محل قلب العالم قدس سره میفرمود که در آنچه نوح از کشتی طوفان فرسوده ماند فرمود  
که بر سر هر کس چه از جنس جویب دانهای باقی مانده باشد بیاید هر همه آوردند تا دانهای مختلف  
یکجا جمع کرده بپزند و آن روز عاشورا بوده است پس خلط جویب دانهای پزیدن از سنت  
نوح پیغامبر است صلوات الله علیه -

نقل است ذکر افتاده که مشایخ رحمهم الله نماز لیلة العنایب را گذارده اند -

درین محل می آید که قطب العالم قدس سره و این نماز با جماعت دوام گذارده اند و میخوانند  
سوره بقره و نماز نفل با جماعت مکروه نیست -

فقهاء الخلاصة ان القطوع بالجماعة اذا كان علی سبیل التداوی یکره کذا فی الاصل للصلوة  
الشهید اما اذا صلوا بالجماعة بغیر اذان و اقامة فی ناحیه المسجد لا یکره  
قال شمس الاثمة الحلواني رحمة الله علیه ان کان سوى الامام ثلثة لا یکره

بالاتفاق -

وفي ارواح مختلف المشايخ رحمهم الله -

قال في الغنابيه والاختلاف في الكراهية دليل الجواز وفي تجنيس مجموع النوازل اذا كان الرجل قاريا احب ان يصلي التطوع وحده فان صلا الجماعة فهو حسن -

وفي السراجية في باب المسائل المتفرقة من كتاب الصلوة ان امامة النبي عليه السلام في ليلة المعراج للملائكة واوراح الانبياء عليهم السلام عند بيت المقدس كانت في العاقلة وهذا المعنى في الكافي ايضا في باب الاذان -

وازاوراد معلوم می شود که روز پنجشنبه که در شهر رجب واقع شود و روزه دارد و شب جمعه بعد نماز شام دو اذنه رکعت بخشش سلام ليله الغايب بگذارد و قرات و اوعيه او را ورا و مذکور است اما در فتاوی صوفیه میگوید بودن پنجشنبه از رجب شرط نیست حيث ذکر فيه قال الجامع وهي اول ليلة جمعة وقعت في رجب وكون الخميس في رجب ليس بشرط فيها للتوارث الذي اوجدها في بلاد المسلمين وعلى هذا ادراكنا الا سائنا في حضرة دهلي و المشايخ الصوفيه من بلدة ملتان من غير نكير احد من المسلمين و يوافقون عليها في ليلة الغائب ولا يسمون في تركها و كان مشايخنا رضوان الله عليهم يواصلون بين المغرب



والاجاء بين العشاءين و صلوة ليلة الرغائب والصلوة العشاء و صلوة  
التسليم ثم يظرون وكأفوا يصنعون الطعام والحلوا والاشربة في هذا  
الليلة وربما يظفرون بالاشربة بعد ان فراغ من ليلة الرغائب في الصيف  
ثم يصلون العشاء والتسليم ثم يطعمون -

**نقلت** في ذكر انشاده كمال تعريف جناخه وادراو ذكر است بگذارد و آورده انكره طيب العالم  
من شيخ بنانور السمرقندي وروى في مجمع كاه در نماز كاه في شهر ربيع الثاني و يذكر انكره طيب العالم  
باجاءت بيگزار وروند وادراو نماز تعريف فعلى سبب است حيث ذكر في فتاوى الحج  
في الجامع الصغير التعريف الذي يصنعهُ الناس ليس بشيء وكذلك  
ان جماعة من الصلحاء والعارفين يجتمعون في عرفة في كل بلدة  
يهلمون ويكبرون شبه الحاج في عرفات فليس بشيء بيني وبين الله  
وليكن في نفسه من جملة الايات والخيرات واشتياق عرفات في المفحات  
وفي الجامع البرهاني في هذه المسئلة بعض مشايخنا قال التعريف الذي  
يصنعه الناس ليس بشيء لم يرد به نفى شرعية في نفسه كانه دعاء وتسليم  
وتضع الى الله وانما اراد به وجوبه او كونه سنة -

وفي الجامع الصغير العجاني وكفايتا الفقهاء روى عن محمد بن الحسن  
رحمة الله انه كان يخبر ذلك وروى عن ابن عباس رضي الله عنهما  
انه فعل ذلك بالبصرة -

قطب العالم قدس سره درین نماز قرات بلند میخوانند و لیس بمکروه و فساد کبریا  
فی فتاوی الصوفیه ناقلا من تحفة الفقهاء انه حکى عن بعض اصحاب مالک  
رضی الله عنه انه قال فی نقل النہایر بجمہر

قطب العالم قدس سره این نماز چنانچه در او را مذکور است سه برهنه ادا میگردند و ذلک  
لیس بمفوع حیث ذکر فی المہیط والذخیرة والخلاصة والنصاب والخانیة و  
النجینس والمہرید والفتاوی لظہر سیرتہ والقیلہ والوقایة وغیرہ لک من الکتب نہ انما  
یکرة الصلوة اذا صلی حاسر الرأس تکملا او تساهلا و تنعما و نهاناً ما اذا صلی خضوعاً  
وتضرعاً فلا یس بیدل هو حسن و لفظ الذخیرة والخلاصة بل یستحب لک لان مدتی الصلوة علی الشیخ

**فصل** ذکر افتادہ مرید سالک را باید کہ بعد از مقام توبہ دروغ و زہد بگیرد نفس خود را  
بجای آوردن یاد و در مخالفت و سے تا گفته اند اساس الکیفر قیام است علی  
ملاک نفسانک و تفحص کند زیادت نفس از نقصان و سے داخچه مراد است نافع از خیر و ثواب  
و شہود و حضور و ذوق داخچه بر و سے است مضر از عذاب و عقاب و شہوات و ہوا و غیبت زنا و مضر  
خدا کے یعنی چون تمام روز بگذرد با خود محاسبہ کند کہ یک روز از عمر گزشتہ چہ حاصل شد  
از روز گذشتہ زیادت شد یا نقصان اگر زیادت شد فهو المقصود و اگر نقصان شد  
متأسف و مقدر باشد من استوی یوما فهو مغبون بر آن گویند کہ ہر روز بر یک  
زیادت کن نقصان نکن تا کم ہمت و مطیع نفس نگردد۔

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود کہ در پیش چہ بوقال می باید چہ بقال را اعانت

که چون تمام روز بسوزد و شغل می باشد در شب محاسبه میکنند و در تفرص آن می شود که امروز چیزی  
 نفی شده یا نشد اگر نفع می شود خوش می خیزد و الا محزون و نادم میگردد و بلباک در آن می گوشت  
 که از قوت راتبه معتاده کم میکنند کذا در رویش را شاید که محاسبه نفس شود که امروز از ما  
 مضی چیزی زیادت شده یا نشد اگر شده باشد شکر از خدا تعالی بجا آورده باشد و آنکه  
 مغرور نشود و آنکه کم شده باشد در آن بگوید که تضارافات در شب کند بلباک  
 در زیادت بگوید تا از عده من است و ایوماه فهو مغبور و عیسوی آید  
 زبده الالکین حضرت شیخ سعدی میفرماید قدس سره که درین محل عرض کردم  
 زیادت کردن وظایف بر حکم این حدیث بنده را تکلیف مالا یطاق لازم می شود و عمل برین  
 حدیث چه نوع میسر آید سرمودند شاید که اول در زیادت وظایف و شغل دیگر بگوشت چون  
 نتواند و بجای طاقت رسیده باشد در زیادت حضور ذوق و شوق بگوید تا در هر روز حضور  
 ذوق و شوق فریاد کرد

**نقل است** در سالی که ذکر افتاده و کثیر عرض حاله علی شینحه فیما لیرض له و  
 علیه فی کل وقت فقد قیل لیس المریض بلیب منزله یصف ما به  
 الی الطیب یعنی عرض کند مرید حال خود را بر پیر خود و آنچه پیش آید مرید را برود  
 از نیک و بد در هر دست زبانه گفته شده است نیست مریض خردمند که صفت حقیقت نکند  
 و بیان نساند چیزی که بران مریض است از مرض و علت پیش طیب یعنی مریض بنزد  
 مریض است و پیر بنزد طیب باید که مرید را سر از خویش پیش بر عرض کند هر گاه



و موجبست که از حق تعالی بدو رسد بنوشد بر غیر عرض دارد و اگر مرتبه پیشتر بنوشد در باطن و  
آن عقده کرد که بدان عقده طریق فتح و استقامت از شیخ مسدود گردد و عقده پیشتر را می گویند  
که در راه سالک پدید آید و او را از سلوک و عروج باز دارد. اما چون به شیخ عرض دارد و در حال  
حال آن عقده آخلال پذیرد پیر در تدریس آن بکوشد که کشا و گزاند.

**قطب العالم قدس سره** میفرمود که شیخ ابی محمد فرموده است **رحمة الله عليه** کل  
مرید که لا یصلح له فی الیوم واللیلة کذا کذا امسأله فانه ما سئل الطریق  
یعنی هر مریدی که دست نگیرد و مراد او را در روز و شب چنین چنین مسدودستی که او سلوک  
نگرفته است راه یعنی مرید را شاید که هر روز احکام طریقت بر سر او مرسته و علتی که دارد  
یا کشف و نموداری که او را پدید آید بر او عرض کند تا بپرسد سوال او را جواب گوید و فرستد او را و ایستاد  
و از کشف و نموداری بیانی فرماید که در آن ترقی کارش شود و اگر مرید چنین نکند هر آئینه و  
اهل سلوک بنود کارش بیشتر نزد او اما برادر درین کار طبیعیه حاذق باید که به او تعلیم نماید  
و اگر نه از طبیعیه بیمار معالجت نیاید **مصرع**

خفته رخنه کے کنیزیدار

**نقلست** ذکر افتاده قال النبی علیہ السلام ما فاق ابو بکر بکثرة الصلوة و  
النصیام و لکن بشئ و قر فی قلبی دلیل سے آرند این خبر را بر آنکه عمل بجزکات  
دل برتر است از عمل بجزکات جواز زیرا که حضرت رسالت علیہ السلام فرموده است برتر شد  
ابو بکر بنیامه غلق بعد از انبیا و در سلیم السلام بکثرة الصلوة و نصیام و لیکن برتر شد چنانچه

کبریز گشته است و گران گشته است در دل او -

قطب العالم قدس سره میفرمود که بعد فوت ابو بکر صدیق عجمی رضی الله عنه خواست که  
از حال عمل او در یاد زن ابی بکر صدیق را در نکاح خود در آورد و پرسید که ابو بکر رضی الله عنه  
که چه عکله داشت بگوید یا نه زنش گفت یا عمر ابو بکر اظهار هیچ عکله در آن فرایض و سنت  
نمیدیدیم مگر آنکه نشسته سر فرو کرده در مراقبه ماند یا در وقتن زنده گشته مشغول شد  
چون سر بالا کردی آه بر آوردی که از بطن سوخته چنانچه گویشت بریان کند بر من آه  
در وقت سخن نیز بر میخواست و مذکور ده می نشست آه او الهام بدین صورت بر می آورد و می گفت  
رضی الله عنه صدق رسول الله لیکن بشئ و قوقی قلبه عکله بالاترین علماء داشته  
لا جرم مصطفی علیه السلام و یا فاضل دیگر از مقتضول پنداشتند که فضل الله یونقه  
از پیش که بعد از آن زن را مطلقه گردانند گفت مقصود از نکاح تو رسیدن غسل ابو بکر بود ظاهر شد علی  
که در آن داشت هیچکس از مانداشت -

نقاست زکات او که قال ابو بکر الوراق رحمة الله علیه النفس مرأیة علی جمیع  
الاحوال منافقة اکثر فی اکثر الاحوال مشرکه فی بعض الاحوال یعنی ابو بکر و ان گفت  
رحمة الله نفس مرائی در جمیع احوال همیشه نظر خلق دارد و فعل اعمال و ترک افعال در چشم مردم  
و قبل خلق دارد و این همه ریاست گفته اند چون نفس مع خلق بیاید و از برای سبکی تواند  
کشید اما یک لقمه بے ریا که بر آن خدا بود نتواند گذاشت مگر آنکه توفیق رفیق بنده  
گردد چنانچه درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود و گفته صوفی بے معنی نزدیک

بیابان جا کے گرفتہ دور عبادت ربانی مشغول گشتہ و تمام سال گذرانندے کہ طعام نخوردی  
 و خلق بزیارت او می فرستند ملاقات نمیکرد و میگفت که بعد سال تمام روز معین و فلان جای  
 بیاید ملاقات کرده بروید و خلق انبوه در آن روز معین جمع شده میفقتند با ملاقات میکردند داد  
 تمام سال بے طعام بدین خوشی میماندی و توش بهرین گشتہ بود تا گاہ درویش اہل دلی رسید  
 و این ماجرا شنید گفت دائم کہ توت او بهرین گشتہ است و آفات نفس را نشناخته است  
 و چون آنروز معین رسید آن درویش بجانب آن صوفی بے معنی برفت و باز آمد و بخلق گفت  
 کہ بزیارت من رفته بودم مخدوم خود و وہ اندک در روز معتاد ویرا کار نیست و مقامے با خداوند تعالی  
 دارم کہ در آن روز بایکے بنیاید در روز دیگر بنیاید خلق در آن روز پیش او رفتند و آن صوفی بجمعت او  
 خویش در آن مقام کہ با خلق ملاقات میکرد رفت و تمام روز شب بماند و هیچکس را ندید چون  
 فوت خود نیافت جان بخت سپرد و روز دوم کہ خلق آنجا رفتند او را مرده یافتند آن درویش بزرگوار  
 نقشہ حال گفت و زمر کہ صوفی بے معنی بود از حال تصوف شے نداشت بحد و شمار خلق  
 گرفتار بود و آفات نفس را ندانست و قوت را تمام او همین بود بدین ذوق تمام خوش بود  
 بالطافش حاجت نشدی چون آن بچارہ فوت خود نیافت لاجرم جان بخت سپردن  
 شتافت -

و آنکہ گفت نفس منافق است و بیشتر احوال اتفاق اینچنانست کہ ظاہر و باطن را یکسان ندارد  
 کند مہمانے جو خوش بود همیشه خواہد کہ صلاح را ظاہر سازد و فساد را پوشیدہ دارد اگر شے  
 صد ہزار فساد و ظلمات و راز نخواست کہ کسی بداند اما اگر شے زمانے پیدا بود یا چند کت نماز بگذارد



بخوابه که معلوم عالمیان گردد الحائز اذا صلی رکعتین یتنظر الوحی یعنی جولا به وقتی  
 که دو رکعت نماز گذارد انتظار میکند وحی را اشارت بدین دارد چه حائز موصوف بحق است  
 نفس منافق بالا تراحمقان و کم علقان از دوسه جز بحق و کم عقلی دیگر بود حضرت امام جعفر صادق  
 میگوید رحمه الله علیه من سعادة الرجل ان يكون خصمه عاقلا و خصمه لا عقل  
 یعنی النفس -

اسے عزیز یہ بین کم عقلی و اسے این چہ خواهد بود کہ خود را در عمو سے بلویت با خودی  
 خود سے آرد و در مخالفت امر خدا سے خوش می شمارد نعوذ بالله من شره و من حقه  
 و آنکہ گفت کہ نفس مشرک است در بعضی احوال مراد اینجا شرک خفی است و آن خون  
 از غیر حق و امید داشتن بغیر حق و دفع و ضرر دیدن از غیر حق کہ این ہمہ شرک است تاخوت  
 غیر و امید غیر از دل زایل نگردد و نافع و ضار و معطی و مانع جز خدا سے دیگر نداند از زمره  
 مشرکان بیرون نیاید و از تم شرک خلاص نیابد ہم ازین است کہ میس درویشان و محتسب عارفان  
 شیخ قوام الحق والدین قدس سرہ میفرماید ۵

توئی چون مومن و مشرک موحد نیستی و الله	موحد انگے گردی کہ رواز غیر گردانی
--	-----------------------------------

قطب العالم قدس سرہ نے فرمودند فرے خواجہ بایزید را در شرکم خواست عزیزی  
 از بہر عیادت مرض دے شافت بایزید گفت رحمۃ اللہ علیہ شب شیر خورده بودم آن در شکم  
 از است و شبیہ از شبہا خواجہ در مقام انبساط شد و دم محبت میزد ہفت آواز داد کہ اے  
 مشرک دم محبت من و در دعوی این بخشو ان التست لیلۃ اللہن شب کہ در شکم را

اثرشیر گفته از من گفتی پس ای برادر ز نما نفس را استوار مدار که دے دعوی ۱۲  
دارد باین دعوی شکر را نمیگذارد تا بمبلا نرسد چون مشرق از مغرب و مغرب از مشرق است  
خوش گفت آنکه گفت ۵

صوفی و سبزه پوشه شیخی و حبله دار	این جمله شیخی دے مسلمان نشدے
----------------------------------	------------------------------

نقاست ذکر افتاد در باب لبس الخرقه بزرگان گفته اند که مرقعه جامه اولیا است و شرط  
پوشیدن خرقه آن بود که در اگفن بدانند که اسید لذات و حیوة منقطع گردانند و دل را در راحت  
زندگانی پاک کنند و عمر خود را بخدمت خداوند تعالی وقف گردانند شیخ علاء الدین بهمانانی  
رحمه الله آورده است که اگر نوبت باله منها خذلان در رسد و مردی بقیقه جمع کند  
و باز بطلالت خود رود بر شیخ واجب است که آن خرقه را باز بستاند و اگر شیخ حاضر  
نباشد بر خلیفه شیخ یا اصحاب پیش قدمه واجب بود که آن خرقه از وی باز بستانند  
الی ان یتوب -

رئیس در دیشان محتسب عارفان شیخ قوام الحق و الدین قدس سره میفرمایند بلکه  
هر که اقامت باشد این طریقه نامرضیه را متغیر کند مثل ایشان را نگذار پس اسعویز بعض  
مشایخ درین دعوی نشوند که احد من الناس باشند لباس بے تکلف اختیار  
کنند و مرد را بفرمایند تا هر چه بپوشد اگر عبا بپوشد یا بپوشد همان و اگر ثوبا بپوشد همان این  
روش بهتر است ۵

مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست	اگر خدمت سلطان بپوشد صوفی با شش
-------------------------------	---------------------------------

و بعضی باشند که زیادتی از یک جامه از هر احتیاط رد دارند تا اگر جامه بپوشد یا شبیه  
در طهارت پدید آید جامه دیگر پوشند نمی آرند که وقتی در مجلس سید السادات ذکر کلاه افتاده فرمود  
که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم کلاه لاطیه پوشیده است نه ناشده و لاطیه کلاه  
را گویند که متصل تارکس باشد و ناشده کلاه است را گویند که متصل تارکس نباشد و قدر  
از سر باند بود و افزاشته و اگر در میان کلاه جزه بودی خدمت سید السادات آنرا در کرد  
در ثنائی محمدی میگویند که از کلاه مصطفی علیه السلام صحابه روایت کرده اند ابوهریره  
گفت که من کلاه سپید بر مصطفی علیه السلام دیده ام ام ابو نعین عایشه رضی الله عنهما  
گویند که مصطفی علیه السلام در سفر کلاه گوشه دار پوشید و در سفر کلاه شامی بر سر نهادی  
عبد الدین عباس گفته است که من بر مصطفی صلی الله علیه و سلم خنجر کلاه دیده ام  
کلاه از جامه سفید بود و کلاه از بر نقش بود و کلاه است گوشه دار بود که مصطفی علیه السلام  
در سفر آنرا پوشید.

و خدمت سید السادات فرموده است که سنت است که دستار استاد بنده مگر بچنان کسی باشد  
که بالستادن او جمیع اهل مجلس ایستاده شوند شاید سه بند در هم ازین است که قطب العالم  
قدس سر که بعد از مع یا غیر مع وقت ازدحام مریدان و معتقدان دستار مبارک را نشسته می بستند تا  
کسی را در خواستن عزامت نشود.

در ثنائی محمدی آورده است از دستار مصطفی علیه السلام انس بن مالک گفته که من  
دیده ام که مصطفی علیه السلام عامه فطس بر سر بسته بود و جابر میگوید که مصطفی علیه السلام در روز فتح مکه



و ستار سیاه بر پیشتر بود عبد الله جعفر میگوید که مصطفیٰ علیه السلام عمامه زرد بر سر بسته بود و در آن زعفرانی پوشیده من دیدم اما ارسال و بنال عمامه مستحب است و و بنال بر او فقها پس پشت اندازد.

بعضی صوفیه گویند که پیش اندازند و ارسال و بنال عمامه که اکثر علماء و علماء خلق نکنند پاک و بنال را کشیده در ستار به پیچند و ذلک ایضا جایز.

فی المحيط و ذکر فی المطالب و المستحب ارسال ذنب العمامة و اختلافوا فی مقلد ما یکون منهم من قال قدر شبر و منهم من قال لی وسط الظهر و منهم من قال الی موضع الجلوس.

و در سراج الهدایة ناقل من الظهریه میگوید هر که تا ک دنیا باشد و دنیا را پس پشت انداخته باشد ارسال و بنال عمامه پس پشت بکند و هر که بصفت موتی شده باشد تشبیها بالموتی پیش باندازد و هر که را این دو صفت نباشد و بنا کشیده و ستار به پیچد.

و رفیقوی صوفیه نیز میگوید قال فی الجامع قد رايت شیخنا شیخ الاسلام مکن الحق والدین و احباه العالم فی الجامع کما نا یعلقان ذنب العمامة من جانب الایسر فوق العمامة و الاخری مرسله و ذلک وقتا بعد وقت.

و خزانه جلالی آورده است که خدمت سادات فرموده است که و بنال عمامه را پیش بدین جانب چپ اختیار کرده اند تشبیهاً بحال المات.

فی شرح المنار ان النبی علیه السلام کان یلبس فلسوۃ ذات اذنان و

تعمم بعامة سوداء چون ثابت شد که پوشش سیاه مستحب است و فعل  
مصطفی و منت است -

قطب العالم قدس سره اکثر کلام سیاه بر سر بستاند و آنچه میر می بستاند  
نقل است ذکر افتاده که مصطفی علیه السلام گاهی به جبهه فراخ آستین می پوشیدی و گاهی  
تنگ آستین و همیشه جبهه مصطفی علیه السلام تنگ بود که آستین تا آرنج نمی آمد که بازو را بشود بعد  
آنکه دست را از جبهه میکشید و جبهه بر روش نهاده بازو نامی شست -

و نیز روایت کرده اند که عرضی اصد عنه و بعضی علی ثار اگویند رضی اصد عنه که آستین پیراهن اگر  
از آنگشتان بیرون آید آن قدر بریدی -

قطب العالم قدس سره فرمود که از خواجه جنید رحمه الله بازمانده است که صوفیان لباس  
بر وضع علمای جبهه فراخ آستین و دستار بزرگ اختیار دارند -

در آداب المریدین آورده است که جنید رحمه الله گفت که مرقع پوشان دایره گیران  
بسیارند جنید گفت اکنون طاب السلوک اکنون سلوک خوش شد و تو نیکو با بصالت  
وانتم فی السمع الله تعالی -

در فتاوی فقیه ابی الیث گفته است که لبس العمامة الطويلة و لبس الشیاب الواسعة  
حسن و فی حق الفقهاء الذین هم اعلام الدین و الاحسن ان یلبس حسن  
تیابه فی الصلوة -

و فی الحدیث صلوة مع عمامة افضل من سبعین صلوة بغير عمامة -

و نیز قطب العالم قدس سره میفرمودند که مقصود ایشان درین باب آنست  
که بصورت فقهار باشند و در معنی عرفا و خلق از ایشان بهره مند گردند و محروم نمانند  
و جامه های تنگ آتین و دستارهای خود امروز مختص بایم و بیاد فساد گشته است که اکثر  
و اغلب بپوشند هم ازین است که بعضی صوفیان از جامه بارانی که امروز خاصه علماء و نیات  
احتمال دارند -

و نیز قطب العالم قدس سره میفرمود که چون مشایخ و علماء را اجماعی بر پیش ازین اتمام  
بر لباس جداگانه و متمایز از عوام نبود هم ازین بود که روزی که امام اعظم را در یکبار دیوان برزد  
و بعضی گویند هم ازین روز باز اتمام لباس جداگانه کردند و گاه بود که مصطفی علیه السلام  
جامه فاخره خوب قیمتی پوشید که مصطفی علیه السلام را در آن تکبیر نمود اما کسی را که در آن تکبیر  
بود حرام است و بر پوشیدن آن جامه -

و فی فتاوی الظهیریة لا بأس بلبس الثیاب الفاخرة ذک ان لا تکبر بها  
لان التکبر حرام و تفسیر ذلک ان یکون معها کما یکون قبلها -

و اما جامه که مصبوغ به عصفر و زعفران بود صوفیان جایز ندانند زیرا که مصطفی علیه السلام  
گفته است القوامن الحمری فانها نری الشیطان و اما فقهارا اختلاف است بعضی  
گروه گویند که اگر ایت تنزیهی نه گرا ایت تحریمی و بعضی سباح پندارند و بعضی لا بأس  
گویند و قد ذکر فی المطالب و لیکرہ الثوب المعصر للرجال و کان ابو حنیفه  
رحمه الله لیکرہ الرجال ان یلبس الثوب المصبوغ بالمعصر و الزعفران و ابوالوس



لا استزال الوارد فيه كذا في التمهيد -

وروى عن محمد رحمة الله أنه رخص به للشبان صفة الثوب أيام عرسه  
كذا في جوامع الفقه واختلف في لبس الثياب المعصفة والمنزعة والمورسة  
للرجال وكرهه إلا كثرون لما روى عن عمر رضي الله عنه أنه رأى رجلا عليه  
ثوب أحمر فقال دعوه هذا البراقات للنساء وأباحه للأخوان لما روى عن ثقيان  
مولى كعب بن عمير أنه قال لقيت أربعة وخمسة من أصحاب رسول الله صلى الله  
عليه وسلم يلبسون المعصفة كذا في كراهية في الظهيرية -

و اختلفوا في الثياب التي صبغت بالمعصفة أباحها جمهور العلماء من  
الصحابه رضي الله عنهم وأتباعين وبه قال الشافعي وأبو حنيفة ومالك رحمهم الله و  
لكنه قال غيره فضل الاحتراز منها كذا في الكاشف -

في الحاصل مصطفى عليه السلام كاه ثياب فاخره بود و اکثر اوقات ثياب خشن  
بودی اولی آنست که صوفی را جامه خشن بود و روایات بسیار در شرح رساله کیه مذکور است  
بسبب اختصار نوشته شد -

فصل نقلت ذکر افتاده در باب تواضع که صوفی همچون زمین باشد در حق تواضع و فروتنی که  
زمین را هر نیک و بد که بے سیر میکند از دس بفرزونی نمی شود و کذا که صوفی را اگر چه بر دینیک و  
بدرسد او را بجز تواضع را خلاص نبود -

قطب العالم قدس بره میفرمودند الصوم من الابد و امتلا من الفكر و انقطع

إلى الله من البشر واستوى عنده الذهب والدر -

**نقاست** ذکر افتاده که ابو عبد الله بن خفیف گفته است که مرا رویم گفت آن پسرک  
من بگردان علم خود را نکند بگردان آدب خود را و این اشارت است که علم اگر چه اندک باشد باید که  
بسیار بود این دلیل است بر شرف و عظمت آدب -

**قطب العالم** قدس سره میفرمودند از طاعت کردن بهشت رسند و با آدب در طاعت  
بخلاق بهشت رسند یعنی که ابلیس اگر چه طاعت داشت بواسطه ترک آدب که گفت انا خیر  
منه مردود گشت و آدم علیه السلام که ذلت داشت بواسطه آدب گفت سابتا ظلمنا انفسنا  
مقبول گشت -

**نقل است** ذکر افتاده و من اخلاقهم الحمله و از اخلاق صوفیان علم است و حکم است  
که با رعایت گشتی و با خود بدو نه نمی -

**و حمله** که قطب العالم قدس سره داشتند مشهور است و الله اعلم خبر مصطفی علیه السلام بالاتر  
و دیگر در آنادو خواهد بود که دیده باشند نظرات صاف بالیقین بگوید چنانچه من میگویم که روزی حجام  
مست و خشت بدست و شنام گویان پیشین بنگی قطب العالم قدس سره بیدار شد و وی  
بو حشت و دشنام مشغول بود قطب العالم قسم میکرد و نه خصار بحاجس همه منصب در روزی  
نگاه میکردند بپاره نذر آورند و بدست و داند و بیکنا گرفت حجام پیشمان شد و در پاره  
مبارک او افتاد و روان شد و کیفیات دیگر در علم و تواضع او اگر نوشته شود بطول انجامد -

**نقاست** ذکر افتاده در سنن الخلق یعنی نیکو خوئی آنست که با خلق یکشد و عفو لازم گیرد

چنانچه می آرند که خواهد معروف گزینی رحمه الله بکناره و حلیه درآمد تا دشو کنند مصحف و جامه خویش بنهاد  
خود بتوضی مشغول شد زنی آن مصحف و جامه را برداشت و روان شد و جامه بدید گفت آ  
خواهر من معروف ام بانی نیست بر تو پس هست که مصحف بخواند گفت نه گفت تو هر هست گفت  
نه شیخ گفت اسے خواهر مصحف مراده و جامه ببر-

درین محل قطب العالم قدس سره میفرمود که در مے امام احمد خلیل وضو میکردند و دستار  
خویش را پیش نماده بودند مرمے آمد و دستار گرفت و روان شد امام گفتند اسے  
عزیز و هببت لالت قل قبلت حتی یحل لالت یعنی بنشینیم من را بگو که قبل کردم تا حلال گردد  
ترا اگر نمی گویی من بنشینیم بنشینیم -

نقلت ذکر افتاده که من عرف الله کل لسانه -

درین محل حضرت شیخ سعدی رحمه الله از قطب العالم قدس سره پرسیدند که یکے گفت من  
عرف الله کل لسانه دیگرے گفت من عرف الله طال لسانه ظاهر القارض  
مے نماید -

جواب فرمودند یکے محمول بر ذات داشت و دیگرے محمول بر صفات پنداشت فالعنی من  
عرف الله بالذات کل لسانه من عرف الله بالصفات طال لسانه چو کسیکه  
در معرفت صفات باشد ویرا مقام تلوین است و کسیکه در معرفت ذات است ویرا مقام تکوین است  
نه بینی که بوسی علیه السلام مقام تلوین داشت زبان دراز کرد و سب امر بنی النظر الیای گفت  
حسین مضمون نیز مقام تلوین داشت زبان دراز کرد انا الحق نواخت حق تعالی موسی را بنزدخت



بلک بزخم لہ زانی مجروح گردوسین بنصور را بردار ساینکہ افشاء الربوبیۃ کفسر  
خواجہ ماعلیہ الصلوۃ والسلام مقام تکلیف داشت زبان درازی نکرد ویت بخواست  
سبب خواست و سبب خواست رساند -

نقل است ذکر افتاده فان قيل ما کایمان یقال هو تصدیق الرسول والرسالة  
والمرسل فی جمیع ما جاء به پس اگر گفته شود چیست ایمان گفته شود و جواب آن  
ایمان تصدیق داشتن فرستاده شدہ را یعنی پنا مبر را و فرستادن خداے جبرئیل  
را بر پنا مبر و فرستندہ را یعنی خداے را در جمیع چیزے کہ آورده است جبرئیل و این  
عبارت از ایمان مجمل است و ایمان مفصل در سالہ مکئہ مذکور است و آن اَمَنْتُ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ  
وَكَلَيْتُ اَمَنْتُ اِلٰی اَخِرَہ -

و ایمان مجمل آنست کہ گوئی اَمَنْتُ بِاللّٰهِ کما هو باسمائہ وصفاتہ و قبلت جمیع الاحکام  
یعنی این را بعبارت کوتاہہ جمیع کردہ اند قبول کردم دین مسلمان را و آنچه اندر دست و بیزارم از کفر  
کافرے و آنچه در دست -

قطب العالم را قدس سرہ معتاد بوده است کہ روزینہ وقت قبلولہ و در شب با حضور  
تمام میخوانند و دیگر از شیخ فرمودند و آن آنست قبول کردم دین مسلمان را و آنچه اندر دست  
و بیزارم از کفر کافرے و آنچه اندر دست و انقب الیہ و اقول اشھدان لا اله الا  
وحد لا شریک لہ و اشھدان محمدًا عبدا ورسولہ بعد از ان سہ کرت  
این دعا میخوانند اللھم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیاً وانا اعلم و استغفر

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَنَزَدِيكَ فَقَرَأَ  
 اِيْمَانُ حُجْلٌ مَعْتَبَرٌ اسْتِ وَنَزَدِيكَ تَكْلَامَانِ اِيْمَانُ مَفْصَلٌ مَعْتَبَرٌ اسْتِ -

و در توبه ابو بکر سلمی گفته است صحیح آنست که ايمان مفصل معتبر است پس ايمان مفصل باید  
 آورد تا با اتفاق درست باشد و خروج از عهد یقین آید -

فصلت ذکر افتاده که سوال منکر نکیر هر سه مردگان را از مومن و کافر خود و بزرگ حق است اگر چه  
 که در آب مرده است یا دوده خورده است و در شتر یا بهیست و در شتر یا بهیست یا بنده را بنشانند  
 و گویند من را بک و من نبیک و ما دینک چون بنده نیک بخت بود جواب گوید سر بی  
 الیه دینی محمد رسول الله و دینی دین اسلام

سلطان العارفين را در خواب دیدند گفتند اگر چه حال تو چه بود گفت منکر نکیر آمدند و مرا  
 گفتند خدای تو کیست گفتم روید او را پرسید که بنده تو کیست که کار نه بدان خوب شود که من بگویم  
 که دوی آن هست چه کار بدان خوب شود که خداوند گوید و آن هست -

قطب العالم قدس سره میفرمود که بعد فوت بندگی مخدوم مولانا حسن را در خواب دیدند  
 و پرسیدند از سوال منکر نکیر چه حال شد گفت چون ایشان درآمدند و پرسیدند که من را کیست گفتم بگویند  
 که این کدام من است فرشتگان درآمدند بحضرت خدا سے عرض کردند که آن بنده چیست  
 میگوید که منی و انم فرمان شد که حسن بنده عارف است بگذارید -

و نیز قطب العالم میفرمودند بزرگی منکر نکیر سوال کردند گفتند من را کیست آن بزرگوار گفت  
 من ربک یعنی کسیکه پروردگار است و ایشان یعنی آن فهم نکردند و درآمدند بحضرت خدا سے عرض

کردن فرمان شد که او جوابی که شاید بگوید بگفته شمار افهم آن کجا او بند و نیکبخت است بگذارد تا  
در راحت باشد.

**نقلست** ذکر افتاده که مصطفی علیه السلام مطیعان را شفاعت کند تا طاعت ایشان  
قبول افتد و معاصیان را شفاعت کند تا از عذاب دوزخ برماند و صدیقان و اولیاء و علمای و  
صلحای را نیز مقام شفاعت بود هر کرا در آن روز زنده اند تعالیٰ منزله بوی باذن الله ملائک  
خود را قربان در دوستان و آشنایان را شفاعت کند.

**قطب العالم** قدس سره میفرمود اگر کسی در دنیا یکی را آب ضرور داده باشد در روز  
در دوزخ بود متوضی را بیرون دوزخ به بند و شناسد بدان آشنائی ازو طلب شفاعت کند آن  
متوضی شفاعت کند ویر از عذاب برماند.

**نقلست** ذکر افتاده قال رجل للجیند صفت الباری تعالیٰ فقال هو بلا هو ولا  
هو الا هو الا هو فوعی الرجل وعقة فختمتینا گفت مردی چنینی را که صفت کن  
بارتعالی را پس گفت چنینی رحمه الله علیه هو بلا هو ای هو الذات المقدسة  
بلا هو بیه کهو بیه المملکات ولا هو الا هو ای لا ذات لا ذاتة لیس چون آن مرد از  
چنینی هو بلا هو لا هو لا هو شنید پس بانگ کرد آن مرد بانگ کردنی پس به نیتاد آن مرد  
مردی جان بحق سپرد.

در کویت عاشقان چنان جان بدهند	کاخجی ملک الموت بکنجده هرگز
-------------------------------	-----------------------------

**قطب العالم** قدس سره میفرمود که هر اسمی در وقت گفتن بلب دهن محتاج است اما



کلمه هیچ احتیاجی ندارد بس کلمه بود اگر گفتا هیچ وجه نشان احتیاج نیست گوینده بود باید که  
با هیچ عیب اتصال آرام نباشد -

و رویش بر سر راهی میگذاشت سوال کردند از کجایم ای گفتی که کجایم روی گفت  
بود مقصود تو چیست گفت بود بود تو کیست گفت بود هر چه سوال کردند جواب همین  
میداد که بود

از بس که دودیده و خیالست دارم	در هر چه نظر کردم توئی پسندارم
-------------------------------	--------------------------------

نقل است ذکر در منع رویت موسی علیه السلام افتاده حضرت قطب العالم قدس میفرمود  
که در منع رویت موسی علیه السلام حکمتی داشته دل رسول با بود علیه السلام در خبر است  
که چون جبرئیل صلوٰه الله علیه این آیه رسانید فلما جاء موسی لم یقاتلوا کلمه  
قال رب انی انظر الیک جبرئیل تا پیش تر کند گویند موسی مصطفی علیه السلام زرد گشت  
برپای برخاست و گفتن اراے احد قبل نشانفت تا چون جبرئیل علیه السلام گفت قال ان  
توانی روے مبارک وے بگویند خویش باز آمد گفت الا ان طاب قلبی -

نقل است ذکر افتاده که امر الله تعالی تفهّم العلوم بالتقوی قال الله تعالی واتقوا  
واعلموا و قال الله تعالی واتقوا الله وعلّمکم الله فیروز خداوند تعالی از جهت فهم کردن  
علم بتقوی نخست تقوی باید تا فهم علم چنانچه شاید روے بنماید گفت خدا تعالی و از خدا برسد  
و از عذاب بد پرزید پس بیا موزد خدا تعالی شمارا شرایع اسلام مقصود حضرت شیخ  
قطب الدین رحمه الله علیه است که حق سبحانه تعالی و نهتن و مہتی بتقوی گردانند تا تقوی بنود

کمال دانش نشود.

قطب العالم شیخ مینا قدس سره میفرمود که تقوی و صلاح در زهدی سبحانه تعالی بعضی علوم و ارباب تعلیم روزی گردانند و فهم چنان شود تا چنانچه از آن غیر صالح و متقی بزم روز فهم کند و رسالت و احد فهم کند.

نقاست ذکر افتاده فطوبی للعاقل المتقی الذی یختار الباقی و یدبر النعمانی و یجنب صحبته من لوی صحبه التقوی قولاً و فعلاً و اسلاً و لباً ساپس خنک و خوشی بادم عالم و متقی را آنکه اختیار میکند عقبی باقی را و ترک میدهد دنیا فانی را و بی پریمیز صحبت کسی که صحبت ندارد با و تقوی در قول و فعل و خوردن و پوشیدن یعنی تقوی در قول و فعل خوردن و پوشیدن باید کسی که تقوی چنین دارد صحبت او نشاید.

قطب العالم قدس سره میفرمود بزرگ از خراسان در تمام سید پر سید عالم و متقی هست زیارت کنم سعد الدین مفسر نشان دادند چون پیش در او آمد دید که پسر گین کلان به میکردند باز گشت گفت او چگونه عالمی و متقی است که این پلیس برود و دیوار خود را و او را در آن الله یحب المتطهرین.

نقاست ذکر افتاده ان الله لا یحب للمعتدین بد رستی که خداوند تعالی بخوار کنند کارها دوست نیندازد پس مقصود آنست که انکسان را که حق تعالی موصوفت بعدم دوستی خود گردانند بکند موم داشت صحبت ایشان نشاید که از صحبت ایشان جز مضرت نیاید.

قطب العالم قدس سره میفرمود صحبت نیک و بری باید که تاخیر دهد اما صحبت بد زود اثر دهد پس

صحبت بدزد و ربا باید کرد تا زود اثر نشود صحبت نیک دیر باید کرد تا آنکه اثر شود هر دو صحبت فی الجمله  
اثر دارند قال علیه السلام القصبة لو تترجم هم هم از صحبت نهال گرد و هم از صحبت خراب نشود  
اگر صحبت نیک دارد نهال شود و اگر صحبت بد دارد خراب گردد و عاقلان را از صحبت بد نصیحت  
است عظیم و در بیست الیم و این مصراع میفرمود

روح صحبت نه نفس عزالت الیم

و این بیت نیز فرمود

آب را بین که چون همه نالد / و بدم از پهنشین ناهموار

پس صحبت با کافران و ظالمان و مفسدان روا نبود مگر آنکه حاجتی داشته شود و بر قدر حاجت  
خصت بود در تفسیر گفته است که صحبت کافران زبان کار است و محافظت دین با الفت ایشان  
و شواخلاف با کافران و مصاحبت با ایشان بی ضرورت جایز نبود چون سلمانی طبیب حاوی  
بنام شد بر طبیب کافر نیاید تا بنض و علت بنماید و چون کالاسی که محتاج الیه بر کافران  
باشد بر آن خریدن آن روند یا مال که مسلمان مره کردن آن نمی داند کافر را نماید که مره  
کردن تواند

خرازا که در عروسه بخواند / مگر آن زمان که همیشه نم ماند

پس چنانکه با ایشان صحبت نشاید دوستی کردن با ایشان بطریق اولی نباید -

قال الله تعالى ومن یفعل ذلک فلن یسئل الله فی شئ الا ان یتقوا منهم

تقیة هر کس که این کار بکند یعنی دل بر دوستی کفار نگذارد پس نیست او از خدا و تعالی در هیچ بهره



یعنی از ثواب خدا سب بهر مدار که آنکه از ایشان بپریند و بپریند در تیر سید ترسیدنی -  
**نقلاست** ذکر افتاده اذ که شفت بحقیقة الروح یری ذلک فی سورة الشمس چون  
 کشف کرده شود سالک را بحقیقت روح به بند سالک نور روح را در صورت آفتاب  
 یعنی سالک را چون انوار علوی پدید می شود بصورت علیات چون ستارگان و آفتاب  
 و ماهتاب می بیند هم انوار روحانیت است که بر آسمان دل بقدر صفات آن ظاهر گشته است  
 تا چون آئینه دل به کمال صفا گیرد پذیرا نور روح می شود و در مقام پریشال خورشید  
 مشاهده می افتد چند آنکه صفای زیاده خورشید درخشان تر باشد تا وقتی بود که در روشنی  
 که هزار باره از خورشید صوری درخشان تر باشد و اذ که شفت بحقیقت القاب یری  
 ذلک صوفی صورت القمر چون کشف کرده شود سالک بحقیقت دل به بند سالک  
 نور روح را در صورت ماهتاب یعنی چون آئینه دل تمام صفات صافی یا بدترین مقام برانند ماهتاب  
 تمام به بند اما اگر از قدرت بعضی مانده باشد ماهتاب ناقص می ماند و اذ الجمعی له صفات  
 القلب یری ذلک فی سورة الکوکب و چون تجلی شود در آن سالک را صفات دل  
 به بند نور روح را در صورت ستارگان یعنی چون دل بقدر اگر کوکی صاف شود نور روح بقدر اگر کوکب  
 مشاهده شود گاه بود که کوکب بر آسمان طالع شده به بند گاه به آسمان بنید و این  
 همه انوار روح است تا گفته اند که اگر آفتاب و ماهتاب و ستارگان در حوض یا در دریا در جو  
 یا در چاه به بند این انوار روح بود و از محلهای مختلف باشند و اگر ماهتاب و آفتاب یکباره  
 به بند ماهتاب دل بود که از عکس نور روح منور شده است و آفتاب روح باشد و وفی

هذا القسم يمكن مدخله الكذب ولكن لا سبيل المحض الكذب فيه لانه  
لا يخلو من ادراك الروح فيبقى للمعبود الماويل ان يخلص حقائق المذكرات  
الروحانيات من شوائب الخواطر النفسانية ثم يعبرو ياوله درين قسم يعنى درين  
نمودار كه طفلان طريقت را مى شود ممكن است و رآين كه بچيكى نيست راه محض كذب  
را دروزيكه آن نمودار خالى نيست از ادراك روح يعنى تواند بود كه مرآن نمودار را حقيقتى بود كه  
از روح باشنده از خيال مجرول پس بايد سنده و تبصير كننده خواب و ايقاظ را كه خالص كنند  
حقايق مذكرات روحانى را از آلاشش خواطر نفسانى بشير تبصير و تاويل كنند از ايريس هر چه  
در رك روحانى بود نزارد با صالح داند و واقع صادق خواند و تبصير و تاويل كار هر كس نيست شيخي كامل  
و عارفه شامل مى بايد تا اين نمودار ها و خواهباسه طفلان طريقت را در شرح و بيان آرد  
و مذكرات روحانى از آلاشش نفسانى دور دارد تا حق را از باطل جدا گرداند و كا طلب  
بشتر رساند -

و بعضى خلوتيان پيش قطب العالم شيخ مينا قدس سره مى گفتند كه گاه در خواب ميان  
خواب و بيدارى مى بينم كه ملا بهوا مى برند و در مقامى تعالى يا برگنده مى نشانند بيار  
لرزان و ترسان مى نوم قطب العالم مى فرمودند اين لازمه گذشته شتن بر جزه هواست است دل  
برين باينايه و چيزى نيايد شمر كه بهج در بيع است كار طلب و مقصودش بشير است -  
و بعضى مى گفتند كه مى بينم كه حجه تمام بعطريات و خوشبوها پريگردها آنكه دمان پرستى شود  
قطب العالم مى فرمودند اين بهر چه نيست بلكه لاله الا الله مشغول بايد بود و حوال بايد گفت -

و بعضی میگویند چون با کسی تواضع میکنم یا قرآن میخوانم نور سے پیش خود طالع و نام  
 سے بنیم قطب العالم می فرموند که قرآن نور سے دارد و ذکر نور سے دارد و وضو نور سے دارد  
 هر طاعتی نور سے دارد و این غذا و طفلان طریقت است یارب بها اطفال الطریقت  
 پرورده میشود بدان غذا سے نور با طفلان طریقت ازین هم هست بیشتر یا دیگر و تا نور  
 حقیقی باید رسید -

**فصل** در ذکر افتاده که قال بعض الکبار ان الشیطان اذا وجد جاهلا غلب له  
 علوم الدین وقد کوشفت بشفه من الغیب یضحک علیه و یستغزی به و  
 یستخف به بحکات عجیبه که ان بیول علیه و یریه قاسر و سره فیها مآء الوحد  
 علیه و ان للعین یجعل ذلک الضعیف و سيلة الى اخوان خلق کثیر و یجعله الذ  
 نصیل به جماعفیر او لهذا قال النبی صلی الله علیه و سلم فقیه واحد شد علی الشیطان  
 من الف عابد و هذا معقول فان الفقیه وان کان فقیها کسلان فی اطاعة  
 فانه یهدی امة عظیمة بفقهر و هذا لجاهل بغوی بعبادته و مکاشفة مع جهله  
 خلقا کثیرا گفت بعض بزرگان بدستی که شیطان چون بیاید جاهلی را که نیست مراد اعظم  
 دین حال آنکه مکاشفه کرده شده است آن جاهل بحقیق از عالم غیب بخند و شیطان برو  
 و سخره کند بوی و یک پندار و در اجزاکت عجیبه باشد که بول کند بر آن جاهل و بناید ویرا  
 شیشه که در آن شیشه گلابی بود رشاش کند و بالدر آن جاهل خوش گفت آنکه گفت

هر شیخ که بے علم ترا شد رسد	در هر وکی سلیله ابلیس خورد
-----------------------------	----------------------------



و هر بستی که شیطان لعین بگرداند آن ضعیف را وسیله سوء اغواء خلق بسیار  
 دیگر اندان شیطان آن جاہل را آتشی که گمراه شوند بواسطه او حجامتی بسیار هم ازین جهت  
 گفته است پیغامبر علیہ السلام در آئینه فقیهی و احدیست تراست بر شیطان هزار عابد جاہل  
 و این معنی آنچہ پیغامبر علیہ السلام گفت امر سے معقول است زیرا کہ بدستی کہ فقیہ اگرچہ باشد  
 نادان کامل در طاعت پس بدستی کہ اور را نماید کہ وہ عظیم رفقہ و علم خویش و  
 این جاہل بے راہ گرداند ببارت خویش و کاشفہ خویش جاہل خویش خلق بسیار  
 یعنی عالم اگرچہ نادان و کامل در طاعت بود فی الجملہ علم او نافع است و جاہل اگرچہ طاعت و کاشفہ  
 عالم غیب دارد ہم ضرر است۔

قطب العالم قدس سرہ میفرمودند روز جاہل بے با عالمی عربده کرد کہ فقیہ و احدی  
 سخت تر بود بر شیطان از هزار عابد جاہل عالم گفت اگر استوار نمی داری بیایا بنمایم آن عالم اول  
 بر عابد جاہل برخت و خام را طلبید گفت برو کہو کہ حق سبحانہ تعالی سلام میرساند طاعت  
 شما قبول نموده است کہ جبریل علیہ السلام را بر شما فرستاده است آن عابد جاہل زود  
 بالتعمیم تمام بیرون آمد باز از گدشت بر فقیہی رفت کہ اوست افتاده بود گفت جبریل علیہ السلام  
 بر شما آمده است کہ حق تعالی سلام رسانیده است و علم شمار اور حضرت خدا قبول فرمائیتم شدہ است  
 بحدوشیندن آن فقیہ فرخواست کہ ایشانرا بفرست برخت برو گفت و در شوی کہ بعد  
 صطفی علیہ السلام جبریل را نزول نمود و جزیر آن سرود را آدنی نشود آن جاہل کہ عربده داشت شربت  
 شد باز گشت و عالم را حجت و خوشی پیوست۔

نقل است و گفته اند که منهای آن بکون الصوفی قدجا و ز عالم النفس و اهلها  
 الی عالم الحقیقه و وصل الی عالم الفناء و الفناء عندهم ان لا یمری شیئا الا الله و لا یعلم  
 الی الله و بکون ناسیا لنفسه و لکل الاشیاء سوى الله تعالی فقد ذلک ستر ابا  
 انه الشریک اذ لا یری و لا یعلم شیئا الا هو فیعتقد لانه لا شیء الا هو فیظن انه هو  
 فیقول انا الحق لیس فی الذکر الا الله و لیس فی الوجود سوى الله و یعتقد من یسمع  
 ذلک منه الحول -

و بعضی از ان القائل است که باشد صوفی بدستی که تجاوز کرده است از عالم نفس و هو اسرار  
 عالم حقیقه و رسیده است سوی عالم فی التفسیر فنا نزد یک این طایفه آنست که نه بیند چیز را  
 جز خدا که داند هیچ چیز را جز خدا که باشد فراموش کننده نفس خود را هر چه بیند  
 از جز خدا پس نزد یک آن نمودار شود و در او تجلیه رحال و سکر بدستی که او پروردگار است  
 زیرا که نمی بیند دنی و اندر چیز را جز خدا که پس اعتقاد کند که بدستی که شان نیست که نیست چیز  
 جز خدا که پس گمان برود بدستی که او خدا است پس بگوید در غلبه حال و سکر بعد از موتی  
 نفس خویش را انا الحق چنانکه حسین بنصور حلاج گفت و بگوید نیست و دانه هیچ یک جز خدا  
 چنانکه دیگر بگفت و بگوید نیست و وجود جز خدا که چنانکه دیگر بگفت و اعتقاد  
 کند که بشنود این گفتن اذ ان عاروت فانی حلول را یعنی خدا که در وجود خود آمده است  
 و این محض ضلالت است بلکه گفتن از ایشان از غلبه سکر و حال بود که ایشان بمقامی  
 رسیده بودند که خود را دهر یکس از فراموش کرده بودند و ظاهر است که اگر فراموش نفس بود و غلبه سکر

و حال نباشد گفتن لیس فی الدار الا الله یا وجود بودن خود کذب شود و کذب از ایشان  
محال بود پس آنچه حین منصوص گفت در عالم فنا و غلبه حال و سکر بود آنچه بایز یک گفت سبحانی  
ما اعظم شانی و آنچه دیگر گفت لیس فی الوجود الا الله لیس فی الدار الا الله و لیس فی جناتی  
الا الله همه در عالم فنا و غلبه حال و سکر بود و درین حالت ایشان معذور اند.

**نقل است** که چون مجنون از خود فانی شده خویش تن را فراموش کرد و شیفته محبت لیلی شده  
و آن حال از دوسه پرسیدند ما سبک جواب اسمی لیلی ناه من لیلی است -

آری اسم عزیز این مقام گفتار است نباید و حقیقت این مقام اهل این کار و اندوخت  
و خلاص یافتند از اعتقاد سامع درین کلمات یعنی مثل انا الحق و لیس فی الدار الا الله و  
لیس فی الوجود سوى الله آنست که باند و اعتقاد کند بدستی که این گمان بزودن عارف  
نمود مگر یا که فراموش کرده است هر چه سکر را از دنیا و آخرت و فراموش کرده است نفس خود را  
و صفات خود را و باقی مانده است و اندوه بخدا تعالی و بیننده مر خداوند تعالی را باطن  
خویش در حقیقه هر چه سکر موجود است باقی است چنانکه بود بودن صوفی در مقام فنا یکوست  
و مقام فنا مقام رفیع و بلند است لیکن در خوف غلط است ازین روی یعنی باشد که  
اهل فنا غلبه حال و سکر خویش تن را گرد آورده نتوانند مثل این کلمات بگویند و معذور بود  
در فهم دیگر چه چیز دیگر رفت و از غلط در ذات عارف خدا را حلول نهادیم بدین  
در غلط بنقاد -

**قطب العالم قدس سره** میفرمود بعضی قول منصوص صلاح را بتاولین میگفتند که داردی



از خدا و فرود آمدن و نماے شنیدن من یفدی روح کیست که خدا کند جان خود را در راه ما فدا  
می سازد و منسوبو گفت انا الحق ای انا الثابت علی فلالی الروح یعنی من سزاوار  
آن هستم که جان خود را فدا سازم پس علمای شریعت خواستند که او را بکشند در سر بهین بود  
که منسوبو بتاول شد تا در دوش کا زب نباشد هم از آن بود که علماء طائفت چنانچه خواجہ جمیل  
و علماء دیگر رحمہم اللہ و ائمتہ علیہم السلام شریعت استند بر این نهادن و از آن بگردن تا منصور  
بر دوش خود کا زب نمود بلکه در دوشی صاف رود -

و بعضی قول ابی زید سجانی اعظم ثانی را نیز باین دیگر گفته اند آن آنست که بر طبق حکایت  
بر خدا سے بوجہ چنانکہ قاضی خواند انا الله لا اله الا انا فاعبدونی -

**فصل** بکرامت و اما تعریف اولی الخاص فقد سئل لنبی علیہ السلام من اولیاء  
الله تعالی قال الذین اذا امروا بالحق و اذکر الله و اذ ابوالغیم فی حلیۃ الاولیاء و فی الخیر لا الهی  
قال الله تعالی اولیاء من عبادی و احیاء ما فی من خلقی الذین یدکرون بذكره  
و اذکر بذكرهم اما تعریف دلی خاص پس درستی که پیریه ش پیغامبر علیہ السلام را از اولیای  
خدا سے گفت پیغامبر علیہ السلام انانیک چون دیدہ شوند یاد کرده شود خدا سے روایت کرده است  
این حدیث را ابوالغیم و حلیہ اولیاء -

قطب العالم قدس سرہ بار بار میفرمود کہ علامت دلی آنست کہ بدران و سے خدا  
یاد آید و از غیب سر دل مژگرد آمد است و خبر الهی گفت خداوند تعالی بستی کہ اولیاء من از بندگان  
من و دوستان من از خلق من آنانکہ ذکر کنند بذكر من و ذکر کنم من ایشان را بذكر ایشان یعنی

اولیا و خاص کسانی اند که ایشان در یاد من باشند و من در یاد ایشان باشم -  
 نیز قطب العالم سفر نمودند قدس سره نزدیک ولی خاص روبا باشد که بدانند که ولی است  
 از بهر آنکه این ولایت از کرامت و نعمت خداوند تعالی است پس روبا باشد که بدانند چنانچه  
 چندین نعمت است که میداند پس دانستن و مقتضی بسوئے زیادت شکر باشد و بعضی  
 گویند روبا باشد از بهر آنکه این دانستن مقتضی بسوئے خوف عاقبت و موجب امن باشد  
 و درین خطره عظیم است -

نقلست ذکر افتاده عن النبی رضی الله عنه که البذلک امر اربعون رجلاً اتنی و عشرون  
 بالشام و ثمانیة عشر بالعراف کلکلمات و احل ایدل الله مکانه آخر -

قطب العالم قدس سره میفرمود ابدالان چون خواهند که یکسر در میان خویش در  
 آند پراکے تصفیة دل و عفران با شیر آس کرده بدهند و بخوراند و این را اثرش ظاهر و باهر  
 گویند و میان ایشان موازنه چند درم نگ چیسے طریق آب جی باشد و آنرا چند رنگ است  
 سفید هم باشد و سبج و زرد و سیاه هم باشد اما سیاه جی روشن خوش منظر و آن چیز در بولے  
 اینچنین باشد که هیچ خوشبو کے بد و زرد و در کام او حلاوتے باشد که در پیچے کم باشد و دل  
 را از آن فرحتے باشد که آنرا حد سے و اندازه نیست از ایشان پرسیدند که این چیست  
 و از کجاست گفت در همیشه بنی اسرائیل در حق هفت بهشت باشد این یاران درخت است -  
 فصل فی خوارق العادات -

نقلست ذکر افتاده که ساریه را یکے را از اصحاب بود امیر گردانید عرضی السید برت کرمی

و متوجه گردانید بسوی نهادن پس هرگاه که ملاقی شد ساریه را و دشمنان موافق شدند دیدن عمر رضی الله عنہ  
 دشمنان را روز جمعه که خطبه میخواند بر منبر که کین کرده بود ملائکه از دشمنان پس کوه مذکور عمرای ساریه  
 اخیل یعنی بر سر کوه ساریه ندا میفرستاد که عمر شریف گویند میان عمر و ساریه پانصد فرسخ بود راه پس  
 مطلع شد ساریه در آن کوه را و ملائکه گردانید و آن ملائکه را که در کین بودند دانست این واقعات  
 در شان بخان بسیار است.

در آن محل قطب العالم شیخ مینا قاسم سره میفرمود که در مخطوط سید محمد آورده است که مولانا  
 فخر الدین بجلوری ارادت بشیخ الاسلام شیخ نظام الدین داشتند اما اعتقاد که بر خواجه داشتند  
 کم میزدی را با شکر بر خود روا داده با خواجه مایه محبت داشتند و معاهده اول حال خواجه  
 را مطلع بودند مولانا شهاب الدین که توری را یاد میدادند میگفت شما یاد دارید آن شب خواجه ما  
 غایب شد و آخر شب لاشه بستره و تنگی بدست خوشبوئی که کرده پیدا شدند پس دیدیم که حال  
 چیت گفتند که در دیاجازی غرق میگشت و او را احضار کردیم و فرمان شکر بردادیم خانه برآید  
 شرابی بیار یک سوچه آوردیم گفت مراد به باز گفت بخور چون خوردم شکر شد که در دهان شایه بنام  
 و در حلق من بود.

نیز قطب العالم میفرمود که مولانا محمود دوسه صالح و متعلم حافظ مدینه بنی شیخ نصیر الدین بود  
 مانا که زن مولانا پریان یار بودند پری دختر کین داده بودند گاه از گاه بهار فخر یاد کرد اهل تانہ تفحص  
 حال او نمودند از دندان اطراف بازو او ظاهر گشته بود و بر بازو مازنی پیدا شده بحضرت  
 خواجه این قصه گزیدند خواجه ما او را تعویذ داد تا بر بازو آن زن بخت با ما دان دید که تعویذ



در بازو او نیست با بحضرت خواجه آمد و گفت ای خواجه تعزیرا بر من فرمود ای مولانا  
 باز گردید چون مولانا در خانه رفت چه بیند که آن پری آمده است و دیگر میفرماید می کند که آه بویید شیخ  
 بگویند که حوران تو بیکر که باز دین خانه نیاید اما اگر خرم آید گناه بر من نباشد پرسیدند چرا ایگویی  
 گفت ما را پیشش بندگی خواجه اینقدر مجال هست که قدری بر او نشستن می یابم امر فر  
 فرمود حوران و حورم را که او را در منست بر در نشستن ندهند من میروم باز در خانه نشانیام پیشش  
 بندگی شیخ بر دید و گذرانید مولانا باز بر بندگی خواجه رفت و در ادع خواست که این قصه بگزارم این خواجه فرمود  
 بل مولانا باز گردید اصلاً گفتن ندارد.

و نیز قطب العالم میفرمود که در مخطوطات سیاحه آمده است که در عصر بندگی نظام الدین  
 جوانی بود نیک سندرست و توانا و در الحاح کرد و چند گاه بر آمد با زن مسکین می توانست  
 شد مردم خانه او بخیر شد ند که این جوان همیشه نوند و در پیشان کار او بود و معامله زنا شوی  
 نمی تواند کرد بعد نکاح لاغری شد و رنگ رویش زرد گشته از احوال او پرسیدند گفت که بگفته  
 که یکس نمی توانم گفت بعضی میباید خود گفت چون شب می شود مردی می آید و هر دو دست  
 مرا پس پشت می بندد و این زن را فرود میگرداند و آنچه میخواهد میکنند اگر میخواهم که بان زن  
 در آمی نمی الحاح از جاس پیدا میشود و ما را محکم می بندد و خود بان زن در کار میشود و حیانه مارا  
 بیرون میبرد شیخ بود و این قصه پیش شیخ آوردند فرمودند که میان شما کسی تواند که بیرون دروازه  
 کشمیر خرسید بهان جوان که بان با گرفتار بود و گفت من خجسته شیخ نوشته بدست او داد و شب  
 معین کرد که کینت بنده باشم فرمودند و مرا یاد نمانده است و گفت او آن دانه میباید خواهر

شنید بعد از آن صورتها میسب مانند پیل پیدا خواهد شد که صدای محفوفیل شما باشد و کند لک  
 بعضی بر صورت بوزینه یعنی بر صورت شیر و چون آن دو اتصال ترسی بعد از آن مردی سفید پوست و جامه سفید براسپ سوار  
 و کرد و اطراف او چند پیاده با جامه های سفید بر صورت آدمیان پیدا شوند و تو کاغذ کشاده بدست گرفته بایست تا بدو نمانی  
 آن جوان شرمی که بندگی شیخ گفته بود بدین مرد که شمع و طاق بیرونی مانده قدر از شگفتی نشسته بود همچنان آن را در محبت بندگی شیخ  
 فرموده بود و ندانم آنست که همانست که شیخ فرموده بود و ندانم چنان شد او افتاده همه را میدید  
 بعد از آن آن جوان رسید سفید پوست با جامه های سفید براسپ سوار و پیادگان سفید پوست  
 و جامه های سفید پیدا شدند جوان چون آن را دید از دور کاغذ کشاده بدست گرفته مقابل ایشان  
 ایستاد و یکی از آن پیاده ها دید که شخصی آزاد میمان کاغذ دست گرفته ایستاده است پیش  
 آن سوار گفت که شخصی ایستاده است آن سوار ایستاده شد و چون را طلبید و کاغذ را از دست  
 او گرفت و خواند و مجروح خواندن از اسب فرود آمد جانب خیانت پور رو و بر زمین آورد و گفت  
 ای جوان من شناسی آنکه بر تو حرکات میکند گفت آری اگر بپذیرم شناسم گفت تا آنجا  
 که رفتند همه را باز گردانیدند و در عرض کردند خبر یک نفر کسی دیگر نماند جوان همه را دید و  
 او را نیافت گفت چه اعمی شناسی گفت اگر آن شخص باشد بشناسم تفصیل کردند که همچو کس مانده  
 است گفت کی مانده است گفت بلایم میاید شاید همون باشد چون او را آوردند و چون بدید که رو و خود  
 بجای پیچیده است گفت رو و بکشا بکشد آن رو و در جوان لبناخت  
 گفت این جوان شخص است گفت بشنویان خانه بندگان خدمت شیخ نظام الدین است و تو  
 ازین کار و سنت کوتاه کنی گفت هرگز از دوا باز نیامیم که من عاشق آن عورتم گفت اگر از آن کار باز بمانی

ترا گردن جز نم گفت چاره همین است که تاجان من در قالب است هرگز اورا نگذاریم بیانی  
 را فرمود تا اورا گردن بنزد و اورا از تن جدا ساخت و فریاد گفت ای جوان در حضرت  
 شیخ سلام بابرسان و بگو که فرمان شمار رسید مذبحی که در خانه نیکوکان بے ادبی میکرد  
 اورا قتل کردیم چنان در خانه خود آمد باز ن خود چنانکه زن دشو بے باشد واقع ساخت و پیش خوا  
 رفت تا عرض داشت کند مجبور رفتن او پیش بنده کی شیخ فرمودند باز گرد و اصلاً با چرا گفتن نمی  
 نشاند و فرمودند که این قوت از چه دست و در هیچ معلوم است هر که اذن خدا شود همه اذن  
 او شوند و کسیکه اذن خدا باشد او را نیایند رسد این آن بود انیت که درین هم نیای باشد  
 و همه سودرین بود است آنکه خدا را برابر خدا بپوشید و از ترس و درخ و حرص بهشت  
 پرستید و خدا را نپرستید

آنوقت که مرشد کامل شیخ سعد قدس سره میفرمایند که روزی از بندگان قطب العالم  
 شیخ سینا قدس سره و داع شده براسه قدس موسی و الدین و ملاقات اقربا بجانب وطن خود  
 که در قصبه نام بود می رفتن ایام بشکال بود به ناله ناکا با که تریب قصبه همان مشهور است  
 رسیدیم آب بسیار با بیست نام سیله داشت خواستم اسب سواره اذن آب گدازم قدس  
 چند رفته بودم که از اسب افتادم و فرق شدن گرفتیم بر دستگیر قطب العالم را یاد کردیم و شفیع  
 آوردیم بر دستگیر قطب العالم را حاضر دیدم که ران مرا گرفته آوردند و روان کردند  
 و نیز بندگان شیخ سعد میفرمایند که در شهر رمضان المبارک این فقیر چپ محرق داشت و چند روز  
 بغایت کشید بود و غلبه بسیار بود در نزد ماه مذکور که حالت دشوار داشتم تبرز زمین قرار بود و در



گفت که ای بر زمین بی آدم و گاه است که می رفته تا آنکه شب پیش قطب العالم  
کس فرستاد تا حالت فقیر عرض کند.

قطب العالم در خرچ طعام عرس بندگی خندم شیخ نصیر الدین قدس سکه مشغول بود و چند شخص  
چند نان مقدار یکان سیرابا روغن بسیار کرده و شکر آمیخته آورده بود قطب العالم یک نان  
را بر آن فقیر فرستاد و فرمود که این نان تمام بخورید و هیچ از آن نگذارید چند فائده کشیده بودم  
و تب غالب داشتم دوران حالت دشوار اصلا بطعام غیبت نبود و ابر حکم سرمان پر و حسن  
اعتقاد قصد کرده تا اندک اندک او را بخورم همانا که نان تمام خورده شد و خواب در گرفت و  
همداران و خواب بودم که بندگی قطب العالم سماع شروع کردند ناگاه بیدار شدم و از چپ محرق  
پنج اثره خود بپایتم برخاستم و وضو ساختم و در مجلس سماع حاضر شدم صوفیان سماعی شنیدند و من  
ایستاده بودم تا آنکه توان این بیت را شروع نموده اند

رفتم بکلیه تر ساد و بود	تر ساد و بود جمله را و بود بود
-------------------------	--------------------------------

مر این فرموده شد که برخاستم سماع شنیدن گرفتم تا چون دیر شنیدم بندگی قطب العالم ضعف  
لاله یاد آوردم اگر فرشته درون جبهه خود بر دند قرار گیرانند بعد سماع دستار یاه از سر مبارک خود بین  
عطا فرمودند و مثل این واقعات بندگی قطب العالم بسیار اند این مختصر طاقت آن ندارد که تمام  
در تحریر آرم.

و یاد آنکه این واقعات شایع را اگر است گویند و گرامت ادبیا نزدیک اهل سنت و جماعت جایز  
است و جواز و سک در عصر بنیابر و غیر بنیابر واحد است.

بعضی میگویند میان مجزه و کرامت فرقی نیست زیرا چه هر دو فضل الله اند اگر در ظاهر متبوع  
ظاهر شود مجزه و نامند اگر در ظاهر تابع ظاهر شود کرامت خوانند.

و بعضی گویند ریان هر دو فرق آنست که اختیار را اظهار مجزه باید ادلیا اظهار کرامت نشاید  
مگر از جهت ارشاد مرید به ترغیب طالبی.

یا آنکه خداوند قائل به قصد و بے اختیارا و بروی ظاهر کن یعنی او بخواهد وقت باشد بغیر اختیار  
او از دست کرامت ظاهر شود.

یا آنکه از خداست افزون یا بد که چنین کرامت اظهار بکن.

یا آنکه اختیار بدست و داده اند انفعالشست.

یا آنکه از جهت بارزادون در مانده یا آنکه مفری در شرع محمدی و دین اسلام به بیند شاید که اظهار  
کرامت کند.

چنانچه حکایت بنی که شیخ شهاب الدین سهروردی مشهور است.

قطب عالم قدس میفرمود که در فواید الفوائد آورده است که وقتی فلسفه بجز است

خلیفه آمد و کتب خود میآورد و خواست که خلیفه را از راه حق بگرداند و خلیفه هم بعلم او رغبت نمود این  
خبر شیخ شهاب الدین سهروردی رسانیدند شیخ ملتفت شد و گفت هرگاه خلیفه بدان فلسفه

میل کند جهانی خلافت گیر و بر خاست و بدر سر خلیفه آمد دوران وقت خلیفه بان حکیم بدینست

خلوت کرده بود و هر دین علم و بحث او مشغول گشته به خلیفه خبر رسانید که شیخ شهاب الدین آمدند  
شیخ را از دین طلبیدند چون شیخ در آمدند خلیفه و حکیم را پرسیدند که درین ساعت شما را که احضار نمودند

خلیفه گفت سخنی دیگر در میان بود و بحث فلاسفه را نمان میداشت شیخ متلو کردند که باین  
در چه بحث بودید چون مبالغه شیخ بسیار بوده شد حکیم گفت مادرین بحث بودم که حرکت فلک  
طبعی است -

و حرکات سه نوع است طبعی و ارادی و قهری -

اما حرکت طبعی که بطبع خود بجنبه چنانکه سنگی را از دست بگذرانند البته بر زمین افتد -

و حرکت ارادی آنست بمراد خود حرکت کند به هر طرف که خواهد -

و حرکت قهری آنست که او را بگیرد و حرکت آورد چنانکه مثلاً یک سنگی در هوا

اندازد از حرکت قصه گویند باز چون قوت او کم شود هر آمینه بخاصیت خود بر زمین افتد

آن را حرکت طبعی گویند اکنون مادرین بحث بودیم که حرکت فلک طبعی است شیخ فرمودند

همچنین نیست و حرکت او حرکت قهری است گفتند چگونه شیخ فرمودند فرشته ایست چنان

صورت و بخت فلک را او میگردد بفرمان خدا - عرض جل چنانکه در حدیث آمده است

حکیم در خنده شد شیخ خلیفه و حکیم را از زیر سقفی که نشسته بودند بیرون آوردند آنگاه روی

سوی آسمان کردند و گفتند خداوند آنچه بندگان خود را مینمائی اینها را بنمائی بعد از آن روی

بخلیفه و حکیم کرد و گفت نظر جانب آسمان کردند آن فرشته معاینه بدیدند که فلک را میگردانند

آنگاه خلیفه از آن تدبیر برگشت و بدین اسلام را نسخ شد و الحمد لله علی ذلک -

اما خوارق عادات قطب العالم شیخ مینا قدس سره که از سلسله مسموع گشته بسیار اند و

بعضی از آن مذکور میگردد -



نقل است که شخصی مر قبط العالم شد و پاره شیرینی که آورده بود او را قبط العالم قسمت  
نکردند میان داود خادم سپردند که وفن کینید و میان داود و پانچه نامور شد بعد از آن داود ازین  
خلایف عادت قبط العالم اهل مجلس تعجیر شد بعد از مدتی آن مرید را بدزدی گرفتند  
و پیش حاکم که او را شمس خان میگفتند بردند حاکم از حال استفسار نمود و گفت که من مر قبط العالم  
هستم و چون حاکم با قبط العالم زبان و دل موافق نداشت دزد را بطریق اعتراض پیش  
آنحضرت فرستاد که این مرید شما هست قبط العالم فرمود آری مرید است اما شیرینی او را خرج  
نکردیم نگارید شیرینی میان داود فرمود تا شیرینی او را بیاورند و گفتند شیرینی خود را بگیر و بده و کلاه ما  
به بیایان دزد پشیمان شد و الحاح بسیار نمود که توبه کردیم من بعد از دزدی خود را هم که بعد از آن تائب  
گشته بود الله الموفق ز سر به نظرو لایت قبط العالم رحمة الله علیه رحمة واسعة

نقلت که شمس خان بجزرت قبط العالم اعتقاد را منع نداشت روزی نیت کرد که حضرت  
شیخ ما را از روی بدهند که در انبایش سرخ باشند و جای پهلور تر قیده باشد و او آن انار نمود  
چون شمس خان پیش قبط العالم رسید بخادم فرمودند که در فلان طاقچه حجه انار است بیا رید  
چون انار را حاضر کردند بهمان هفت دید که مطلق شمس بود قبط العالم آن انار را پیش شمس خان دادند  
و فرمودند اگر نمی داشتیم از کجا میدادیم بفقر استخوان خوب نیست شمس خان پشیمان شد

نقل است که در مطبع حضرت قبط العالم شمس خان روزی نه معین بود که نان انجسته  
با شمس خان خرج میکردند تا بر اهل خانقاه و غیره کفایت میکرد رابته اذان قدر زیاده بود و بارها  
شمس خان پیششید در سرش هواست امتحان افتاد یکی را بجاسوسی گذاشت که چون بجزرت

طعام شروع کنند با خبر رسانند تا هم بر سیم احوال مجلس را معاینه کنیم جا سوس همچنان کرد نگاه  
بعد فراغ طعام شمس خان با جماعه در خانقاه قطب العالم رسید و زیاده از چارنان ماندگشت  
حکیم که حصه میان داد و خادم باشد بنود قطب العالم فرمودند که سه ظرفها سه خوردنی را  
پوشید و چون شمس خان نشست قطب العالم آب دست شستن طلبیدند میان داد و  
چون ظاهر طعام ننیدند گشت کردند سه مرتبه طلب آب دست شستن بکنند ضرورت بحکم  
مربی نشست و مظهره آوردند و دست شمس خان با جماعه شویانند آن حضرت ظرفها سه پوشیده  
سر را پیش خود ماندند و سر را کشادند بسم الله الرحمن الرحیم میگفتند چارنان از خوان  
می آوردند و پیش هر یکی می نهادند تا تمام جماعه چارگان نان با پاره نانخورش ریشم خان  
پیشمان شد در دو سه خود را بر قدم مبارک حضرت قطب العالم نهاد تا التماس نمود که چیزی بکند  
میطلبم اگر بکرم مقبول شود عرض نمایم قطب العالم از بس که تواضع داشتند قبول نمودند شمس خان  
گفت که تناس من آنست هر وقت که من بخد مت مشرف شوم قدم های قطب العالم را  
به ریشم خولیش افشانم بعد فراغ طعام میان داد و خادم برخاستند و عرض نمودند زبان بسته  
که کوسیان دستها را روزینه می سوزانند چرا از خوان غیب بهمین رنگ طعام ننیدند قطب العالم  
فرمودند میان داد و صاحب دایا عرض بنده قبول نمیکند گاهی می شنوند

نقاست که پسر کلان شمس خان را مرض جزام حادث شد و ادرا بر حضرت قطب العالم  
قدس سره عقیده صادق بود برادرش زبان طعنه دراز کرد که عجب اثر خدمت شیخ ظاهر شد  
که جزام مبتلا شدی آن بسکین اندو گین بخد مت قطب العالم آمد عرض حال نمود آن حضرت زبان



بند وی فرمودند که این بهوری است پنج فرسخ غوری و لعاب مبارک خود را بر اندام او مالینند  
خدا میثاق کند که او را از بلا و جزام خلاص داد و صحت کلی روی نمود اما از آن بلاد که او را طعن کرده  
بود برنجین ندانند و از دود هلاک شد.

نقص است که شیخ بدیده که یک عمر بیان صادق قطب العالم قدس سره بودند در آن جوان  
حلق لیمه میکردند و قفسه شیخ بدیده و بلده کالپی پیشش عزیز می که ایش را شیخ قفا میگفتند و زینند  
آن بزرگوار فرموده که حلق لیمه ناشروع است و افق سنت نگاه باید داشت شیخ بدیده جواب  
دادند که تا دست مبارک پیر بر ریش من خورده نیابد ریش نگاه نخواهم داشت آن بزرگوار بجلال  
نگاه کردند شیخ بدیده از پای افتادند و بهیوش شدند و تا شش ماه بیمار ماندند گاه بهیوش  
می آمدند و گاه بهیوش می بودند و آنچه به پیر خود میداشتند و بعد شش ماه قطب العالم  
در خواب فرمودند که جزرات و برج بخور که زحمت سقاقت بصحت مبدل خواهد شد شیخ بدیده بیدار  
جزرات و برج طلب نمودند و اطباء مانع شدند که بخورند آن جزرات هلاک خواهند شد شیخ بدیده  
قبول نکرد و گفتند که پیرا فرموده است ما خواهم خورد و بخورم و خوردن صحت کلی رو می نمود و بصحت  
تمام شیخ بدیده غسل کرده و جامه سفید پوشید و باز بخندست شیخ قفا رفتند آن بزرگوار لیچون نظر بر شیخ بدیده  
افتاده زبان هندی گفت پیر منیا عجیب حمایت مرید خود کرده ز سه ولایت قطب العالم  
رحمه الله علیه رحمت و رحمت -

نقص است که شخصی سبزم مبتلا شده بود و التماس به شیخ بدیده از شیخ بدیده گفتند که او پیر خود عرض میکنند  
اگر اجازت مینماید تا درون گنبد قطب العالم طلب شفاعت میکنم شیخ بدیده درون گنبد قطب العالم



درآمدند احوال را در عرض نمودند بیرون آمدند در روز دیگر آن شخص را نیز یک دروازه روضه مبارکه  
 نشانند خود نزد یک قبر فیض بخش آنحضرت رفتند خاک قبر مبارک را آوردند و در اندام  
 آن مجزوم می مالیدند هر روز پنج شش قدم می پزدند و او را می نشانند و خاک قبر مبارک را  
 بر اندام او می مالیدند و از صحت هر روز ظاهر می شد و هر روز لعاب خود را هم بر اندام می مالیدند تا  
 بمراتب او را درون گنبد قطب العالم پزد و قبر صحت بخش آن حضرت را بوسه دهند و  
 خاک او را بر اندامش مالیدند بیکت ولایت قطب العالم چه ام او دفع شد و مقام صحت رو  
 نمود و حضرت شیخ بد فطرت بسیار داشتند و اگر کاسه شیخ بد مسافر می شدند فرزند  
 خود را به حضرت قطب العالم می سپردند آنحضرت محافظت ظاهری و باطنی می نمودند بیکه در آن  
 خانه بدست مبارک خود و شبهای بستند که اگر در آن خانه ایشان می درآید -  
 نقل است شیخ راجو خواهرزاده قطب العالم قدس سره بجانب بهراچ می رفتند و راه  
 ایشان را شیر حمله و نا هلاک کند شیخ راجو قطب العالم را یاد کردند و آن حین قطب العالم وضو  
 می ساختند کوزه را بر زمین زدند حضار مجلس تعجب شدند ناگاه آن کوزه بر شیر رسید  
 و شیخ راجو را از شیر متخلص گردانید و چون شیخ راجو بخدمت قطب العالم مشرف شدند خواستند  
 که ما را عرض نمایند قطب العالم منع کردند -

نقل است که در بعضی مواضع که تعلق بقطب العالم داشت قدس سره آفت موش واقع شد  
 چنانچه زراعت را خراب می ساختند و عایار آن موضع چاره نداشتند عاجز آمدند به حضرت  
 قطب العالم خرابی زراعت را عرض نمودند آن حضرت که بداشتند به اهل آن قریه سر رسیدند که این

گر نه راد در زاعت خود گذارند رعایا گریه را بکلی قطب العالم در زاعت خود گذارند بهر جهت ولایت  
آن حقت است در هر قطعه زاعت گریه خود را می نمود تا از بهیبت گریه میوشما من دفع شدند  
و بقیه زاعت سلامت ماند.

تقلبت که ملک نورالدین که یکی از پادشاهان و صاحب و خدان بیده لکنو  
بود و نزدیک خانقاه قطب العالم بنیاد حوض کردند انداخت و قبور مسلمانان زیر خاک آن  
ستودهی می شدند از آن جهت مردم متشاکس شدند به حضرت قطب العالم عرض حواله نمودند  
آنحضرت او را نصیحت کردند که دست از این حرکات کوتاه کنند و از غرور دنیا نصیحت آنحضرت  
نشیند قطب العالم نمودند ان شاء تعالی آب آن حوض نصیب خوگان خواهد شد  
و آدمی آب او را نخواهند خورد بعد مردمان شهر لکنو و سبب شد و آن حوض درون شهر واقع شد و  
از اختلاط آب آن حوض نجس گشت و خوگان از دهر بهر مندرشدند بعد از آن در آن حوض آب بهر  
نماند به گاه خوگان شد چنانچه الحال معاینه است -

نقصت ششویه موزن جامع لکنه که اورا مولانا بده ریش دراز میگفتند و ختر اوردن  
که فنا کر و هیچ وجه از دست جن خلاصی نبود و ایسا آن دختر برهنه بود و بواسطه بزرگی ادرار در آن  
حجره انداخته و ناله ای استند و مولانا بده از عجز خود بهر جا که میدانست علاج ادرار خوان میگشت و  
از هیچ درستی نفع نشد آخر الا قطب العالم عجیب حال او در میان شد و فرمودند که غنچه از مس ساخته  
مقدار پنج شش انگشت بیا و مولانا بده چنان کرد قطب العالم بالائے آن غنچه مس از تنگ و چسبند  
نوشته فرمودند که این را بهر روز نگاه عید در دست گرفته بایست لشکر جن خوابد آمد و بایاد شاه

آنها بگو که از حال آن دختر خبر از شد و آن تهمرد که با او شورش می باشد و از بسزاسان چون معلوم  
 بد آن تخت مس را گرفته در نمازگاه ایستاده شکر جن کند کردن گرفت چون باد شاه جن رسد  
 و آن تخت را بدیدار تاسپ خود آمد و نوشته قطب العالم را بتعظیم تمام بجا آورد و استفسار حال  
 مولانا بد کرد و بشکر خود از نمودن آن تهمرد را تفحص نموده پیدا کردند و هر چند که مبالغه کرد که از آن  
 دختر بگذر قبول نکند و آخر سر او را بید گفت چقدر است قطب العالم سلام من برسان  
 و بگو آن تهمرد که ششم چون مولانا بد بخانه رسید دید که دختر درون حجره سر یار داری میکنند  
 که مرا بر اسب چرخ درون حجره قید کردند و جامه من چرا گرفته جامه های مرا بمن بپوشید مولانا بد  
 گفت جامه های او را بادیدید که آن بان تهمرد که با او محرم بود کشته شد و دختر را از حجره بر  
 آوردن و جامه پوشانید و در هیچ اثر از آن آسیب جن نماند چون مولانا بد پیش  
 قطب العالم رفت که احوال عرض نماید قطب العالم منع شدند و بکشتن آن نداد  
 راضی نگشتند.

نقاست که در آن خود سال قطب العالم است تا س که راجه بکسر بود بر بلده لکهنو می  
 شد خلایق درون قلعه درآمدند و حضرت شد تا مدت مدید اهل آن بلده حصار بسته بودند و  
 حضرت قاضی فریدون که حکم رئیس العارنین قوام الحق و الدین قدس سره در پی قطب العالم  
 بودند قطب العالم درون قلعه بودند چون در قلعه گرانی و محط سالی واقع شده قاضی فریدون  
 بر اسب کفایت آن حضرت از قلعه بیرون آمدند و از لشکر کفار چپ و راست حاصل می نمودند و کفایت  
 قطب العالم می ساختند تا لطفی که تاباگر سنگی ندارد و هلاک نشود و بعضی از لشکر کفره گفتند



که تیر نه فلان جانب راست غیر و چپ و راست آن میگرد و در آن جانب قطب العالم  
بودند قاضی فریدون فرمودند که آن جانب تیر راست نخواهد رفت که مینا آنجا است ز پس ولایت  
قطب العالم و ز پس اعتقاد قاضی فریدون جزم العدم رحمة و اسمعته.

**نقشت** در ایام خورد سالی که قطب العالم میبودند قاضی فریدون رحمة الله علیه عربی ایشان  
بودند گاه بی برکت میکردند کنجشک می آمد و بر آن آیه نشست قاضی فریدون کنجشک  
گرفته بقطب العالم میدادند تا کنجشک باز میگردید چنانچه داب صیبان می باشد بعد زمانه  
که کنجشک را عاجز میدید قاضی فریدون بقطب العالم میگفتند که فرزند کنجشک  
را بگو که برود کنجشک با جازات قطب العالم می پرید و میرفت و این واقعه بارها بود و رحمة الله  
رحمة و اسمعته.

**نقشت** که سلطان العافین حضرت مدیح الدین شاه مدار قدس سره چند سال  
در بلده جوینو تشریف داشتند و بر آن نماز جمعه حاضر نمی شدند سلطان ابراهیم بعضی  
علما را پیش حضرت شاه مدار فرستادند تا عرض نمایند که اگر برای نماز جمعه حاضر شوند مردم  
مستفید گردند حضرت شاه مدار آن کسیکه پیام سلطان ابراهیم برده بود فرمودند که تو در  
سخن فصولی کنی بر این سلطان بگوید یا بگوید اینچنین بگویم سلطان رسان و در میان کلامین  
خود دخل کنی باز فرمودند که سلطان بگو که جمعی بر سر کس فرض نیست آن جواب شاه را  
سلطان رسانید سلطان گفت که آن کس را استفسار نمائی که کدام اند حضرت شاه مدار  
فرمودند که ساز و زن دهنده آنرا پیش سلطان شمع آن کس نمود سلطان گفت بر پر سید

که شهادت کردم قدم در آن بستانید آن مرد باز پیش خدمت حضرت شاه مارفت و آنچه  
 سلطان گفت پرسید شاه فرمود که مسافریم آن مرد جواب شاه را سلطان رسانید سلطان  
 گفت که چه پرسید که مسافر کدام کس را میگویند حضرت شاه مصلح برداشتند و بگفت مبارک  
 خود نمادند و راهی شدند و فرمودند انیت مسافر از جو پور انتقال نمودند به بلده که هنوز تشریف  
 آورده و شخصی که زوجه او مدت چهار ماه بیماری میکشید و از مرضی جان بیش نداشت چنانچه  
 صحت او تا امید نداشت نمودن آن شخص از بس که باز و جبه خود بخت داشت متالم می بود  
 چاره نداشت چون قدم شاه را شنود چشم پر آب و جگر گریه پیش حضرت شاه آمده  
 و استغفار زوجه خود نمود حضرت شاه فرمودند این ولایت را به شیخ مینا سپردند و بایشان  
 رجوع نمود قطب العالم در آن زمان شهرت کم داشتند آن شخص عرض نمود که شیخ مینا را  
 گمبایان فرمودند و روضه شیخ قوم الدین می باشند و حضرت قاضی شهاب را همراه  
 کردند نشان دادند تا بدان نشان نفی قطب العالم بکنند و کیسه مصلح نیز بر قطب العالم  
 فرستادند فرمودند که شیخ مینا بگوید که زوجه او را دعا کنید تا رحمت او بصحت بدل گردد  
 قاضی شهاب بان نشان که حضرت شاه فرمودند پیش قطب العالم آمدند و کیسه مصلح را گزیدند  
 و فرمودند که زوجه آن شخص را دعا کنند تا صحت یابد قطب العالم گفتند من چه کس باشم  
 که پیش شما دعا بکنم شما خود دعا بکنید من آمین گویم حضرت قاضی شهاب گفتند که شما دعا بکنید  
 که قسمت صحت او به عمار شماست قطب العالم بعد تجدید وضو آن مصلح را که شاه فرستادند  
 پیشش انداختند و بایست تحیت وضو ایستادند و احسن ادب با آن مبارک خود را بران

مصلحتاً مانند قاضی شهاب گفتند که بنده خداست پاسنئے خود را بر مصلحت بنده که شما  
 گزیده خداستید و بر هر که لطف و کرم خداست باشد از و شاه هم تعلق میکند با مرقاضی شهاب  
 قطب العالم پاسنئے خود را بر مصلحت نمود و چون از نماز پرداختند بر دو این زن بیماری  
 نداشت و از اگر سنگی بپای کشته بر پنج پخته و سر که آورند و چند لقمه از و خورند بکرم الله تعالی  
 انبصرت و در اجماع از زمان نماز هر گشته حضرت قاضی شهاب دست مبارک قطب العالم را  
 گرفته ایستادند بیاگ بنده گفتند هر که از مغرب بیاید یا از مشرق یا از شمال یا از جنوب  
 پاسنئے پنج بار به بوسه و برود که ولایت شیخ میناست و از آن پنج خاص و عام و ولایت  
 قطب العالم شیخ میناست و شدند همهم الله تعالی و اسعته۔

فصلست که حضرت قطب العالم شیخ مینا قدس سره و عارفان جوانی بر اس و دین  
 عم خود را که ایشان را کریم الدین میگفتند و بده جو پور رفتند و حاجه کریم الدین که نویسنده مملکت  
 ابراهیم بودند شنیدند که قطب العالم حرم آیند خوشحال شدند اسب و جامه پیشه و فرستادند  
 و میخواستند که عجزه خود را به قطب العالم نامزد سازند آن حضرت جامه بنوشیدند  
 و بر اسب سوار شدند پیاده بشهر آمدند و عمر بزرگوار خود را دیدند و خوردنی که حاجه کریم الدین  
 می آوردند نمیزورند و بر چارپای خوابی کردند بر زمین گاه که استراحت می نمودند و اهل خانه  
 و متعلقان حاجه کریم الدین متشکی گشتند و بخواجه کریم الدین گفتند که این مرد دیوانه شرب  
 است و خست را با نام زد کردن مناسب نیست و حاجه کریم الدین جواب دادند که او چنان دیوانه است  
 که این نصیحت قراست که در آن قبول نخواهد کرد هر چند که حاجه کریم الدین اهل آراء زوے نسبت



قربان گشتی کردن نمودند و آن باب مبالغه کردند قطب العالم را ضعیف نشاندند و حاجه کریم الدین  
گفتند که دین ولایت از قوم ما کسی نیست دختر را براس که بدیم و شمار ضعیفی نمی شود قطب العالم  
نمودند انشاء الله تعالی دختر نخواهد ماند و در اندک مدت عجزه خواهد کرد حاجه کریم الدین  
جان بجان بخش داد میان قطب العالم و حاجه کریم الدین صحبت راست نیامده مهم انعام  
فرزدان رئیس العارفين قوام الحق و الدین که قطب العالم بر آن هم توجیه شده بودند میسر  
نشد و آن وقت که قطب العالم در چو پور تشرفیت داشتند و در تبریز مجلس سماع بخانقاه  
شیخ الاسلام شیخ ابوالفتح قدس و حاضر شدند پانزده استاد که عادات ایشان  
پایان ایستاد و بود و در مرتبه شیخ ابوالفتح در عین قصه است قطب العالم را میگفتند  
و از پایان چو بالامی بودند و میفرمودند اینک قطب لکنه قطب العالم با شرافت آن بزرگوار  
بالای رفتند و باز پایان می آمدند و بعد از زمان چون نایب الحرمین الشریفین سلطان  
العارفين شیخ سزاگ قدس و قطب العالم را از تفاوت عطا فرمودند شیخ الاسلام شیخ  
ابوالفتح قدس میفرمودند این بیت را خود خوانند

هزاران در دوزخ زمان سپاس	که گوهر پیر و ندکوه هر شناس
--------------------------	-----------------------------

رحم الله تعالی رحمه واسعة

فقال است که جوانی بود از قصبه حاج موکه قاضی چاند میگفتند قطب العالم قدس سره بان  
جوان میل داشتند آن جوان جدا گشته یکی چاکر شد قطب العالم چند مرتبه او را طلبیدند تا خیر کرد  
باستانه بوسی مشرف گشته آخر الامر این بیت نوشتند و باز شاعرانند

با هم که در امیس رسیدن که نیاسائی  
زیر در برش سازم زیر که نواز ناسائی

ناگاه جنگ واقع شد آن لشکر که در قاضی جان بدوند منهرم گشته و قرات عظیم براده قاضی چاند  
پیشان و سرگردان شده بخندست قطب العالم رسید قطب العالم بنگم گشتند و انهار تلطف  
بسیار کردند تا آن جوان خوشحال شد.

نقاست که مغنی به بخندست قطب العالم قدس سره می بود چون ارباب فوق اهل سرود  
را دوست می دارند قطب العالم با دایمل بود و ناگاه از حرکت فکلی از استانه مبارک آن حضرت  
جدا شده روز قطب العالم در ایاد آور دند و سرودند که بخاطر سیر که اگر فلان مغنی  
برهنه و عا جز پیش ما آید و ارجامها سے نو پوشانیم و با خراجا است او خوب پروا می تضرار و را  
ماده است و او که جامه و غیره او را تاراج کردند برهنه و پیشان گشته با ستانه بوسی قطب العالم رسید  
انحضت از راه کرم او ارجامها سے نمودند و با خراجا است او پر و اخته و شفقت بسیار ظاهر  
نمودند چون آن مغنی آنچه قطب العالم در باب او فرموده بودند شنید کلمه بسیار کرد و بطریق متعابه  
گفت که این چه تفادل بود که در باب ما کردند قطب العالم فرمود که ما چه بگفتم که او بهانه و غیره یاری  
و هم این تفادل نیک بود رحمة الله علیه رحمة واسعة.

نقاست که روزی معنیان در آوان پیماگ بازی باین کلمات هندوی هو هو پو پو ری کی  
پیماگ که کیله ری سرود کردند قطب العالم اقدس سره رفت خوش شد و با سماع این کلمات  
برقص آمدند معاندان ازین واقعه زبان طعنه کشادند که شیخ مینا پیماگ بازی میکنند و به معنیان غلبه کردند  
که این نوع ناشروع میشود باز داشت می باید که کسی تاب آن نداشت که ازین معنی ایشان

را اعلام کند مردی سپاه را با استقلال تمام بود پیش قطب العالم رفت و بزار توے ادب  
 نشست خواست تا اعلام نماید و هنوز زبان بسختی نکشاده بود قطب العالم بغنیان فرستاد  
 که همان کلمات هندی بگویند مغنیان باز بنیاد آن کردند و نهادند که بهر هو پهلوی رسد کی بپای  
 گو کیلے ری قطب العالم را تو اجد شد دوست آن مردی که بر اے اعلام آمده بود گرفتند و چند  
 قدم بردند و نیز از شراب این کلمات مست و لاعقل شد و چنان بے اختیار رقاصه گشته  
 که مولیش پریشان شدند و جامه های دریده گشتند و کنار کمر جدا افتاده بعد از ویر  
 که آن مرد فرو نشانده شد و بخود باز آمده و صورت تازه کرد بعد از اے تحمیت و ضویر عند اے پیش  
 آمد و طلب عضو نموده پیش آن جماعه که بر اے باز داشت از استماع فرستاده بودند رفت  
 گفت شیخ مینا پاک میکند هر که تواند ایشان را الا ان بازی باز دارد بعد از ان کسے را بحال آن  
 نشد که و حضور و در ازان مقوله تواند حرفی زد -

فصلت که روزی دیوانه مغلوب حال یکی از طالب علمان که در خانقاه قطب العالم  
 بودند نظر تیر دید تا آن طالب عالم به پیش از پاسے و افتاد قطب العالم قدس سره شنودند و از مجرای  
 بیرون آمدند و فرمودند که از نام دیوانگی مجبور فرستادین قطب العالم ازین سخن دیوانه بهیوش  
 افتاد و انداختن ابایه قطب العالم خواهر رضاعی روشتند که آن حضرت مدراست ایشان بسیار  
 میکردند چون محله آن دیوانه را آن خواهر شنید غضبناک ز خانه برآمد و گفتند اے خونی مردم  
 را میکشی قطب العالم آبل برین خود را بان دیوانه خوراند و و ماندام نیز نمیدانند تا این دیوانه بجا  
 خود آمد و عند کرده رفت -



نقشست قطب العالم قدس سره خانقاه گلین چوب پوش داشتند نگاه آن خانقاه  
از غلبه باران افتاد چند نفر درون خانقاه بودند زیر چوبها و محقق و گل و خاک متواری شدند  
و گمان آن شد که همه مرد قطب العالم فرمودند آفرم برابر آورند هر که را بر سر آورند بحکم  
قطب العالم در آب که زیر دخت خرابا بود غوطه میدادند همه را غوطه دادند همه را خدا تبارک  
حیات بخشید مگر یک مرد که قطب العالم در اینج نفرمودند و آب غوطه ندادند آن مرد فوت شد  
و حضرت رفائی رحمه الله قدس سره هم از آن مردم بودند که خانقاه بر آنجا افتاد بود و خدا تبارک  
صحتش داد -

نقشست شخصی باورنگ گفته بود اهل باراد که رسیده بر آن قطب العالم قدس سره  
آورد آنحضرت از نور باطن دانستند که تلخ است تمام باورنگ را خوردند به اهل مجلس چسبید  
از آن ندادند اهل مجلس ازین خلایق عادت متعجب شدند زیرا که عادت مالوت قطب العالم  
آن بود چسبیدن خودی اگر میرسد اولاً به اهل مجلس میدادند حضرت شیخ سعدی بطراز رساندند  
که ایاد خوردن تمام باورنگ و کبسی چسبیدن چو حکمت بود قطب العالم جواب نمیدادند  
میان سعد باورنگ تلخ بود اگر کسی چسبید از او نمیدادند تلخی او ظاهر میشد و آن شخص را باعث  
ناخوشی خاطر میگشت از آنجمله تمام را خود خوردند تا که از آن تلخی مطاع نباشد و بسبب رضای  
آن شخص که او را آورده بود اگر دوزخه اخلاق آن حضرت رحمه الله تعالی رحمت و اوست -

فصل فی المتفرقات حضرت شیخ سعد قدس سره از قطب العالم شیخ مینا قدس  
سر عرض نمودند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را معراج شد خدا به تبارک

و تعالیٰ بے کام و بے زبان فرمود اسلام علیک ایہا النبی و رحمۃ اللہ وبرکاتہ و حضرت  
رسالت پناہ پیغمبر مآل علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودند کہ السلام علینا وعلیٰ عباد اللہ الصالحین و گناہ گار  
رایا و نکر و قطب العالم قدس سرہ فرمودند کہ از غایت تواضع گناہ کارانرا در خود کشید و علیک  
داخل ساخت۔

نقل است کہ قطب العالم قدس سرہ ہشتاد و چار سال عمر داشتند و بتاریخ نیست و سیوم  
شہر صفیرہ مشقہ و ہشتاد و چار سال از ہجرت ازین عالم فانی بسرے باقی رحلت فرمودند  
چنانکہ قاضی بیگودیہ

تاریخ بود ہشتاد و چار سال

روز ہفتم محمد میناے دین جلال

و مرقہ قطب العالم ہفت صوف پوشیدنی و چند دستار پشمین جزوی کتب انداد آن ہفت  
صوف را بر بدن و غلاف قبر مبارک آن حضرت ساختند و در مرض موت آن حضرت تاشش ماہ  
بیماری کشیدند و در آن مدت بیماری با کہ سخن نیگفتند مگر گاہے یکد و سخن میگفتہ باشند  
و پائینا کہ مبارک خود را بجانب قبلہ دراز کردہ می نشستند و بجانب آسمان نگاہ میکردند و درون  
حجرہ می بودند و چون دانستہ شد کہ قطب العالم خاموشی گزیدند شخصہ پیراہن پوشیدہ از حجبہ  
آنحضرت برآمد و گفت کہ قطب العالم این خرقد را بمن عطا فرمودند و کہے را بحال آن بود  
کہ از آن حال قطب العالم پرسید مگر حضرت شیخ قطب الدین برادر زادہ صاحب سجادہ گاہے یکد سخن  
عرض میکردند از اشارت حضرت شیخ محمد شیخ قطب الدین قطب العالم از خرقد آنرہ پرسیدند  
آنحضرت فرمودند و مرغ است تا سہ بار مکرر کردند زہے بدگان خدا کہ از برابر سہ جاہ و بنوی برادر لیاہ



تتمت میکنند و ازین انفرادی چه سود برسد

تا چه خواست خریدن لای مغرور | روز و زماند گیسیم و غسل

و بعد از آن مرض مردی دیوانه صورت هوشیار سیرت رسید و از حالت قلب العالم مطلع شده گفت  
شش ماه است که شیخ مینا با خدا خود معالقه دارد -

تقاضی که چون در وقت مرض قطب العالم استادی شد و ضعف مستولی گشته گاه است  
خیزد فوت آن حضرت بطریق اراحیف و اطراف منتشر میشد روزی در مجلس سلطان حسین مرحوم  
جبر قوت آنحضرت رسانیدند سلطان حسین تا سفت بسیار نمودند و با اهل مجلس بروج پر فتوح آنحضرت  
فاطمه خواندند و هند مردم حاضر بود گفت پیر ما فوت نشده است و از بس که آن هند و بر آن  
حضرت اعتقاد کمال داشت قطب العالم را میبوی خود گفت سلطان حسین و اهل مجلس ازین سخن  
متعجب شدند گفتند که از کجا دانستی که پیر تو زنده است گفت وقت که بنده و داعی شد  
فرموده بودند که بار دیگر ملاقات خواهم کرد و زبان قطب العالم تا دو ان قضا - بانی است آنچه  
از زبان آنحضرت بر آید ان شاء الله تعالی لای خلاف نخواهد شد چون مسافران از لکنو  
رسیدند معلوم شد که قطب العالم زنده اند مردم از حسن اعتقاد آن هند و آفرین کردند و آن هند  
با و قطب العالم را پای پس کرد -

تقاضی که وقت حضرت شیخ سعدی در مضجعه بتایح بخت و بیوم شهر صفر سن حضرت  
قطب العالم در خیر آباد کردند شیرینی و سایر خوردنی را فرادان ساختند بعد از طعم و وقت  
نماز دیگر بروج پر فتوح آنحضرت و آنجا حاضر شد شیخ سعدی عرض نمودند تا بغیر اینجانب بکرم قدم نخبه



کردند قطب العالم فرمودند که میان سعد و امروزد که بست و سیوم است مجلس شمع قطب الدین  
 در کنه حاضر میباشتم چون از انجا فارغ شدیم علم بجانب ایدیم شیخ سعد بنشودن جواب آنحضرت  
 بغایت محزون گشتند و آه سرد از دل گرم پروردگار آوردند و تحت بسیار غمزدند که این همه تکلیفات  
 بر آنحضرت کردیم هیچ محسوب نشود و ای بر ما و روز دیگر تبارخ بخت و چهارم شهر مذکور باز عرس کردند  
 شیرینی و مسامخره و بی بسو و سجع ساختند و از آن روز عرس آنحضرت را تبارخ بخت و چهارم شهر مذکور  
 الترام نمودند و حضرت سعد رحمه الله علیه عرس قطب العالم خرج و سیع داشتند که خلق انبوه جمع میشدند غیر  
 خوان الوان و صوفیان و سایر ارباب حاجات که در عرس آنحضرت حاضر میشدند زرامی نقد و پانچا جانه غیر ذلک  
 میدادند و سر و گردان هم بسیار جمع میشدند و خرج آنها از نقد و جانه قبا و غیر ذلک و آن بود حمد الله علیه حمته واسعه -  
 ذکر بعضی احوال رئیس العارفین محاسب الساکین شیخ قوام الملک و الدین قدس  
 العزیز بزرگه رئیس العارفین بسیار است از قلم نوشتن عاجز است شما از احوال آن  
 بزرگوار نوشته شد که کتاب خالی نباشد و رئیس العارفین شیخ قوام الدین قدس سره  
 چنان تارک دنیا بودند که آنچه از غلبه بر رسید تا شب همه را میفرمودند و هیچ چیز  
 نگاه نمیداشتند

نقشست که رئیس العارفین محاسب در ایشان شیخ قوام الدین درماع بودند و آن حالت ذوق  
 نیک و مست نبودند و بجا آمدند و تقصص نمودند که چه چیز بخت و نجات ما هست حضرت بی بی خاصه عالم بودند  
 اندک که کو نگاه داشته بودند که بعد از مدت فرزند و کار خواهد شد رئیس عارفان فرمودند که من  
 در فکر بودم که آیا چه چیز بنزنجیر بای گشت است همین که بود و در همان ساعت او را بکسی دادند

تقلست که شبی رئیس عارفان محتسب درویشان شیخ قوام الحق و الدین در خواب بودند  
ناگاه بیدار گشتند فرمودند که چرخ روزخانه هست که مانع خواب گشته چون تقصیر کردیم کوزه آب  
یافتند و همان زمان او را برداشتند بحتاج آب دادند -

تقلست که رئیس عارفان محتسب درویشان شیخ قوام الدین قدس سره روزی سگی  
را دیدند که گرسنه و عاجز است و آنحضرت هر سو فریاد کرد که کس باشد که هفت حج بار آورده گردان  
ببخشد که هفت حج خود را از خشتی که گرسنه آن سیر خورایند -

تقلست که رئیس العارفين شیخ قوام الملة و الدین در حضرت دلی حرمها الممد من الافات الیه  
چندگاه سوار بودند ملک العارفين شیخ سازنگ قدس سره هم در حضرت دلی میر رئیس العارفين  
شیخ قوام الدین شدند شیخ مبارک بجاری که بان حضرت محبت کامل داشتند ایشان  
را در لکهنو آوردند و در پیش العارفين در لکهنو واقع شد رحمة الله تعالی رحمة واسعة -

تقلست که حضرت مخدوم جهانیان قدس سره باستصواب رئیس العارفين شیخ قوام الحق  
و الدین قدس سره حضرت شیخ راجو را صاحب سجاده ساختند و پس خود را خلیفه نکرد چنانچه  
مشهور است که حضرت مخدوم جهانیان نزدیک فوت خود از رئیس العارفين پرسیدند که پسر  
خود را جای نشین خود بیاورم یا شیخ راجو را صاحب خالقا کنم رئیس العارفين عرض کردند که  
شیخ راجو هم خوب اندویش آنحضرت آن بود که پسر خود را جای نشین سازند چون رئیس العارفين  
از آن مجلس برخاستند حضرت مخدوم خادم را عقب رئیس العارفين فرستادند که بگویند تا چه گویند  
ایشان میفرستند میگفتند که مخدوم میخواستند که کسی را جای نشین کنند که درست آید تمام میکنند



و از مجلس میگذشت و چون حضرت مخدوم مقوله رئیس العارفین شنیدند حضرت شیخ راجو را صاحب  
خانقاه ساختند حضرت بی بی زوجه حضرت مخدوم شینکه از راه شیخ قوام الدین شیخ راجو را  
جای نشین کردند غضبناک برآمدند گفتند که قوام الدین چنانچه نعمت مخدوم افزونندان من  
و این شادی بفرزندانشان توهم نصیب نعمت نشود رئیس العارفین ازین سخن رقص کرده اند گفتند  
الحمد لله ایمان ما را دعا بکنند نعمت بفرزندانشان گوهر گزین رسد و نتیجه نفس بی بی زوجه حضرت  
مخدوم بود که رئیس العارفین شیخ نظام الدین که پسر آن حضرت بودند دعا بکنند تا از اسب افتاد و  
مرد نعمت رئیس العارفین با و رسید -

**نقصت** که چون حضرت مخدوم فوت شدند و بنو آن حضرت را دفن کرده بودند که سیان  
نزدندان حضرت مخدوم و شیخ راجو نازعت سجاده شد و چند مجذوب در آنج بود گفتند  
نزع کنید ما از مخدوم پریم آنچه فرمایند عمل بکنید آن بزرگان از حضرت مخدوم گفتند که شاه و پسران  
بے شفقتی کردید حالا پسر را بی حضرت مخدوم فرودند می دانید که ولایت بدست من نماند  
تصانف من جایز نیست شما آنچه مصلحت دانید بکنید آن بزرگان بحضرت شیخ راجو گفتند که شما  
از نعمت مخدوم مقصود است یا به خانقاه آنچه نصیب شما بود مخدوم از آنی سر برودند با خانقاه چه  
کار و از غروب خانقاه بفرزندانشان حضرت را باشد شیخ راجو خانقاه را بفرزندانشان  
حضرت گذشتند -

**و ذکر بعضی احوال ملک العاتقین زایا الحرمین شیخ نازک قدس سره -**

**نقصت** که ملک العاتقین قدس سره العزیز خیر پور سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه مدحی بودند و



خدمت سلطان فیروز میگردانید که کمال دولت دنیاوی رسیدند و یکی از امراست عظیم الشان گشتند  
 و در عقون جوانی آنحضرت که در خدمت سلطان فیروز بودند چون حضرت مخدوم جهانیان  
 و حضرت شیخ راجو بجفرت دلی تشریف می آوردند سلطان فیروز شاه اکثر خوردهای بدست  
 ملک العاشقین میفرستادند و فیروز شیخ راجو نمیداد و نمیداد که ملک سازنگ اگر پنج وقت  
 نماز را بطریق لزوم برپا کند داری از پس خورده خود را بدیهم ملک العاشقین قبول کرد و شیخ  
 راجو پس خورده خود را گاهی به شیخ سازنگ میدادند و بار دیگر آن حضرت بجفرت دلی تشریف  
 آوردند و نمودند ملک سازنگ اگر که نماز پیاپی داشت و اشراق را بر بیداری تمام همراه خود بخوانیم  
 ملک العاشقین جهانیان کردند و گاهی حضرت مخدوم جهانیان و شیخ راجو سازنگ را همراه  
 خود میفرستادند ملک العاشقین و با عادت رئیس انصارین شیخ قوام الدین میگردید و تربیت باطن  
 یافتند و بعد از آن حالت دنیا داری شیخ سازنگ را تلقین کردند و آخر از آن تلقین ظاهر شد که  
 شیخ سازنگ تا آنکه دنیا را بکلی گشتند و آنچه داشتند بیاراج دادند و بجانب مکه معظمه متوجه شدند  
 و پس بزرگ ایشان در آن سفر همراه بود و چون حکومت پیاده رفتن راه ندانسته بسی عاجز گشته  
 و پاسهای ایشان را که گشته بود که مجال قدم نهادن بر زمین نمانده بطورت از قافله جدا ماندند  
 و سه روز قافله را جدا نماندند ملک العاشقین سپهر خود را فرمودند که چشم بر بند و سه قدم بردار ایشان  
 همچنان کردند چون چشم گشادند آتش از رویا یک دیدند ملک العاشقین شیخ سازنگ میفرمودند  
 که خبر گیر که این آتش از خداست چون تنه کرد و معلوم شد جهان قافله است که از جدا شده  
 بودند شکر از خدا عزوجل بجاء و ترو مجرا نمانده شده تا بکه معظمه رسیدند ملک العاشقین

بعد ترک دنیا و حضرت شیخ یوسف ابرجی تلقین شدند و شیخ یوسف از خرد و جوانان  
تلقین داشتند.

فصل در ابتدا مسافرت میکردند و بواسطه پاپوش رئیس العارفین به لکنو برسم  
آمدند و گفته شد که فوت رئیس العارفین شیخ قوام الدین نزدیک رسید ملک العاشقین شیخ  
سازنگ حاضر بودند رئیس العارفین فرمودند که اگر شیخ سازنگ حاضر میگردد خرقه اباد میداوم  
حالا هم ازین خرقه را بگورس بریز و هیچ کس خرقه ندادند مگر یک کفنی که جامه بغیر استین می باشد  
بطریق امانت سپردند که این کفنی را بشیخ سازنگ خواهی داد و چون ملک العاشقین بعد  
چند روز از فوت رئیس العارفین رسیدند آن امانت را با ایشان رساندند و ملک العاشقین  
بجست پیرو شیخ قوام الملة و الدین درین ولایت آمدند و در سازنگ پوره که کعبه بود توطن شدند  
با دوشاه وقت چند هزار فکند زمین شیخ خانقاه ملک العاشقین فرستادند و حضرت قبول کردند  
و فرمودند که ازینا اگر خیم یا زبان دنیا گرفتار شویم ما را همین خرابه پس است یعنی سازنگ پوره  
و حضرت شیخ را هم قدس سره خرقه امثال از جانب جنت و سه در و سه درین سازنگ پوره فرستادند  
و ملک العاشقین اکثر بواسطه زیارت شیخ قوام الدین به لکنو آمدند و قطب العالم شیخ مینا قدس سره  
بخدمت ملک العاشقین شیخ سازنگ بودند و خود را توصیفند آن حضرت کالیست تحت یک  
الغسال سپردند و با شارات آنحضرت در روضه رهبر که شیخ قوام الدین ریاضتها میکردند  
و در سازنگ پوره هم می بودند تا شبی که عنایت لم یزلی کارگشت ملک العاشقین نیزه خود را  
که ایشان را نیز مینا میگفتند او از دادند که مینا ایشان در آن وقت حاضر بودند و قطب العالم



بعد زمانه حلوائی رسید و شیرینی دیگر آورد و گفت آن شیرینی که قبل ازین آورده شده بود نزد استر

پس من فرستاده بود و خوردن این شیرینی که من آورده ام بخورند شیخ عادل را ازین معامله

بجست خدا تعالی مسئول شد و توجه به شایع گشته چون نصیب ایشان از شیخ الاسلام شیخ

ابوالفتح بود و صحبان حضرت نبودند اما تعصیه متضمن احوال خود را نوشته بحضرت شیخ ابوالفتح

ارسال داشتند که ما پیرتیم و ضعف تمام دست داده و تجوی که دندان هم تصدایند عبادت

در ریاضات از اتقی شود و تکیه بر طاعت آنحضرت داریم اگر بکرم قبول فرمایند بیدگی برسم

حضرت شیخ ابوالفتح فرمودند که برادر شیخ عادل بر ما برگردان انداختند خوب قبول کردیم باینکه بدیده

ایشان در ظاهر عبادت خود بجا خواهم آورد و چون شیخ عادل بخدمت شیخ ابوالفتح شرف

شدند آن حضرت بعد دو سه روز خرقه خلافت بشیخ عادل عطا فرمود و فرمود حضرت فرمودند

معنی بالان دیگر خشک کردند حضرت شیخ ابوالفتح فرمودند که شیخ عادل آتش و نپخته پنبه خشک آوردند

ما گفت زدی ما آتش از خود خد شد

نقاست که وقت حضرت شیخ سعد و لکنه آمدند و بعد از آن بجانب خیر آباد متوجه شدند

و زیارت ملک العاشقین شیخ سارنگ فرقت ملک العاشقین و خواست شیخ سعد را همراه

و این کلمات هندوی فرمودند که

ایوبیت کا ہے چودین چاہ لوٹا دیکھا ہو پڑا - یعنی جاے آستانہ کہ دیدند کہ نہ آمدند چون شیخ

بیدار شدند محزون گشتند و بار و صد هزار گریه می نمودند و خود متوجه بجانب سارنگ پور

شدند و زیارت آن حضرت شرف گشتند و بقولان فرمودند تا بان کلمات رسید که دیگر فرمودند



شیخ سعدیان کلمات سماع داشتند و بعد از آن چون حضرت شاذلی بجا نب  
خیر آباد رفتند.

خاتم **عزیز قطب العالم شیخ مینا قدس سره** کافیه از حضرت قاضی فریدون  
رحمة الله علیه خوانده اند چنانچه بالا مذکور شد و علم دیگر از ضروریات بیشتر بندگان قاضی منتجب  
رحمة الله خوانده قاضی منتجب حضور بود و تارک دنیا و بعد تقدیر شدن قطب العالم چنانچه سبق  
معدود از عوارض پیش بندگان شیخ اعظم ثانی رحمة الله علیه خوانده و عرض آنحضرت از درس  
رفتن و سبق خواندن آنکس را نفس بود چون آنحضرت بدرست بر آن خواندن می رفتند  
عام و خاص آنجا جمع میشدند و فتوحات میگذاشتند قطب العالم آن پیر آپیش استاد بزرگوار می  
می نمودند اما شرمندگی میکشیدند و حضرت شیخ سعد رحمة الله علیه هم از درس رفتن قطب العالم  
رضی نبودند و نمیتوانستند عرض کرد تا روزی عرض کردند که خود من مقصود صاحب عوارض از آن حضرت  
پوشیده نیست نهایت و بعضی عبارات او احتیاج میشود آن هم مخفی نخواهد ماند از آن روز قطب العالم  
بدرست رفتند و ترک خواندن عوارض نمودند.

**قطب العالم شیخ مینا قدس سره** را ملک العاشقین شیخ سائنگ قدس الله روحه  
از هر دو جانب فرقه که ایشان را از حضرت شیخ راجو قدس سره رسیده بود مثال دادند یعنی  
چشت و سرور و یک پیران حضرت شیخ راجو که بایشان رسیده بود و یک پیران  
خود قطب العالم دادند.

و ششم **مشایخ چشت** اینست.

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی حضرت سراج الملة والدين قطب العالم شیخ محمد المعروف  
شیخ مینا قدس سره باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی مخدوم زایر الحرمین الشریفین ملک العاشقین شیخ سنازنگ  
قدس سره باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی مخدوم خواجه ابوالفضل محمد بن احمد بن حسین الحنفی البخاری  
المعروف شیخ راجو قدس سره باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی مخدوم جهانیان قطب العالم طلال الحق والدين حسین بن احمد  
بن حسین آئینی البخاری قدس سره باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی خواجه نصیر الحق والدين محمود بن یوسف رشید اودهی  
قدس سره باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی مخدوم خواجه نظام الحق والدين محمد بن احمد بادونی قدس سره  
باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی خواجه سید الحق والدين مسعود سلیمان اجودهی قدس سره  
باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی مخدوم خواجه قطب الحق والدين بختیاراوشی قدس سره باتوداشت

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی مخدوم خواجه معین الحق والدين حسن سنجری قدس سره باتوداشت

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی خواجه عثمان بارونی قدس سره باتوداشت -

الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی خواجه حاجی شریف زندنی قدس سره باتوداشت  
 الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس سره  
 باتوداشت -

الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه ناصر الدین ابویوسف چشتی باتوداشت -  
 الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه ناصر الدین ابومحمد چشتی باتوداشت  
 الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه قدوة الدین ابواحمد شافعی باتوداشت -  
 الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه ابی اسحاق شامی قدس سره باتوداشت -  
 الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه مشتاد علودینوری قدس سره  
 باتوداشت -

الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه همیره بصیر قدس سره باتوداشت -  
 الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه خلیفه مرعشی قدس سره باتوداشت -  
 الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه ابراهیم ادهم بلخی قدس سره  
 باتوداشت -

الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه فضیل عیاض قدس سره باتوداشت -  
 الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه عبدالواحد بن زید قدس سره  
 باتوداشت -

الهی بجزمت رازونیا زیکه بندگی محمدم خواجه حسن بصری قدس سره باتوداشت -



الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی مخدوم امیر المومنین علیه السلام بن ابی طالب کرم الله وجهه  
باتو داشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی خواجه کائنات مفرج موجودات خاتم النبیین محمد رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و عترته باتو داشت -

## شجره سوره

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی ملک الشایخ سراج الملة و الدین قطب العالم الشیخ محمد  
بن شیخ محمد قطب معروف بشیخ نینا قدس سره باتو داشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی مخدوم زایا الحرمین الشریفین بدر السالکین قطب الشایخ شیخ  
سازنگ قدس روضه باتو داشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی خواجه ابوالفضل محمد بن احمد بن حسن الحسینی المعروف  
بشیخ راجه قدس سره باتو داشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی خواجه جلال الحق و الشرع و الدین مخدوم جهانیان بن احمد  
بن حسین آسنی قدس سره باتو داشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک خواجه کبیر الحق و الشرع و الدین احمد البخاری باتو داشت -

الهی بجزمت راز و نیاز یک بندگی مخدوم شیخ جلال الحق و الشرع و الدین حسین الحسنی  
البخاری قدس سره باتو داشت -

الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی خواججه کبیر قطب العالم بهار الحق و الشرع و الدین ابی محمد  
ذکر یا قدس سره باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد شیخ الشیوخ شراب الحق و الدین السهروردی  
باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی خواججه ضیاء الدین ابی نجیب عید القاهر السهروردی  
باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد و محمد خواجه و حبیب الدین ابی حفص عمر السهروردی قدس سره باتوداشت  
الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد و محمد خواجه محمد بن عبداللہ المعروف بفقوہ باتوداشت  
الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد و محمد خواجه محمد بن محمد و بنوری قدس سره  
باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد و محمد خواجه ابوالقاسم حبیب الدین بغدادی قدس سره  
باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد و محمد خواجه سید سقطی قدس سره باتوداشت  
الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد و محمد خواجه سید کرخی قدس سره باتوداشت -  
الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد و محمد خواجه داؤد طائی قدس سره باتوداشت -

الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد و محمد خواجه حبیب عجمی قدس سره باتوداشت  
الهی بجزمت راز و نیازیکه بندگی محمد و محمد خواجه حسن بصری قدس سره باتوداشت

الهی بحجت راز و نیازیکه بندگی محمدم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه  
باتو داشت -

الهی بحجت راز و نیازیکه بندگی خواجہ کائنات مفرج موجودات سید المرسلین  
خاتم النبیین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی الدواصیایه وعترة با تو داشت -  
و خلفا کے ملک عاشقین شیخ سازنگ کس بود نیرہ صاحب سجاد شیخ محمد قدس سرہ  
قطب العالم شیخ محمد بن شیخ قطب المعروف بشیخ مینا قدس سرہ و شیخ حسام الدین صوفی قدس سرہ  
و غیر کس مذکور کہ بعضی مردم خود را نسبت خلافت بحضرت شیخ سازنگ کردند محض افترا بود -

و خلفا کے قطب العالم شیخ محمد المعروف بشیخ مینا قدس سرہ و کس بود نیرہ برادرزادہ صاحب  
سجاد شیخ قطب الدین و شیخ سعید بن بصرن چنانچہ بالا ذکر فرماتے است غیر از دو کس خلیفہ دیگر حضرت  
نست قطب العالم عین پیر این شیخ را جو کاز حضرت شیخ سازنگ بان حضرت سیدہ بود و یک پیر این  
خود حضرت قطب الدین دادند و پیر این حضرت شیخ سازنگ یک پیر این خود را بحضرت شیخ محمد و دادند  
و قطب العالم شیخ قطب الدین را پس خود ساختہ بودند کہ از ہر کہ شیخ قطب الدین را ماضی باشند  
من ہم را ماضی باشند و از ہر کہ شیخ قطب الدین را ماضی باشند من ہم را ماضی باشند و از ان حجتہ شیخ سعید قدس سرہ  
تعلیمات بآنس بالک شیخ قطب الدین کہ گفت ہمارا کہ خویشی نہادند -

و خلفا حضرت شیخ سعید قدس سرہ است و ہر کس مشہور اند چون در شب مجہد چہار روز  
شہر حضرت سیدہ خمس و تسما تہ جمال جہان آرا کے قطب العالم را در دیند و کس را بان حضرت گذارند  
و التماس فقیرا کے آن بزرگان نمودند قطب العالم قبول کردند سرورند کہ تہ قبول کردہ خدا



شدید بر کرا قبول خواهم کرد قبول کرده اند خواه شد و هر کرا در محله خرقة دادند بود که مثال هم  
 نوشته به بید و هر کرا هم نصیحت هم نمودند چنانچه در سال حضرت شیخ سعدی که است بعده حضرت  
 شیخ سعدی بن بیست و چهارم شهر صفر سنه مذکور عرس قطب العالم کردند بنوعی که مامور بودند آن کس را  
 خرقة با مثال نصیحتنامه نمودند یا شیخ در محله پیش قطب العالم گذرانده بودند -

اول - شیخ محمود بن محمد بنی لکنوی -

دوم - شیخ مبارک برادرزاده حضرت سعد -

سوم - شیخ ملک شمس آبادی -

چهارم - شیخ محمد بن مبارک بیلوری لکنوی -

پنجم - میان قاضی محمد بن اسد ساکن کاکوری -

ششم - شیخ چاند ساکن اینجولی -

هفتم - شیخ حاجابین مینا ساکن کیولی -

هشتم - شیخ اسکن رفیع آبادی -

نهم - شیخ بهادر بگلرانی قدس الله سره امداد احمد آن کس همه شاد گردان حضرت شیخ سعدی

و بعضی از آن در سان صاحب تصنیف بودند در سال هشت و تسعایه چاکس را بخلانت شرف

ساختند شیخ صفی ساکن سای پور و شیخ کدن آتش خیر آبادی و شیخ معظم گوپاموی و سید عامر

لکنوی قدس الله سره امداد احمد -

بعده دو کس را بخلانت شرف ساختند شیخ مبارک ساکن رودولی و شیخ علاء الدین ارزانی قدس

بعد و در آخر عمر چهار کس را بخلافت مشرف ساختند شیخ محمود بن محمد و برادرزاده حقا  
 سجاده و شیخ نصیر الدین برادرزاده شیخ ابراهیم برادرزاده شیخ ابراهیم بن محمد و برادرزاده حقا  
 بعد ده وقت موت پنج کس را آخرت دادند میر سید خورشید قاضی بخش ساکن در انسو و شیخ  
 برهان لاهی پوری و شیخ قاسم و شیخ چاند ساکن اینجولی رحمهم الله رحمة و سخته -  
 این نوایه چند که میر سید محمدی الدین ساکن قصبه امینیه اقتباس کردند از الفنا و احد عشر بود  
 التماس از بزرگان نموده اند که نسخه منقول عنه که از ان اقتباس نموده شده است خالی از برکت  
 نبود بابت امکان تصحیح نموده نوشته شده است امید تقصیرات معاف نمایند -

منت تمام شد کارم

نظام شد

اطلاع

بدون اجازت این احقر العباد کے قصہ طبع نفرمایند ورنہ بذریعہ عدالت

بعوض حصول فائده متحمل بار نقصان خواهند شد

المستدعی

سید محبت علی مدد بلوی





افغانی شہنشاہ

اس کتاب کا حق تالیف حسب منشاء ایک ۱۸۶۶ء میں مرے نام محفوظ ہے لہذا کوئی صاحب بلا اجازت میرے اسکے چھاپنے اور چھپوانے کا قصہ نہ فرمائیں۔ خاکسار سید محبت علی سندیلہ ہردوی

مہتمم موقع عالم کی مقبول تصنیف

مولانا حکیم محمد علی صاحب فیہ موقع عالم کے پروردگار نے اردو لٹریچر کی دنیا میں جو نام اور شہرت حاصل کی وہ محتاج بیان کی نہیں یہ عام رائے ہے کہ علمی مضامین کے نگارین دوباہر اور اچھے لکھنے والوں کی فہم میں چلتا ہے اور جو جدت اور نازک خیالی ان کی تحریر میں ہے وہ آج کسی کو بھی نصیب نہیں۔ اس لیے ہم بھی ان کی تصنیف کی فہم پرست بلکہ کے سامنے پیش کرتے ہیں۔ فوٹو ٹیکنیکل تیسل ہیریو ویلیس ایس ایچ کے تحت آنے پر

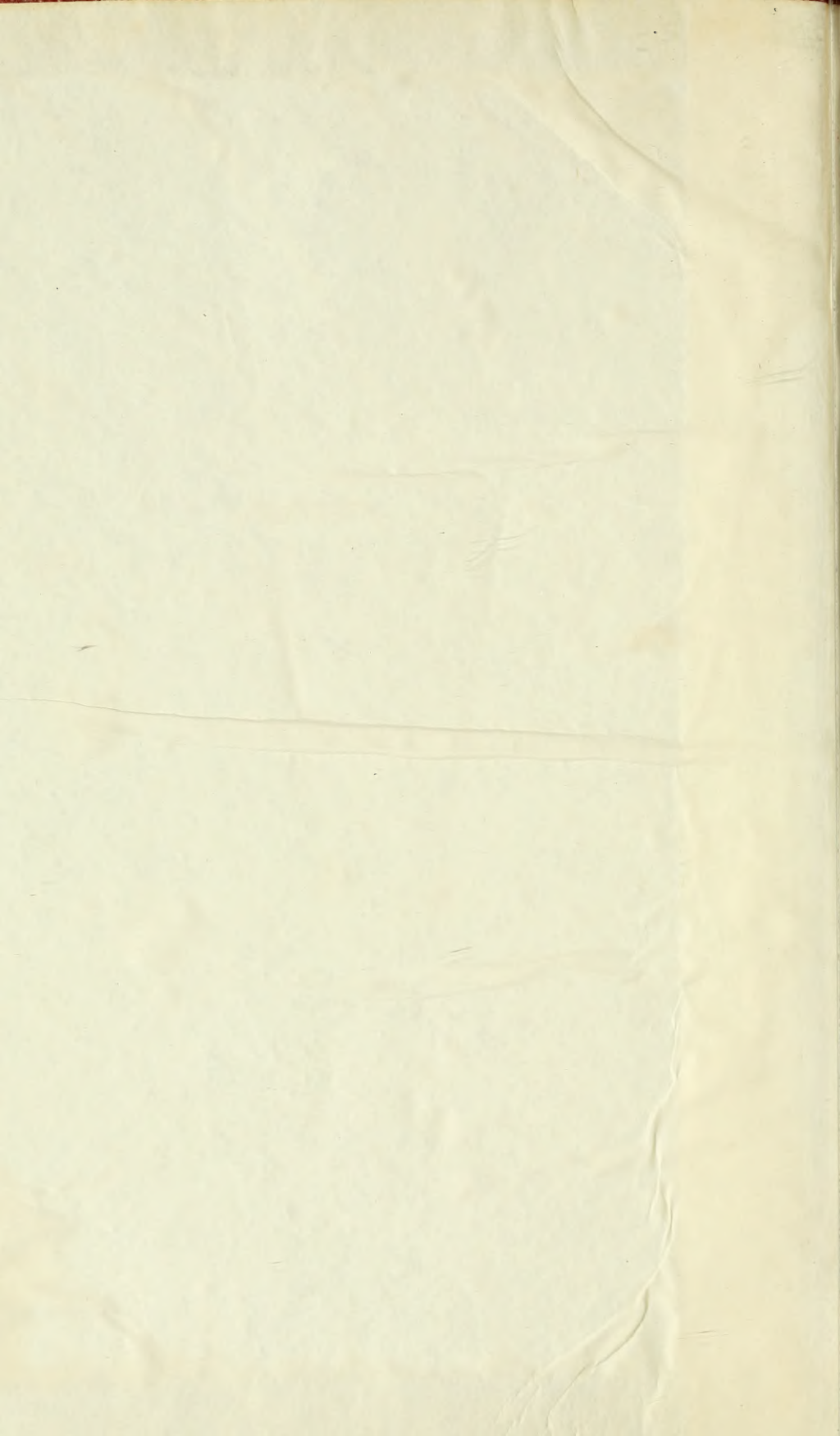
نام کتاب	مضامین
عجبتہ	یعنی جان و نہور کا جو پستہ یعنی قصہ جو ۱۹۱۰ء ۱۹۱۱ء ۱۹۱۲ء میں موقع عالم کے ساتھ شائع ہوا۔ ملکین اس ناول کی بہت کچھ قدر ہوئی حسن و عشق کے جذبات اور دنیا کی کھانا خورد و نوش کا تمام کردار یکے بعد دیگرے نہایت بالکل اچھا۔ ناول میں حسن و عشق کا جو مجھڑا نہایت ہزون الرشید کے زمانے کا ایک پروردگار واقعہ حسن و عشق کی جتنی جاگتی تصویریں حسین عورتوں کے پردہ نمونے کے نقصانات بہت کامیابی کے ساتھ دکھائے گئے ہیں۔ بالکل دروالم۔ بس دل بکڑ کر رہ جائے گا۔ ..
خستینہ	ایک دگر بول اور دل تڑپا دینے والا ناول حسین اس امر پر بحث کی گئی ہے کہ عورتوں کو تعلیم کمان تک دینی چاہیے اور ان رضامندی کی نشاوی کیسے مجرے نتائج ہوتے ہیں پینٹل کے ایک بالکل سچے واقعے پر ناول لکھا گیا ہے جو بغیر اثر کیے نہیں رہتا۔ دو حصوں میں ختم ہو گیا ہے
مسبحی عالم	حفظ صحت کی ایک بہت کارآمد و مفید کتاب .. ..
موقع عالم ۱۹۱۶ء	یادیں لکھی علی و تاجی شمس کا مجرہ ہے جو ۱۹۱۶ء میں موقع عالم کے ساتھ شائع ہوئے
نیل کا سانپ	کلیوٹر اور انسانی کی حسرت بھری داستان۔ بالکل نئی واقعہ حسن کی لگاؤ میں اور عشق کے بڑے نتیجے .. ..
احرام مصری	کب در کس نے انکو تعمیر کیا۔ اسکے تفصیلی حالات جس سے مصریوں کی ریافت کا اندازہ ہو سکتا ہے .. ..
مضامین موقع عالم	ایران فہم میں کا مجرہ جو دو سائیں اور تاجی کے زمانے میں بالکل ختم ہوئے ہیں

المستقر۔ سہ ماہیہ موقع عالم پریس ہردوی













3 1761 07066354 7

BP  
160  
M5  
1800